

نگاهی به روابط

شوروی

و
نهضت انقلابی جنگل

نوشتۀ : مصطفی شاعیان

انتشارات مزدک

دختریک خنده کنان گفت که چیست ؟
راز این حلقه زر
راز این حلقه که انگشت مرا
این چنین تنگ گرفته است به بر.

....

مرد حیران شد و گفت :
حلقه خوشبختی است ، حلقه زندگی است .^۱

....

فروغ فرخزاد

ماه غسل

۱- توضیح ، این قسمتی از شعر فروغ فرخزاد «حلقه» است ، که بقیه آن در سری نویسی مقاله
«ماه خنطال» آورده شده است .

«سران جنگل به محض استحضار از پیاده شدن نیروی سرخ به آنزلی، تشکیل جلسه داده، به شور و مذاکره پرداختند.

نتیجه مذاکرات آن شد که اسمعیل جنگلی خواهر زاده میرزا به آنزلی برود و با فرماندهان ارتش سرخ تماس بگیرد، واز وضع فعلی و نیات بعدیشان استفسار، و نتیجه را به جنگل گزارش دهد. نماینده مزبور.... به آنزلی رفت، و در اداره شیلات با فرمانده ارتش سرخ ملاقات نمود. اما او (فرمانده ارتش سرخ) قبل از هر نوع مذاکره ای اشتیاقش را به دیدار میرزا ابراز نمود.... لاجرم میرزا.... در رأس هیأتی به آنزلی رفت.... (و) در کشتی کورسک که میرزا از فرماندهان ارتش سرخ بازدید بعمل آورد، مذاکرات در محیط صمیمانه انجام گرفت.... صحبت های اولیه پس از ابراز مسرت از دیدار یکدیگر، در اطراف پیشرفت انقلاب روسیه و مساعد بودن زمان برای برافراشتن پرچم انقلاب سرخ دور می زد، که همه حاضرین درباره آن اتفاق نظر داشتند. تنها موضوع قابل بحث خط مشی و تاکتیکی بود که می بایستی برای پیشرفت همه جانبه انقلاب دنبال شود.»^۱

به طوری که ملاحظه می شود در حالی که طرفین در کلیات و اصول باهم توافق داشتند، نه‌بنا در «جزئیات» که همانا شامل «خط مشی و تاکتیک» لازم جهت تحقق کلیات و اصول بوده باشد، موافق نظرهم نبودند. و به همین دلیل به طوری که بعداً خواهیم دید، کشمکش‌ها و کوران‌های بسیاری بر روی «جزئیات» پیش می آید، که به عواقب وخیمی می انجامد. و لذا قبل از ادامه مطلب، بهتر است به پاره ای نکات توجه کنیم:

کل و جزء

یا کلیات

و جزئیات

معمول است که می گویند وقتی که در هدف و در کلیات توافق حاصل شود ، بهتر است در جزئیات ، وسائل رسیدن به آن هدف ، و چگونگی تحقق آن ، پافشاری نکرد ، و با گذشت و بردباری نگذاشت که وحدت هدف ، فدای دوگانگی تاکتیک شود . می گویند وقتی که در کلیات به نظر واحدی رسیده ایم ، بسیار پلوهانه است که در جزئیات تو سرومنز هم بگوییم . و بالاخره می گویند اگر در اصول ، کلیات ، و هدف وحدت برقرار باشد ، کشمکش و مبارزه بر روی وسائل و تاکتیکها ، نه به سود دوست ، بلکه به سود دشمن تمام خواهد شد . و ظاهراً هم این گونه استدلالها منطقی به نظر می رسد . اما تاکنون تاریخ مبارزات هوشیارانه بشری تسلیم شدن به يك چنین پندی را سراغ ندارد . یعنی تاکنون دیده نشده است که عده ای به اتکاء این که هدفشان را فلان نقطه تعیین کرده اند ، ولی هر کدام راهی و شیوه ای خاص خود را برای رسیدن به منطقه مزبور برگزیده اند ، با هم متحد شوند و يك پارچه و يك سف به سوی آمالهای خود گام بردارند . و درست به عکس ، بسیار دیده شده است که وحدت هدف ، در حالی که با وحدت تاکتیک همراه نبوده ، به چنان دشمنی و مبارزه ای انجامیده است که اغلب طرفین به درستی فوری ترین وظیفه خود را حل تضاد مزبور تعیین کرده اند .

معمولاً يك چنین دشمنی و مبارزه ای را در حرف با پلوهانه می خوانند ، و از آن با تعجب یاد می کنند . چه ، به گفته آنها جنگ و دعوا ، بر سر این یا آن شیوه حرکت و یا تاکتیک مبارزه ، در حالی که همه يك هدف را تعقیب می کنند ، نشانه آشکاری شعوری و عدم انطاف است .

اما باید بررسی کرد که آیا يك چنین تضادتی خود اصولی ، کلی ، و صحیح است ؟ نه ، صحیح نیست ؛ زیرا کسانی که این قبیل سخنان را منطقی تشخیص می دهند ، در حقیقت مفاهیم را نه در زندگی ، و نه در عمل ، بلکه در ذهن و پندار خود به دست می آورند . آنها بین این اصل کلی که بالاخره جزء تابع کل است ، و این واقعیت عملی که برای تحقق کل می بایستی از جزء آغاز کرد ، فقط به قسمت اول آن می چسبند و به يك باره از قسمت دوم آن سرف نظر می کنند ، به طوری که رابطه متقابل آنها را از هم می گسلند . آنها با واقعیات نه به شکلی عملی ، بلکه به صورتی مکانیکی برخورد می کنند . و در روابط متقابل کل و جزء ، اثرات متقابل جزء به کل را قابل گذشت قلمداد می نمایند ، به طوری که عملاً این ارتباط را لوث می سازند .

وقتی که در هدف به وحدت نظر رسیدیم ، چرا و به چه دلیل وسائل تحقق این هدف ، و همچنین شیوه هایی که به آرمانهای ما شکل می دهند ، دیگر اهمیتی ندارند ؟ و حال آن که وحدت در هدف ، نوعی وحدت در ذهن است ، نه در عمل . تحقق این هدف ، مستقیماً به شیوه ها و تاکتیکهایی بستگی دارند که در عمل انتخاب می شوند . به يك مفهوم ؛ عمل از این به بعد

آغاز می‌شود. ملاک این که قبول هدفی واحد از طرف این یا آن شخص، دسته یا جمعیت، تاجه اندازه فقط به قبولی لفظی خلاصه نمی‌شود؛ و همچنین ملاک این که این یا آن جمعیت ضمن قبول هدفی واحد، عملاً قادر خواهند بود به آمال خود لباس عمل ببوشانند، شیوه‌ها و تاکتیک‌هایی است که برمی‌گزینند، و به همین دلیل است که وقتی وحدت در شیوه و تاکتیک‌ها حاصل نشود، در حقیقت وحدت در عمل حاصل نشده است. و وقتی که وحدت در عمل حاصل نشود، چه باید کرد؟ بیطرف بود؟ و یا مبارزه کرد؟ مسلماً باید مبارزه کرد. زیرا هر کس یا هر سازمانی می‌کوشد تا مردم را از طریق تاکتیک‌های خود به سوی هدف ببرد. تاکتیک‌هایی که به نظر دیگری نه به هدف، بلکه به با تلاق فنا ختم خواهد شد. روشن است که در این صورت هر یک از طرفین به خاطر نجات مردم، و تحقق بخشیدن به هدف مزبور که تنها از طریق شیوه‌های پیشنهادی خویش عملی می‌دانند، مجبور خواهند شد در زمره فوری‌ترین وظائف، طرف دیگر را مجرد کنند تا بدین وسیله بتوانند مردم را به صف خود وارد سازند؛ یگانه سنی که به زعم معتقدین آن در درست ترین جاده‌ها حرکت می‌کند. یگانه سنی که به هدف خواهد رسید. بدین سان در رابطه متقابل هدف و وسیله، استراتژی و تاکتیک، و یا کل و جزء، و عمل و وسیله، تاکتیک، و جز و تقدم می‌یابد. و درست به عکس تصورات کسانی که ضمن قبول هدفی واحد، جنگ کردن بر سر شیوه‌های تحقق آن هدف، و تاکتیک‌هایی را که متضمن رسیدن به هدف مزبور می‌باشند، ابلهانه می‌دانند. جنگ نکردن و تسلیم شدن، این است آن چه ابلهانه است. زیرا چه تفاوتی می‌کند بین کسی که با مواجدهت هدف ندارد، یا کسی که دارد، ولی راهی را برمی‌گزیند که هرگز بدان هدف نمی‌رسد؟ بدیهی است اگر تفاوتی در این زمینه باشد، خصوصاً در این است که وی باعث سرگردانی و انحراف نیروهای خواهد شد که می‌بایستی برای فتح قتل تجهیز شوند، و بدین ترتیب وی با ردای وحدت هدف، خیانت، و با عملی را مرتکب می‌شود که دشمن قادر به انجام آن نیست. دشمن از بیرون می‌جنگد، و او از درون منحرف می‌کند. کدام یک مهلك ترند؟

زمانی بود که تبیین هدف، و تشخیص این که به کجا باید رفت برای

حرف و عمل

ملت‌ها اهمیتی اساسی داشت. ولی اکنون می‌توان با جرات ادعا

کرد که هدف هر ملتی روی هم رفته معلوم است. زیرا رشد علوم اجتماعی - سیاسی - اقتصادی، و تجزیه و تحلیل تاریخ و جوامع بشری توسط فلاسفه و دانشمندان صلاحیتدار اجتماعی، روی هم رفته درونمای زندگی انسانی، و همچنین خطوط کلی حرکت جامعه را مشخص کرده‌اند. به طوری که لاقلاً همه ملل شیفته آزادی و استقلال، در تشخیص هدف، و در این که در کدامین

صحرا می‌بایستی چادر بزنند دچار نگرانی و تصورات گوناگونی نیستند. و به‌عکس، حتی به‌شکلی فرموله، هر ملت و پاره‌طبقه‌ای، به‌طور کلی به هدف اساسی خود وقوف یافته‌است. زیرا در واقع این گونه مطالب و مفاهیم، با وسعت بسیار، نه تنها در سجنهٔ ثنوری، بلکه در سکوی عمل نیز تحلیل و اجرا شده‌اند.

مثلاً دیگر کلیهٔ ملل اسیر استعمار از تجماع به‌هدف خود که عبارت از نفی استعمار، به‌بدست آوردن استقلال، و منکوب کردن ارتجاع بوده باشد، واقفند. و یا از هر ملت اسیر دیکتاتوری شد انقلابی هدف مقدس را پیرسند، فوآ جواب خواهد داد: آزادی... و بدین ترتیب دیگر کشف هدف و دانستگی به پاره‌ای اصول، امری نیست که نیازمند تفکرات، تجربیات و یا محاسباتی ویژه باشد. چه، تقریباً همهٔ این مسائل به‌صورت حل‌شده و جواب داده‌شده‌ای درآمده‌اند و در کلیهٔ حل‌المسأله‌های اجتماعی، چه سادقانه و چه ریاکارانه، به هر حال نوشته شده‌اند.

اما همین حل ثنوریک فنایا، که در آن، یادبگر گوشهٔ جهان نیز عمل و آزمایش سحت آن‌ها را به ثبوت رسانیده‌است، به جای این که آن‌ا به‌مددکار نهضت‌ها و ملل تظاهرکنند، سرور آن در چنین نقشی قرار نگرفته‌اند، و به عکس، در بسیاری موارد علیه توده‌ها و نیروهای که هنوز دانش و عمل مبارزاتی خود را از همه جهت عمق نداده‌اند، به‌کار می‌رود.

ظاهراً این قضیه نیز برای کلیهٔ نهضت‌هایی که هدف‌هایی اساسی و ریشه‌ای برای خود طرح کرده‌اند، حل شده به‌ظن می‌رسد: که برای گذار از مناسباتی به مناسباتی دیگر، و جهت درهم کوبیدن کلیهٔ پایگاه‌های اجتماعی و طبقاتی استعمار، و یا برای درهم شکستن هر گونه دژی که بر بالای آن پرچم استعمار انسان از انسان، افراشته شده است، راه حل نهائی، راهی تهر آمیز و خونین، راهی انقلابی و آشتی ناپذیر است، که گلوله‌های توپ آن را هموار می‌سازد. ولذا انعیان ملت‌های اسیر، از هر کس گذشته، اگر خصوصاً از افراد و حراف و متظاهری، که به صحیح یا غلط، بالاخره به اصطلاح «روشنفکر» نامیده شده‌اند، پرسیده شود که چه باید کرد؟ آن‌ا جواب کامل و سیقل یافتهٔ جهانی را با جسارت و خودگیری فیلسوفانه‌ای در کف دست پرشکر خواهند گذاشت: انقلاب! و برای توجیه آن نیز یک مشت الفاظ خشک و نهائی را سرودست شکسته یا سالم، به اتکاء قول این یا آن انقلابی بزرگ تحویل خواهند داد. و اگر احیاناً سؤال کنند، نیز خود در همان سطوح و روشنفکری، کذائی که بسیار ملاحظه می‌شود، قرار داشته باشد، طبعاً خود هم با همین کلمات اعاشهٔ سیاسی می‌کند، و از آنجا که این قبیل قلبه گویی‌ها را «عشقی تر» می‌داند، لذا با غرور و سرباندی، به عظمت چنین باسختی تنظیم می‌کند، و در نتیجه هر دو به شدت دست‌های یکدیگر را می‌فشارند.

لازم به یادآوری نیست که به دنبال این وحدت ذهنی، بدون معطلی مناسب ترین قدمها را نیز در راه عمل بر خواهند داشت: دوش به دوش هم به سوی میخانه محقری (و خصوصاً محقری) پیش خواهند رفت، و در سجاج دیوار (و خصوصاً در سجاج دیوار) میخانه مزبور نه تنها به انقلاب خود می رسند، بلکه از آن گذشته، به سلاح و سفا، و به زندگی سرشار از سر بلندی، لذت، و غنای طبقاتی مورد تصور خویش نیز دست می یابند. نشأ می باشد!

اما بدیهی است که با انقلاب انقلاب گفتن، انقلاب نمی شود. و به اضافه، قبول این که راه حل اساسی انقلاب است، ضرورتاً به معنی این نیست که در اولین وهله می توان به اسلحه دست برد. و لذا پاسخ کلی دادن، و قضایا را در کلیات طرح و حل کردن، دیگر اهمیت خود را از دست داده است. از کلی گویی ردی دوا نمی شود، راهی پیدا نمی شود، و ملاکی برای حرکت به دست نمی آید. بلکه خصوصاً یافتن فوری ترین، به معنی عملی ترین و وظائف روز، این است آنچه اهمیت درجه اول یافته است. دیگر پاسخ سؤال چه باید کرد؟ انقلاب نیست. (زیرا این پاسخ به درستی داده شده است) بلکه این است که بگوئیم چگونه می توان انقلاب کرد. و پاسخ سؤال چگونه می توان انقلاب کرد؟ این نیست که می بایستی حزبی انقلابی ساخت. (زیرا این پاسخ نیز به درستی داده شده است.) بلکه این است که نشان دهیم که چگونه می توان حزبی انقلابی را ساخت... سخن کوتاه دیگر سؤال چه باید کرد؟ به فوری ترین وظائف بسیار نزدیک شده است. و لذا برای جواب دادن به این سؤال دیگر نمی بایستی کلی گویی کرد (زیرا کلیات را گفته اند، و مورد توافق قرار گرفته است.) بلکه می بایستی خصوصاً و جزئی، گویی کرد. جزئی گویی، به معنی نشان دادن آن چنان راهی که با امکانات موجود خوانا بوده باشد. دیگر تاکتیک بر استراتژی تقدم یافته است. زیرا احل پیروزی نه تنها استراتژی معلوم مستقیماً به تاکتیک نامعلوم وابسته شده است. و لذا سؤال کلی و عمومی چه باید کرد نیز ظرفیت و ظرفیت تر شده است. آنچه امروز مورد سؤال است، این است: امروز، امروز، هم اکنون چه باید کرد؟ نه فردای دور، نه پس فردای دورتر، و نه آینده های بیدیه که دور نمایان نه تنها در اختیار دوست، بلکه در اختیار دشمن نیز هست.

دانم این که بایدم سوی تو آمد، لیک

کاش این را نیز می دانستم، ای نشناخته منزل!

که این بیغوله تا آنجا، گدا همین راه یا گدام است آن که بی راه است.

م. ا. امید

و لذا آنچه خصوصاً بسیار اهمیت یافته است حل ذهنی - عملی تضادهای روز است، نه حل ذهنی - رؤیائی تضادهای کلی و تاریخی. زیرا حل تضادهای روز یعنی عمل، و حل تضادهای کلی و تاریخی، چه بسا، یعنی ذهن بازی کردن. زیرا حل تضادهای روز، یعنی

عمل، و حل تضادهای کلی و تاریخی، چه بسا یعنی ذهن‌بازی کردن. زیر احل تضادهای روزی یعنی راه افتادن به سوی هدف، و حل تضادهای کلی و تاریخی چه بسا، یعنی بازی بازی کردن با نظریات پیشینیان.

فرواً همین‌جا یادآور شویم که غرض به هیچ وجه این نیست که منبعدهایستی پشت دری‌های ذهن را زد و به هیچ وجه در اصول، کلیات، هدف‌ها، و استراتژی‌ها، اندیشه‌ای و تمعنی نکرد. نه! به هیچ وجه! این گونه تفکرات و تحقیقات به جای خویش محفوظ. غرض، خصوصاً این است که نشان دهیم جزئیاتی که ظاهراً بسیاری مقدار قابل گذشت اعلام می‌شوند در حقیقت تاجه جدا همیت دارند. و نشان دهیم که روی هم رفته بین کسانی که هدف‌های مشترکی را برمی‌گزینند، اصولی‌ترین جنگ‌ها بر روی وسائل و شیوه‌های تحقق آن هدف‌هاست. و یک چنین جنگی ضروری و اجتناب ناپذیر است. به همان اندازه نمی‌توان از تاکتیک‌ها و شیوه‌های رسیدن به هدف صرف نظر کرد، که از خود هدف، که از خود استراتژی. زیرا! صرف نظر کردن و کوچک پنداشتن اهمیت وسائل از هدف، و تاکتیک‌ها از استراتژی، عملاً به معنی جدا شدن از هدف و استراتژی است.

هدف و وسیله؛ استراتژی و تاکتیک، جدائی ناپذیرند. باهم رابطه متقابل دارند. هدف را وسیله، و استراتژی را تاکتیک محقق می‌گرداند، هر چند وسائل خادمان هدف، و تاکتیک‌ها افزارهایی محسوب شوند که هدف را می‌سازند.

مادام که سطح شناخت، آگاهی، و فهم سیاسی و اجتماعی مردم و نهضتی تا بد آنجا نکشیده است که بین شعارهای غیر عملی و هیجان‌آلود، و مسیرها و جاده‌های آرزین بسته و چراغانی نشده‌ای

حقیقت و
گننده‌گویی

که امروز، وهم اکنون میتوان پیمود، و امروز وهم اکنون باید پیمود، نه حرف‌های زیبا و نه شمارهای نهائی، بلکه راه روز، شعار روز، و حرکت روز را انتخاب کنند، هر کس که وعده‌های سرخرمن، طلائی، و بزرگتری دهد، و هر کس که بهشت خود را با حوریان طناز و میوه‌های گواراتری تجسم بخشد، همان کس، ولو این که دشمن خلق نیز باشد، آن مردم و آن نهضت را بهتر خواهد فریفت، و بهتر به دنبال خود خواهد کشید. به کجا؟ به آنجایی که دیگر برای مردم حتی ذهنی برای تصور و پندار بهشت‌ها نخواهد ماند؛ به دوزخ، به قبر، و بد آنجایی که در خمیان شکست، ناگامی، و تباهی، یا بی‌رحمی، و پاساطورهای مخوفشان در انتظار کسانی هستند که نه با چشمانی باز، بلکه با اعصابی مرتعش‌راه مبارزه را انتخاب کرده‌اند.

دشمن در لباس دوست

چگونه می‌توان فهمید نتیجه عمل کسی که می‌گوید من با هدف تو موافقم، با کسی که می‌گوید من با هدف تو مخالفم چه فرقی دارد؟ و نتیجه این موافقت و مخالفت چیست؟ اگر موضوع عمل را فعلاً کنار

بگذاریم، بدیهی است که فقط از طریق راه حل‌هایی که ارائه می‌شود می‌توان فهمید نتیجه این موافقت در هدف چیست. اگر راه حل‌های پیشنهادی نه به تحقق آن هدف، بلکه به پیروزی دشمن خدمت می‌کند، البته که وظیفه من است تا با وی قاطعانه مبارزه کنم و نشان دهم که موافقت وی با هدف من، موافقتی است در حرف یا در نیت. ولی آنچه عمل خواهد شد به نفعی آن هدف خواهد انجامید.

اما آیا من می‌بایستی این مبارزه و مخالفت قاطعانه را چه وقت آغاز کنم؟ این سؤالی است که بدون پاسخ به آن حجتی برای عمل در دست نخواهیم داشت.

آیامی بایستی پس از پیروزی بردشمن، یا پیش از آن، در کدامین هنگام این مبارزه را آغاز کرد؟ مسلماً پیش از پیروزی بردشمن. زیرا این پیروزی خود منوط به وحدت صفوف دوست‌ازبیک سو، و زدودن تاکتیک‌ها و متدهای غلط از سونی دیگر است. زیرا این پیروزی بدون شیوه‌ها و اسلوب صحیح مبارزه و بدون انتخاب تاکتیک‌های صحیح و به موقع امکان پذیر نخواهد بود. آیا لازم است تشریح شود که پس از پیروزی بردشمن دیگر مبارزه‌ای از این بابت باقی نخواهد ماند؟

روشن است که برای مبارزه با دشمن خارجی، وحدت و یکپارچگی عوامل داخلی اجتناب ناپذیر است. و اگر عوامل داخلی خود دارای نشئت، دوگانگی، و ناعم آهنکی باشند و هر یک از راهی جداگانه، یا متمدی جداگانه، و با وسائلی جداگانه به راه افتند، ولو این که همگی نیت رسیدن به هدف واحدی را داشته باشند، محققاً همگی بدان هدف نخواهند رسید. بر دشمن غلبه نخواهند یافت. برای غلبه بر خصم، غلبه بر سوسه‌های درونی، غلبه بر ضعف‌های درونی، و غلبه بر نامتجانسی‌های درونی ضروری است. ولذا در شیوه‌های مبارزه و تاکتیک‌های انتخابی نیز نمی‌باید گذشت کرد. و چنان که قبلاً نیز بیان کردیم، خصوصاً این روزها برای این که دانسته شود چه کسی با ما است و چه کسی با ما نیست، نباید پرسید که آیا هدف ما را قبول دارد، یا نه، بلکه باید دید که آیا شیوه‌ها و تاکتیک‌های ما را صحیح می‌داند یا غلط. باید دید که آیا هم‌گمنون هم چون ما عمل می‌کند یا نه! در این سورت است که وحدت عمل و اقمیت خواهد یافت. در غیر این سورت، هر خصم سوگند خورده‌ای نیز حاضر است به ما مطمئنان دهد که مؤمن به هدف ما است، یا این شرط که برای رسیدن به آن هدف از طریق شیوه‌ها و راه‌های پیشنهادی وی وارد عمل شویم. کدام طریق؟ طریقی که هرگز بدان

هدف منجر نخواهد شد .

هرگز نباید فراموش کرد که مشخص شدن ذائقه مردم از یک طرف و مشخص شدن آمالها و هدف های مبارزه ، چه درجهت تئوریک و چه در میدان عمل ، از طرف دیگر ، خود در همان حال که امتیازی برای نهضت‌ها و ملل انقلابی و اسیر محسوب می‌شود ، ضمناً آسکحه مفید ، و بسیار مفیدی نیز برای دشمنان خلق و انقلابات ضد استعماری و طبقاتی به حساب می‌آید . زیرا این‌ها نیز می‌توانند باریک کردن عناصری چند ، و بربا کردن سازمان‌هایی مبتنی بر الگوهای مشخص شده ، قرآن‌های انقلاب را بر سر نیزه کنند و ضمن شمارهایی هر چه بزرگ‌تر و شیوه‌هایی هر چه دشمنی‌تر ، مردم را از راه‌های عملی دور و منحرف سازند و بالاخره توده‌ها را باین بست مواجه کنند .

لذا دیگر ارائه هدف‌های اساسی و راه حل‌های نهائی ، ضرورتاً ملاک و معیار رسمیت و دانش‌یومیه سیاسی - اجتماعی - مبارزاتی هیچ شخص ، هیچ گروه ، و هیچ حزب و سازمانی نخواهد بود ، آنچه خصوصاً مهم ، مهم ، و مهم است ، تاکتیک‌ها ، تاکتیک‌ها ، و تاکتیک‌های مبارزه می‌باشند . تاکتیک‌هایی که دقیقاً در شبکه استراتژی نهضت قرار داشته باشند .

گریزی طولانی شد ، ولی از آنجا که بارها به این گونه موارد برخوردیم خورد ، و همچنین از آنجا که تاکنون ملت ایران نیز قیمت‌های و حشمتناکی برای همین مسائل ساده پرداخته است ، توضیح آن ضرورت داشت .

البته خوانندگان گرامی فراموش نفرموده‌اند که در نخستین مرحله مذاکرات نمایندگان جنگل و نمایندگان شوروی که پس از حمله ارتش سرخ به انزلی صورت گرفت ، اصل و مقاصد نهائی و هدف های اساسی نهضت ، به زودی مورد توافق کلی واقع گردید ، ولی آن چه در این میان به توافق نرسید ، شیوه‌ها ، تاکتیک‌ها ، و خط مشی بود که طرفین پیشنهاد می‌کردند .

انقلاب و اپورتو نیسم چپ

انقلابی نمایان صادر شده از شوروی ، انتخاب تاکتیک‌های عملی و خط مشی‌هایی را که بر بنیاد واقیعات سمج روز قرار داشتند ، نموداری از محافظه‌کاری و شلی بودن می‌گرفتند . به نظر آن‌ها پیشنهادات جنگل ، ضد انقلابی ، غیر قاطع ، و مذبح‌جانه می‌رسید . آن‌ها بدون توجه به ویژه گی‌ها و شرایط محلی ، و بدون آگاهی از خصائص و اوضاع جاری ، اسرار داشتند که آخرین گام‌ها را به مثابه نخستین و شانف به انقلاب بقبولانند . چنین خمیسه‌ای ، اگر خوش بینانه قضاوت کنیم ، از کهن‌ترین ریشه‌های اپورتو نیسم چپ آب می‌خورد . و جاره‌ای نبود جز این که دیر بازود به شد انقلاب منتهی شود .

این کیفیت (اگر حیل و مکر و ویژه در کار نباشد) خود نمودار واضحی از روحیات خرد و یونوانی بی پرستی است که به يك باره گری می‌گردد و چندان از تاریخ جلومی‌افتد ، که خود ، و در مواردی نیز تاریخ را به گندمی کشد. این جماعت اگر هم حقیقاً سوز و شوری جهت سامان خلق و انقلاب داشته باشند، مهذباً قبل از این که دوزمه سازندگان تاریخ باشند، و پیش از این که بخواهند ساختمان تاریخ را با مصالح و ملاط های واقعی و مطمئن بسازند ، مایلند که در تاریخ وارد شوند و جزو تاریخ گردند. و اغلب قرار گرفتن این گونه عناصر و گروه‌ها در مسیر و صفوف انقلاب ، باعث اغتشاشات و چند دستگی های مهلکی می‌شود که اگر انقلاب قابلیت عینی ، ذهنی ، و سازمانی تمیین کننده‌ای برای مبارزه اطمینان بخشی را با آنها نداشته باشد ، چه بسا که نابود خواهد شد.

در جریان بحث‌های میرزا کوچک ، انقلابی دلسوز ، با تجربه ، و بی‌طمع ایران با تجربه‌های مهاجرو بی‌پرستی « کمیته عدالت باکو » و میهمانان ناخوانده روسی نیز همین اصول و اشکالات در اولین ملاقات با وضوح تمام پیش آمد :

میرزا که دارای افکار مذهبی بود ، و به همین جهت کمونیزم را با افکارش سازگار نمی‌دید ، اصرار داشت که تاهدتی بایستی از تبلیغات مسلکی صرف نظر شود. ۱

بدیهی است که این عادی‌ترین و ساده‌ترین درخواستی بود که طرف مقابل می‌بایستی درباره آن مصالحه کند. زیرا در حالی که رهبری انقلاب در دست عناصری به شدت مذهبی قرار داشته باشد ، طبیعی است که نفوذ دین در سراسر جامعه به چه وضعی خواهد بود . ولذا مخالفت تند و بی دروخته با مذهب ، باعث تجزیه انقلاب از توده خواهد شد .

روشن است چنین مصالحه‌ای به معنی رها کردن ایده‌تولوزی نبود ، بلکه به معنی یافتن راه حل‌های اصولی و مناسبی برای رسوخ و اشاعه آن محسوب می‌شد. ولی به نظر آقایان اعصابه کمیته عدالت باکو ، شروی‌ترین اقدامات را مبارزه با مذهب ، و مخالفت آشکار و تند با مقدسات معمول در میان مردم تشکیل می‌داد.

تشخیص
در عمل
میرزا کوچک ، به نمایندگی از طرف ملت ایران ، واسیل‌ترین و هوشیارترین جناح انقلاب ، از خود فراست سیاسی افکارناپذیری را برزده بود . وی رسماً و علناً يك دوره مبارزه جبهه‌ای و وسیع را جهت طرد هر گونه استعمار و تحصیل آزادی و استقلال ملی ، تجویز و تمهیب می‌کرد :

هر کس، هر دسته، هر گروه، و هر طبقه‌ای، ضمن داشتن هر گونه مسلک و مرامی؛ هر کس در هر مقام و شرایطی که قرارداد، بدون توجه به ایده‌مولوژی‌ها و مقاصد نهائی و دور دستش، در صورتیکه عملاً در جهت انقلاب حاضر به مبارزه با استعمار، و مبارزه جهت کسب آزادی و استقلال ملی باشد، متفق انقلاب محسوب می‌شود و می‌تواند در یک صف علیه دشمن مشترکی که ملت را به زنجیر کشیده، و همه حقوق بشری و ملی را نقض کرده‌است، متحداً بیکار انقلابی و بی‌امانی را ادامه دهد. این وحدت، و این بیکار، تنها می‌تواند در کادر مقررات دموکراسی و سبترالیم انقلابی‌ای که جریان دارد، عملی شود و ادامه یابد. هر عمل و هر حرکتی که به وحدت انقلابی نهضت سدمه وارد سازد، و صفوف انقلاب را متلاشی سازد، عملی ضد انقلابی و مطرود است. ولذا مادام که نهضت انقلابی به هدف‌های اولیه خود که همانا ناپودی استعمار و تحصیل آزادی و استقلال ملی است، نرسیده است، به علت ویژه‌گی‌های ملی و فرهنگی داخلی، بحث‌ها و تبلیغات ایده‌مولوژیکی و مرامی‌ای که باعث تشدید تضادهای داخلی انقلاب و پراکندگی نیروهای مبارز گردد، جنأ و اکیداً ممنوع است. بدیهی است عناصر و نیروهائی که بهتر بتوانند انقلاب را از لحاظ تاکتیکی، و در جریان غلبه بردشمن راهنمائی کنند، و همچنین نیروها و عناصری که بهتر بتوانند تاریخ را تشخیص دهند، و در نتیجه در بزنگاه‌های مبارزه، بهترین پیشنهادات و راه‌حل‌ها را ارائه دهند، عملاً جاده را برای تصاحب هر چه بیشتر رهبری انقلاب به دست می‌آورند، و در نتیجه بهتر قادر خواهند بود ایده‌مولوژی و مسلک خود را به مثابه صحیح‌ترین و دقیق‌ترین مرام‌ها به توده‌ها بقبولانند.

این دستورالعمل و وحدت مفید، صحیح، و دقیق بود، که هنوز هم اعتبار خود را حفظ کرده است. و میرزا کوچک و یارانش بی‌آن که استیلائی بر فلسفه‌های سیاسی، و نیز تسلطی کلاسیک بر تاریخ مبارزات سیاسی - انقلابی جهان، خصوصاً در قرون اخیر داشته باشند، به علت قرار گرفتن در شرایط عینی مبارزه جبهه‌ای و به علت داشتن شرافت و دلوسوی‌های به شدت سمیانه انقلابی، عملاً و با سادگی به چنین نتایج اساسی و ثمربخشی رسیده بودند، و تازه به علت آزادگی‌ها و آزادی‌خواهی‌های ذهنی و ایده‌آلیستی اپوزیونی که داشتند، پارا از این فراتر گذاشتند و تبلیغات، بحث‌های مرامی را نه به طور کلی ممنوع، و نه برای دوران بعد از پایان مبارزات جبهه‌ای، برای هیچ کدام نگذاشتند، بلکه برای آن، تاکتیک و متدی قائل شدند. تاکتیک و متدی که محتوی آن این بود که می‌بایستی برای اشاعه سوسیالیسم به مثابه دآمال حقه باشکیائی و منات اقدام کرد. زیرا با وضعی که ملت ایران دارد، و شرایطی که عملاً انقلاب در آن گیر کرده‌است، طرح‌های افراطی و نظریات و افکاری که خواه صحیح و خواه غلط (در اصل و کلیات) بالاخره در عمل باعث گرایش و همسازی فوری توده‌ها با انقلاب نمی‌شود، و به عکس به پس‌زدن خلق، و تجرد انقلاب منتهی خواهد شد، نظریات و افکاری است که نتیجه

روز و عملی آن فتوحات ضد انقلاب خواهد بود .

اما مدعیان ایده تئولوژی انقلابی، کسانی که به ادعای میان داری طبقات انقلابی کارگر و دهقان ، کباوه به دوش گرفته بودند ، هیچ کدام نمی خواستند و با نمی توانستند همین مطالب عملی و حیاتی را درک کنند، قبول کنند، و مورد اقتداء قرار دهند .

بلاحت را بنگر : آقاپان ، اعضاء کمیته عدالت باکو ، آقاپان

ابله

انقلابیون و راء مرزاها ، ناگهان بهمیمانی انقلاب ایران، انقلابی

که بزرگترین رهبر و نخستین مشتمل کننده آن، مردی مذهبی، متدین، و به قولی حتی خرافی می باشد ، قدم گذاشته اند ، و پیش از آن که عرف راهشان بجاید ، می خواهند به همان پیشوای انقلاب بپیولانند که می بایستی علیه خدا و دین و مذهب ، دست به تبلیغ و مبارزه زد! و تازه حاضر هم نیستند که به نصایح و راهنمایی های همان رهبر انقلابی گوش دهند که می گفت : برای اشاعه هر مرام و مسلکی ، ولو حقیقت ناب، می بایستی قدری مناعت به خرج داد، و آهسته آهسته پیش رفت. آن ها تبلیغات سیل وار را مرجح می دانستند.

آیا می توان باور کرد همه این ها روی تمسب و ندانم کاری بود، و هیچ گونه بذخیات و ضد انقلاب در آن کاشته نشده بود ؟

به هر حال تناسلی میرزا که مبنی بر عدم تبلیغات وسیع و بی دروختنه ایده تئولوژیکی و مرامی بود، مورد قبول میمانان ناخوانده واقع نشد، و :

بدین طریق روز اول ملاقات ، مذاکرات دوطرف بدون حصول هیچ گونه

توافقی سپری گشت .^۱

تا این که :

«در روز دوم که ارزش نیکبند» با کشتی از یادکوبه رسید و در

منطق و دستور

مذاکرات فی مابین شرکت کرد، با استماع دلایل میرزا در باب

۱- سردار جنگل ص ۲۴۲

۲- در جریان انقلاب مشروطیت ایران ، از طرف حزب سوسیال دموکرات روسیه ، کمک های ذی قیمتی به انقلابیون گردید، و حتی عناصری از آن حزب نیز برای کمک به انقلاب ایران شناختند ، و یار سماً از طرف حزب مأمور خدمت به مبارزات خلق ماشندند که از جمله «سر کوادر» ژنیکبند» ORGINIKDSSI ، رئیس مجاهدین قفقاز در گیلان بود . نیکبند» که از نظر شعلی ینشکبار بود، از نظر سازمانی خصوصاً مورد اعتماد شخص استالین بود. او که پیوسته از یاران وفادار استالین بود ، در عوض التفات تروتسکی شامل حالش نمی شد .

عوامل پیشرفت انقلاب ، و با توجه به آشنائی قدیم که در دوران انقلاب مشروطیت با میرزا کوچک خان داشت ، وسادقت و صمیمیتی که از وی در پیشرفت کارهای اجتماعی دیده بود ، دوستان حزبی را پیش از مخاطب قرار داده ، چنین گفت :

رفقا آنچه این مرد درست قول و با ایمان می گوید، من بی چون و چرا تصدیق می کنم و موافقت خود را با تمام اظهارات و تائیداتش اعلام می دارم . زیرا او در تحریک و جنبش کشورش مجرب است و پیشرفت انقلاب را مد نظر دارد . و از شما می خواهم که بیانات و نقشه آئینده اش را تأیید کنید .

و با اظهارات مزبور مباحثه قطع ، و محقق شد که جز تبیت از نظر میرزا و راهنمایی های مصلحت اندیشانه وی ، جاره و گریزی نیست . ولذا درباره موضوعات زیر بعد از مذاکرات زیاد توافق شد :

۱- عدم اجرای اصول کمونیزم ، از حیث مسأله اموال و الثناء مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات .

۲- تأسیس حکومت جمهوری انقلابی موقت .

۳- پس از ورود به طهران و تأسیس مجلس مبعوثان ، هر نوع حکومتی که نمایندگان ملت بپذیرند .

۴- سپردن مقدرات انقلاب به دست این حکومت ، و عدم مداخله شوروی ها در ایران .

۵- هیچ قشون بدون اجازه و تسویب حکومت انقلابی ایران ، زائد بر قوا ۴ موجود (۲ هزار نفر) از شوروی به ایران وارد نشود .

۶- مخارج این قشون به عهده جمهوری ایران است .

۷- هر مقدار مهمات و اسلحه که از شوروی خواسته شود ، در مقابل پرداخت قیمت تسلیم نمایند .

۸- کالای بازرگانان ایرانی که در یاد کوبه ضبط شده ، تحویل این حکومت شود .

۹- واگذاری کلیه مؤسسات تجارته روسیه در ایران ، به حکومت جمهوری .^{۱۰}

بررسی مواد

کلیه نکاتی که با وضوح در این مواد بچشم می‌خورد، همگی نه تنها مؤید اسالت ملی و نموداری از ناسیونالیسم انقلابی میرزا و پاران وفادارش می‌باشد، بلکه ضمناً نشان دهنده تیزی بی‌ساده، سلیس، و صمیمی آن‌ها از اوضاع و احوال اجتماعی ایران نیز به حساب می‌آید. میرزا بی‌آن که به تئوری‌های طبقاتی و انقلابی روز مسلح باشد، و نیز بی‌آن که علمداری ایده‌نولوژی طبقه‌کارگر را عهده‌دار باشد، تنها به خاطر توجه دل‌سوزانه و صادقانه‌اش به شرایط عینی مبارزه از یک طرف، و وجدان انقلابی - ملی بی‌شائبه‌ای که سمیمانه به دنبال کشف راه‌های مبارزه و دانستگی یافتن به کم‌وکیف انقلاب، حرکت می‌کرده‌است، از طرف دیگر، به شکلی بسیار صریح‌تر، دقیق‌تر، و عملی‌تر، توانسته بود حتی نه تنها عمل‌اش را به طبقاتی اجتماع خود را درک کند، بلکه همچنین توانسته بود راه‌های اصلی استفاده از اوضاع و خصائص تاریخی موجود را نیز بیابد. و لذا طرح و پیکار کردن بر روی شعارها و افکاری را که باعث زمین‌منتقین اجتماعی انقلاب می‌شد، مطرود می‌دانست. به نظر میرزا نتایجی که از این گونه چپ روی‌ها حاصل می‌شد، نه به سود انقلاب و به زبان ضدانقلاب، بلکه به زبان انقلاب و به سود ضدانقلاب، تمام خواهد شد. و حق با او بود.

مجدداً از یاد نبریم که نهضت جنگل در حد مأموریت تاریخی مبارزهٔ چپ‌های خود، و از لحاظ ماهیت و جان‌خویش، فقط به یک شرط امکان داشت که پیروز گردد، و آن این که پیوسته بتواند به‌عنوان چپ‌های مسلح نجات‌میلی، خود را به ملت ایران معرفی کند. تا بدین وسیله بتواند در میان همهٔ خلق‌های ضد استعمار، و همهٔ طبقات، اقشار، گروه‌ها، و عناصری، که از ستم استعمار و تکیه‌گاه‌های داخلی احساس درد می‌کنند، نفوذ کند، و توده و امکانات بیشتری را علیه استعمار - ارتجاع به میدان بکشد. این نهضت، و فقط یک چنین نهضت وسیع‌مندا استعماری - ضد ارتجاعی و آزادی‌بخشی (که ضرورتاً می‌بایستی در سراسر کشور گسترش یابد)، می‌توانست به‌خواسته‌های خلق ایران تحقق بخشد. و گر نه هر گونه شعارهای افراطی، که جبراً در مقابل شمار روزگرمی‌گیرند، و نتیجتاً وحدت تاریخی و ضروری نهضت و انقلاب را به کثرتی ضدانقلابی تبدیل خواهد کرد، هر چند هم که بتواند پایه‌های روشن‌فکران انقلابی نما و مرتضی را ارضاء کند، معهذاً هرگز قادر نخواهد بود که نهضت و ملت را به سامان تاریخی خود برساند.

واقعیات بر مبنای خوش‌آمدها و بدآمدهای این یا آن شخص شکل‌نمی‌گیرند. واقعیات هم چون این یا آن شخص و عشقی، نیستند. واقعیات را می‌توان، و فقط می‌توان به وسیله

خود واقعیات تمیزداد. سلاح دگرگونی واقعیات خود واقعیاتند .

برنامه و شعار
بدین گونه ، وقتی که فقط يك مبارزه جبهه‌ای کلید گشایش تاریخ باشد، چه بسا برنامه‌ها در چنان حد متوسطی (شاید هم خدمتوسط پائین) قرار خواهند گرفت که هرگز با آمال و برنامه‌های نهائی مترقی ترین نیروها تطبیق ننمایند. ولی این نیروها موظفند به خاطر وحدت همه قوای ضد استعماری ، به شمارهای روز و برنامه عملی‌ای که از لحاظ آنها برنامه حداقل معنی خواهد داد، گردن نهند، تا بتوانند از همین طریق به هدف های غائی خود برسند. و از این‌ها بالاتر: حتی خود يك چنین برنامه‌ها و شعارهایی را ارائه دهند ، تا بدین وسیله بتوانند به جلب هر چه بیشتر اعتماد مردم ، جهت ارتقاء به رهبری جبهه نائل آیند. و گرنه با طرح شعارهای نهائی، و ارائه غائی ترین برنامه‌ها به مثابه فوری ترین آن‌ها، نه تنها باعث تجرد خویش از انقلاب، نه تنها باعث تجزیه انقلاب، نه تنها باعث عدم وحدت همه نیروها در راه هدفی واحد خواهیم شد، بلکه باعث وحدت همه نیروهایی که با آمال و برنامه های نهائی ما مخالفند نیز می‌شویم. یعنی به تجزیه دوست، و وحدت دشمن خدمت خواهیم کرد. و بدین ترتیب شکست ، این است آنچه نصیب انقلاب ، و پیروزی ، این است آنچه تقدیم شد انقلاب خواهیم کرد . یعنی انقلاب را همچون يك «قازی»^۱ به دندان‌های ضد انقلاب خواهیم سپرد.

بدبختانه مدعیات تئوری‌های انقلابی ، و فلسفه و دید تاریخی - انقلابی ، به چنین عواملی توجه نمی‌کردند و در عوض میرزا و پاران انقلابی، با همان شمه‌آید و عملی خویش، به سادگی به چنین واقعیاتی توجه داشتند. این‌ها از خود و مردم خود آگاهی‌های بسیار مفیدی داشتند .

**تبلیغات همه‌جانبه
ایده‌تئوریک**
بهر حال، همان‌طوری که قبلا آورده شد، از اولین گام‌ها برای يك وحدت جبهه‌ای منمهد شدن به این اصل است: باید از تبلیغات همه جانبه و تشتت آفرین ایده‌تئوریک سرف نظر کرد ، و در عوض بیشترین تلاش را جهت به سامان رسانیدن شمارهای روز به کار برد. لقمه‌های غازی وار ایده‌تئوریک، باعث تقل، دل‌درد، و زمین گیر شدن جبهه می‌شود . این است که می‌بینیم که

۱ - غازی لقمه بزرگی است مانند ساندویچ که که گاه مادرهای جنوب شهر برای اطفال خود درست می‌کنند و بدستان می‌دهد تا ناله کنند . و بدین ترتیب خود را از تق تق گرسنگی آنها خلاص می‌کنند .

ماده اول موافقت نامه انقلاب ایران و شوروی را ، قبل از هر چیز و قبل از هر چیز عدم تبلیغات مسلکی و عدم گنجیندن آن گونه شعارهای مرامی کمونیستی که عبارت از «مصادره اموال و الغاء مالکیت، خصوصی بوده باشد ، تشکیل می دهد .

گم و کیف بی شبهه مفهوم چنین تواقی عدول کمونیست ها از ایده آل های خویش ، و یا رها کردن آرمان های شان نخواهد بود . بلکه مفهوم آن تبلیغ خویش با موقعت حاکم ، جهت تغییر آن موقعت و برای اجرای مقاصد نهایشان بوده است . و لذا نمی توان گفت که در زیر تمهدی نابرابر رفته بودند ، که جبراً به فسخ هر چه زودتر آن منجر می شد . بلکه درست بعکس ، تمهدنامه ای را امضا کرده بودند که با توجه به شرایط روز ، ضروری نیز بود . بدیهی است ولو میرزا نیز چنین تمایلاتی را نداشت ، آنها خود موظف بودند به خاطر وحدت کلیه نیروهای مترقی و آزادی خواه ، از ارائه شعارهای افراطی و طرح برنامه های حداکثر چشم ببوشند ، و در اوای سازمان و تشکیلاتی جبهه ای ، بحث های تند ایده نولوژیکی و متینگ های تبلیغاتی - مرامی را تا مدت های پیش بینی ناپذیری منع کنند . تا بدین وسیله در جلب هر چه بیشتر نیروها و توده ها به انقلاب توفیق یابند . باید اضافه کرد که این تمهدات به معنی سکوت ناب در اشاعه این یا آن مرام نیست . بدیهی است که هر جناحی در عین حال می گوشت ، و باید هم بکوشد تا بر صفوف خویش بیفزاید . ولی همه صحبت در کم و کیف شیوه هایی است که در این راه به کار می برد . تبلیغات وسیع و همه جانبه ، یا پاره ای بحث های محدود و خصوصی متفاوت است . دانستن این که باید چگونه تبلیغ کرد ، خود نیمه از اشاعه ایده نولوژی است .

پیشتر اولی در عمل عناصر ، دستجات ، و احزاب مترقی تر و قاطع تری که در جبهه ای واحد متشکل می شوند ، قبل از هر چیز ، و خصوصاً قبل از هر چیز در عمل سادقانه ، صحیح ، و شجاعانه شان است که می توانند رجحان و اعتبار خود را به توده ها ، و به انقلاب نشان دهند و در نتیجه با تحمیل هر چه بیشتر حمایت خلق و انقلابیون از خود ، فرست های بیشتری را برای گسترش نظریات و افکار خویش به دست آورند . تنها وقتی که این یا آن واحد سیاسی ، سازمانی ، و یا انقلابی بتواند در مواقع مختلف مبارزه و انقلاب ، با طرح های صحیح خود ، و عنوان کردن مناسب ترین تاکتیک ها و اسلوب مبارزه ، نهضت را هدایت کنند ، و متقابلاً غیر قاطع بودن ، نادرست بودن ، و نامناسب بودن شیوه های پیشنهادی طبقات و دستجات دیگر را بر ملا سازند ، آری تنها در این صورت است

که به درستی می‌توانند فرست های جالبی جهت جذب هر چه بیشتر توده‌ها به خویش به دست آورند و در نتیجه تنها در این صورت است که به درستی قادر خواهند بود صفوف تشکیلاتی خود را فشرده‌تر سازند .

اگر در شرایط غیر جبهه‌ای مبارزه، تبلیغات وسیع و همه جانبه امری وایده‌نولوژیکی یکی از قوری‌ترین وظایف هر حزب و سازمانی را جهت کشاندن مردم به درون خود تشکیل دهد، در یک مبارزه جبهه‌ای ، بیشتر از طریق شعارهای روز ، قاطعیت های مناسب انقلابی ، نشان دادن راه های صحیح نجات اذاین‌بی‌آن بن بست ، و بالاخره از طریق راهنمایی های عملی و تاکتیکی انقلاب و جبهه است که می‌توان خلق را به سوی حزب ، و در نتیجه به سوی فلسفه و ایده‌نولوژی های حزب کشید، و کم‌کم حزب را به پیشقراولی انقلاب ، جبهه ، و توده رساند .

در شرایطی از مبارزه که طبقه ، و احزابی ، عملا پرچمداری مبارزه‌ای جبهه‌ای را به دست آورده‌است ، احزاب و طبقات دیگری که مایل به ارتقاء خود به بلندترین مواضع انقلاب می‌باشند ، می‌بایستی ماهرانه ، دقیق ، حساب شده ، و خستگی‌ناپذیر ، لیاقت، سلامت، ودقت پیشنهادات و تاکتیک های خود را عملا نشان دهند ، و بدین‌سان قدم به قدم برای تصاحب هر چه بیشتر رهبری به پیش‌روند. این‌است طریق مثبت و صحیح رسیدن به پرچمداری انقلاب.

و از آن‌جا که در هیچ شرایطی نمی‌توان، و نمی‌بایستی بیان مناسب انتقادات داخلی را قندغن کرد ، این است که متقابلا احزاب و

افشاگری

طبقاتی که برای تصاحب هر چه بیشتر رهبری به درستی می‌کوشند ، می‌توانند با افشاگری هوشیارانه از تاکتیک‌ها و شیوه های مبارزه پیشنهادی دیگران ، و همچنین نظریات و حرکات ناصحیح سایر احزاب و عناصر ، کمبود یا عدم لیاقت ، و کمبود یا عدم دانش انقلابی آن‌ها را برای انقلاب و توده‌ها مشخص سازند . و در نتیجه با زهم ضرورت خود را به‌مثابه لایق‌ترین، و مناسب‌ترین پرچمدار مبارزه و انقلاب بشناسانند. و این است وجه منفی و صحیح رسیدن به پرچمداری انقلاب .

و گرنه هر گونه کنده‌گویی‌های خودپسندانه ناشی از زبونی؛ و هر گونه افراط‌کاری و تند روی به بهانه مطرود انقلابی بودن و قاطع بودن ؛ و هر گونه رها کردن شعارهای روز ، به حساب غلط جا نشین کردن شعارهای نهائی ؛ و هر گونه تاکتیک‌ها و برنامه های یزرگ و وعظیمی که انجام آنها عملا از قدرت انقلاب خارج است ؛ و هر گونه کله شقی‌های غیر اصولی در مقابل حوادث و اوضاع تاریخی ؛ و هر گونه هوچی‌گری های دشمنانه ، به جای انتقادات دوستانه علیه منتقین انقلاب ؛ و هر گونه بحث های وسیع ایده‌نولوژیکی (که عملا به مجرد

شدن انقلاب منجر شود.) به عنوان نخستین وظیفه و قوری ترین وظیفه انقلابی ؛ و بالاخره هر گونه حرکات و اقداماتی در این قبیل زمینه‌ها، در حکم خنجرهای ضد انقلابی و نابود کننده‌ای هستند که بر روی سیئه انقلاب کوبیده می‌شوند .

در شرایط انقلاب جنگل ، رهبری انقلاب در دست خسرده بورژوازی انقلابی ایران قرار داشت . و طبیعاً ایده‌ولوژی حاکم بر انقلاب ، ایده‌ولوژی رهبری کننده آن ، یعنی ایده‌ولوژی خرده بورژوازی، آن‌هم خرده بورژوازی‌ای که هنوز در زیر بار فرهنگ ارباب‌رعیتی قرار دارد بوده‌است. (اگر برای خرده بورژوازی بتوان ایده‌ولوژی کاملی قائل شد.) و لذا می‌بایستی برای طبقات و احزاب دیگری که به‌سوف انقلاب می‌پیوستند، این ساده‌ترین و قابل‌فهم‌ترین اصول باشد که هنوز از گرد راه نرسیده و هنوز هیچ‌گونه آزمایش و امتحانی را پس نداده، هنوز دور و ور خود را نگاه نکرده و هنوز سلام و علیک و تمارقات اولیه را به پایان نرسانیده ، و هنوز نباید علیه ایده‌ولوژی و افکار رهبری انقلاب به شدیدترین تبلیغات روی آورند، تا منتقابلاً افکار و آرمان های خود را گویا بایشترین وسعت اشاعه دهند. و قبح ترین میهمان ناخوانده سیاسی، یعنی استعمار نیز یک چنین حرکات کله خراهنای را نخواهد کرد. قدری سبر ، قدری حساب ، قدری متانت ، و آن‌گاه آهسته آهسته.... بگذریم.

فقط توده مواد دو و سه و چهار که هر یک به شکلی، ولی بالاخره همگی درباره حکومت فعلی انقلاب و آینده رژیم ایران می باشند ،

محمل نکات مختلفی هستند :

با قبول حکومت جمهوری ، ولوج جمهوری موفقی، جنگل بزرگ ترین سجده گاه خود را توده کرد . انقلاب به يك باره بر ارتباط بین خدا و سلطان، و همچنین مواهب آسمانی و غیره ، ضربیدر قرمز پر رنگی کشید. و هر چند در مواد بعدی چگونگی رژیم آینده ایران را به نظریات و مجلس میموتان و ایسته می‌کند ، مهذا همین که خود جمهوری را مورد قبول و عمل قرار می‌دهد ، خود به خود مؤید کشش و تمایلات انقلاب به آن می‌باشد. منتها به خاطر جلوگیری از هر گونه پراکنندگی قوا ، رژیم آینده را مشروط به نظر مجلس مزبور می‌کند .

میرزا مبارزه با استعمار را در عین حال به مبارزه علیه دخالت هر نوع بیگانه‌ای در امور داخلی ایران ، (و در نتیجه در امور داخلی انقلاب) گسترش می‌داد . و لذا هرگز مبارزه با استعمار را از تحصیل آزادی همه جانبه ملی، و تحت نفوذ بیگانه نبودن ، مجزا نمی‌کرد. این است که در هر حال برای شوروی هرگز چنان فرجه‌ای را که حق مداخله در امور

داخلی ایران و نهضت را داشته باشد قائل نبود . این است که تساوی حقوق و احترام متقابل ملی را دربارهٔ هر دولتی که معتقد بدان باشد و عمل کند، محترم می‌داشت ، ولو این که آن دولت همچون دولت شوروی ، ریساکاران ، و یا حتی به راستی در زیر علم سوسیالیسم و اترناسیونالیسم سینه بزند .

مهار کردن ارتش سرخ

با این همه به علت آن که قشون سرخ همچون واقعیتی وجود خود را در گیلان تحمیل کرده بود، و از آنجا که انقلاب هنگام مواجهه با آن در مقابل کاری انجام شده قرار داشت ، و نیز از آنجا که شوروی هزاران واگن ادعا دربارهٔ برادری و دوستی با همهٔ انقلابات ضد استعماری راهبره می‌کشید ، مطابق ماده پنج ، انقلاب وجود قوای مزبور را در گیلان و در کنار انقلاب مورد قبول قرارداد ، مشروط بر این که به هیچ وجه ، و به هیچ عنوان بر تعداد قوای مزبور افزوده نگردد ، مگر به اجازه و تصویب حکومت انقلابی ،

با تصویب این ماده ، در درجهٔ اول وابستگی امکانات شوروی به انقلاب، و عدم آزادی عمل شوروی ها تثبیت می‌شد . و در درجهٔ دوم باعث می‌گشت که انقلاب بتواند توازن و عدم توازن قوای خود را با آنها کنترل کند .

با افزودن مواد شش و هفت ، استقلال انقلاب ، و برعکس ، وابستگی امکانات شوروی به انقلاب ، محرز می‌گردد .

قبول این که مخارج همین قوای شوروی نیز به عهدهٔ انقلاب باشد ، از طرفی وسیله‌ای جهت هر چه بیشتر به کنترل کشیدن و تحت نفوذ در آوردن آن‌ها بود . البته این تساوت فقط روشنگر محاسبات انقلاب می‌باشد. و بدیهی است از جهت شوروی نمی‌توان جنبه‌های صرفه جویی و عوامل مادی و اقتصادی بسیاری را به حساب نیاورد .

تغذیهٔ آتشین

از آنجا که انقلاب نیازمند سلاح و مهماتی بود ؛ و از آنجا که شوروی‌ها می‌توانستند این خوراک آتشین انقلاب را به خوبی تهیه کنند و در اختیارش بگذارند ، لذا جنگل از جمله توقعات خود را از شوروی تأمین اسلحه و مهمات مورد نیاز خود قرارداد، منتها برای پیش‌گیری از اعمال نفوذ و دخالت‌های شوروی، پرداخت وجوه آن سلاح‌ها را جداً تقبل کرد .

نباید یاد آور شد که شوروی‌ها به عکس حالاً، بر مبنای مارکسیسم آن موقع ، خرید و فروش هر گونه اسلحه‌ای را سوداگری مرگه و از جملهٔ خصائص بورژوازی و استعمار

می‌دانستند . و لذا از جمله و ظائف دول سوسیالیستی را بسته به امکانات و وسع آنها ، تأمین و رسانیدن اسلحه مورد احتیاج کلیه انقلابات ضد استعماری و طبقاتی جهان ، بدون دریافت وجه و قیمتی مشخص می‌کردند . و در نتیجه سرانجام هم از دریافت مستقیم بهای اسلحه‌هایی که تحویل انقلاب دادند ، خود داری کردند .

استنباط
به هر حال آنچه از این موافقت نامه حاصل می‌شود ، از طرفی نمودار پرورش مهارت سیاسی در جنگل می‌باشد ، و از طرفی دیگر آنها را به مثابه یگانه واحد سیاسی روز که صلاحیت دارترین سازمان سیاسی کشور جهت هدایت انقلاب آزادی‌بخش خلق بوده باشد ، تجسم می‌بخشد . آنها ضمن توجه به همه ناپختگی‌ها و سادگی‌هایشان ، معینا روی هم رفته خود را می‌شناختند . به مقدار کاری که می‌توانستند و می‌بایستی انجام دهند ، یعنی به رسالت تاریخی و طبقاتی خویش روی هم رفته واقف بودند . و اگر فراموش نکنیم که هنوز زمان‌ها و شرایط مساعدی که بتوانند آنها را تربیت کند (اگر سازش کاری‌ها و خیانت شوروی نبود ، و در عوض امکانات و تجربیات شوروی در اختیار انقلاب قرار گرفت) در پیش بود ، آنگاه می‌توانیم قبول کنیم چه‌ساکه لیاقت و صلاحیت انجام رسالت خود را نیز داشتند . ولی مداخلات ضد انقلابی شوروی‌ها ، همچون زهری مهلک ، بدن جوانی را که میبایستی تنذیه‌های مناسبی شود ، از هم پاشید .

نفوذ منوی و تسلط واقعی انقلاب بر اوضاع جاریه تازمانی بود که به مقررات موافقت نامه (مذکور) عمل می‌گردید . (ولی) همین که پا از دایره مقررات بیرون نهاده شد ، و (مواد آن از طرف شوروی‌ها و ابزارهای دستشان در انقلاب) مورد سرپیچی قرار گرفت ، وضع کارها نیز دگرگون گشت . و آنچه .. در این مدت ساخته شده بود ، ویران گشت .

هیأت دولت
انقلاب
میرزا کوچک جنگلی گذاشتند . این وظائف را کمیته‌ای برای میرزا کوچک تعیین کرد ، که «کازانف فرمانده قوای شوروی در ایران ، (و) کامران آقاییف عضو حزب عدالت باکو» نیز اعضای آن بودند . و بدین ترتیب صلاحیت انقلابی - سیاسی - جنگی - کلی میرزا را مورد تأیید قرار دادند .

۱- سردار جنگل می ۲۴۵

۲- سردار جنگل می ۲۵۱

هنوز بین این زمان که میرزای انقلابی که صلاحیت کمیسری جنگ و سر کمیسری انقلاب را حتی به زعم آقایان شورویها داشته است ، تا زمانی که به میرزائی تبدیل شود که به ضد انقلاب کام^۱ برداشته است ، و حتی با انقلاب (اد) را از خود دور کرده^۲ است ، چند هفته ، و حداکثر یکی دو ماهی (خوب توجه شود: فقط چند هفته و حداکثر یکی دو ماهی) وقت لازم بود .

بالاخره میرزاوسایر زعمای انقلاب در پامداد روز جمعه ۱۶ رمضان ۱۳۳۸ قمری وارد رشت شدند و مورد استقبال جدی و شورانگیز مردم قرار گرفتند . احسان الله خان در زمره خاطرات خود که در مسکو به چاپ رسانید ، در این باره چنین می نویسد :

ما به طرف رشت رفتیم . کوچک خان و من در رأس امور بودیم . وقتون به سرپرستی خالوقربان و حسن خان حرکت می کرد . رفتن ما به رشت با یک اعزاز و اجال تمامی بود . اهالی اطراف جاده را گرفته ، همه زنده باد میرزا کوچک خان و زنده باد انزلی (؟) گفته ، به ما تبریک و رودمی گفتند . متصل برای ما دست می زدند و گلها بود که زن ها نثار مجاهدین می کردند . و تا آن موقع شهر رشت هرگز چنین استقبال و احترامی نسبت به ورود هیچ کس نکرده بود .^۳

دو روز بعد ، یعنی روز ۱۸ رمضان ۱۳۳۸ قمری ، اعلامیه ای که در بالای آن «هو الحق» نوشته شده بود از طرف انقلاب منتشر گردید ، و انقلاب ضمن آن ماهیت خود را چنین توصیف کرد :

.... قوه ملی جنگل به استظهار کمک و مساعدت عموم نوع پروردان دنیا ، و استمانت از اصول حقه سوسیالیزم ، داخل در مرحله انقلاب سرخ شد و خود را بنام «جمعیت انقلاب سرخ ایران» معرفی می نماید . و آماده است که در سایه فداکاری و از خود گذشتگی ، همه قوای راکه در ایران برای اسارت این قوم و جامعه انسانیست به کار افتاده اند ، درهم بشکند ، و اصول عدالت و برادری را نه تنها در ایران ، بلکه در جامعه اسلامی توسعه و تعمیم بخشد . مطابق این بیانیه ، عموم رنجبران و

۱ و ۲ - سردار جنگل. از نامه مدیوانی به میرزا ص ۲۹۴

۳ - سیاست دولت شوروی در ایران . ص ۷۵

زحمتگان ایرانی را متوجه می‌سازد که جمعیت انقلاب سرخ ایران، نظریاتش را تحت مواد زیر که در تبعیت از آن به وجه ملزومی وفادار خواهد بود ، به اطلاع عموم می‌رساند :

۱- جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی کرده ، جمهوری را رسماً اعلان می‌نماید .

۲- حکومت موقت جمهوری ، حفاظت جان و مال عموم‌الاهالی را به عهده می‌گیرد .

۳- هر نوع معاهده و قراردادی که به ضرر ایران قدیماً و جدیداً با هر دولتی شده لغو و باطل می‌شناسد .

۴- حکومت موقت جمهوری همه اقوام بشر را یکی دانسته ، تساوی حقوق درباره آنان قائل ، و حفظ شعائر اسلامی را از فرایض می‌داند.

www.iran-archive.com

....

سالها رفت و شبی
زن نظر کرد بر آن حلقه زر
دید در نقش فروزنده او
روزهائی که به امید وفای شوهر
به هدر رفت ، هدر.

زن پریشان شد و نالید که و آی
و آی این حلقه که در چهره او
باز هم تابش و رخسندگی است
حلقه بردگی و بندگی است.^۱
فروغ فرخزاد

ماه حنظل

شوروی خنجر زندا انقلاب را از آستین خویش بیرون می کشد .

۱ - قسمت دوم شعر حلقه بندگی که قسمت اول آن در بالا نویس مقاله قبل آورده شد .

دوستی لحظه‌ای

هرچند زن بی‌حقوق مورد نظر فروغ فرخ‌زاد، پس از سه سال‌ها، متوجه ربای متفق و متحد خویش می‌شود و حلقهٔ وحدتشان را دانهٔ زنجیر بردگی و بندگی می‌باید. یعنی تا سه سال‌ها، متفق‌ریاکار وی کم‌یازباد به مراحل حرمت و اعتباری برای میثاق و عهدشان قائل بود، ولی هنوز روابط دوستانهٔ جنگل و شوروی ماه‌ها و حتی هفته‌های اول خود را بر مبنای عهد و پیمانی که بسته شده بود طی می‌کرد، و هنوز رسوبات ناشی از شیرینی عقد قراردادها، در دهان‌ها باقی بود که شوروی دست به تقصیر مفادی زد که خود در زیر آن‌ها امضاء گذاشته بود.

حداقل ما فعلاً کاری نداریم به این که حتی اگر شوروی قراردادهای هم با انقلاب ایران نیسته بود، باز هم حق داشت که سیاستی علیه انقلاب برگزیند یا نه. ولی اجازه بدهید ترجمان مقاصد خود را از سوز دل دردمند رهبر انقلابی کو بای قهرمان، فی‌دل کاسترو تقدیم داریم. کاسترو در نخستین کنفرانس سازمان همبستگی آمریکای لاتین که در هاوانا، پایتخت کوبا تشکیل شده بود، در تخطئه سیاست ضدانقلابی و مزدورانه‌ای که شوروی در جهان و از جمله در آمریکای لاتین اعمال می‌کرد (ومی‌کند)، گفت:

وقتی که انسان خود را «انترناسیونالیست» می‌خواند (لااقل) نباید با رژیم‌هایی که پارتیزان‌ها را می‌کشند، قرارداد (ی که مستقیماً علیه انقلاب و مستقیماً به سود ضدانقلاب است) ببندد...^۱

پراثر اخبار را مخصوصاً در میان سخنان کاسترو باز کردیم، زیرا وضع شوروی با پارتیزان‌ها و کسانی که پارتیزان‌ها را می‌کشند در ایران دارای ویژه‌گی‌هایی است که حتی می‌شود تا بدین حد توقعات خود را از شوروی کم کرد. اما کلمهٔ «لااقل» را نیز در این میان از آن جهت

۱ - مجلهٔ «جهان‌نو» شمارهٔ ۷-۶-۵ سال انتشار ۱۳۴۶ خورشیدی ص ۱۷۰ مقالهٔ «وظیفهٔ

فرد انقلابی ایجاد انقلاب است».

جهت چپانديم كه : اولاً وظائف كسى كه خود را «اتر ناسيونالست» مى خواند خيلى بيشتر از آن است كه فقط با رژيم هاى كه پارتيزان ها را مى كشند قرارداد نبندد. وثانياً اگر شوروى را آن گونه «اتر ناسيونالستى» هم مى ديديم كه حتى همين يك كار را نيز مى كرد ، شكرها به جامى آوريم و كلاه خود را به هوا مى انداختيم . بدبختى كه جاست ؟ بدبختى اين جاست كه اين اتر ناسيونالست ، حتى خود را پاى بند انجام اين حداقل نيز نكرده بود و نكرده است . دريك جمله : شوروى يك اتر ناسيونالست قلابى است . اتر ناسيونالست قلابى يعنى چه ؟ يعنى اتر ناسيونالست درحرف و ناسيونالست تنگه قنر و گدا سفت درعمل .
بررسى خواهيم كرد :

دو علت

شوروى به دودليل دست به نقض قراردادهاى خود با انقلاب ايران زد . يكى از اين جهت كه متوجه شد ميرزا ميهن پرست تر و اميل تر از آن است كه آلت دست هر سياسى . ولوسياس شوروى ، با همه ادعاها و گنده گومى هايش شود. و ديگر اين كه شوروى مایل بود كه در پشت ميز قمار با انگليس ورژيم ارتجاعى- وابسته ايران ، همه برگها و همه بانك را مستقلاً در مقابل خود داشته باشد. و با وجود انقلابيون پاكيزه و آرمان خواهى نظير ميرزا وساير باران و فادارش، عملانى توانست يادست پر و مستقل در باشگاه قمار ضد انقلاب وارد شود و سندلى مناسبى را اختيار كند . اين است كه مى كوشيد تا شايسته سار مستقل و اميل انقلاب را كه همچنان در گرد ميرزا جمع بودند ، دست بر حرفى ها و رست هاى و سرخ هاء (به معنى نامناسب كلمه) نشده بودند، با تخطئه و حرکات ضد انقلابى بعدى از سر راه خود بردارد و انقلاب را در همه مواضع و با همه مواضعش به دست عده اى ماجراجو، نو كرسنت ، و مزدور خویش بسپارد.

كودتا

اين بود كه آقا يانى كه انقلاب را قبل از هر چيز پدیده اى درونى و تاشى از تضادهاى داخلى خود اجتماعات مرفه مى كردند ، و به هيچ وجه به سادراتى بودن انقلاب رأى نمى دادند ، در عرض به سادراتى بودن كودتا، آن هم كودتائى ضد انقلابى اقتداء كردند :

هم زمان پيايه شدن ارتش شوروى به خاك ايران ، چند تن از اعضاى حزب عدالت باكو (را) نيز تدریجاً به گيلان وارد (كردند) و سازمان حزیشان را در رشت دائر نمودند .^۱

بیشتر فعالیت حزب، به دادن متینگ تبلیغات حزبی معروف بود....
 پیشوای جنگل ... ملاحظه می کرد که خلاف مدلول موافقت نامه دائره منع
 ورود نیروهای جدید، مرتباً دستجات تازه از باد کوبه وارد می شوند، و
 مقررات موافقت نامه را عملاً نقض می کنند. به علاوه پرت پهلوی هنوز
 با وجود مطالبه مکرر، به متصدیان ایرانی انقلاب تحویل نشده
 (آخر می خواستند به متصدیان ایرانی شد انقلاب تحویل دهند، که دادند.)
 و نت و نوبل، راهنوز از اختیارشان رها نساخته اند. و باین کیفیت بعید نیست
 که نیت دیگری در کار باشد، و دامنه این اعمال به جاهای باریک
 بکشد. ۱.

گروه حزبی هر روز مرد را به متینگ و سخن رانی دعوت می کردند و
 وعده فتح هندوستان می دادند. ضمن سخنرانی ها.... به میرزا خرده -
 گیری می شد که مثلا جواهرات بانک را چه کرده است، و جواهرات
 مزبور اکنون کجاست.... گفتگوی این که جواهرات مزبور کجاست در
 حقیقت بیانه ای بیش نبود.... میرزا بر آن شده که دو تن نماینده.... به باکو
 بفرستد تا با د. نریمانف، صدر شورای جمهوری قفقاز ملاقات و او را در جریان عملیات
 حزب عدالت رشت بگذارد.... متأسفانه دم گرم نمایندگان میرزا، حتی
 پیام شخصی نریمانف به آهن سرد اعضاء حزب اثر نکرد.... تا آن که (فضایا)
 به کودتا متنبهی شد. و پرده ها بالا رفت و اسرار نهفته فاش گردید. ۲.

کودتای سرخ از این جا شروع شد که در روز معین (۲۴ ذیحده ۳۸)
 همه طرفداران میرزا کوچک را هر که و هر جا بودند، دستگیر و بازداشت
 نمودند.

۱- سردار جنگل ص ۲۶۹

۲- سردار جنگل ص ۲۶۷

۳- شاید مقایسه تاریخ های ذیل خالی از لطف نباشد،

ارتش شوروی در ۲۹ شهریور ۱۳۳۸ وارد انزلی شد، و در ۲۴ ذیحده همان سال، یعنی
 کمتر از سه ماه (۸۲ روز) پس از آن، کودتای ضد انقلابی رشت را علیه جنگل و میرزا به راه
 انداخت. ضمناً می دانیم که ورود میرزا به رشت در ۱۶ رمضان و صدور اعلامیه جمعیت انقلاب
 سرخ ایران در ۱۸ رمضان همان سال اتفاق افتاد. مقایسه این تاریخ ها بیست تاریخ کودتا نشان
 می دهد که فریب دوام بعد از این اقدامات متفقانه است که کودتایی علیه میرزا و یارانش، یعنی
 علیه سیممی ترین و اصول ترین جناح انقلاب به پا می دارند.

نقشه کودتا طوری طرح ریزی شده بود که می‌بایست میرزا کوچک پسا کشته می‌شد و با دستگیر می‌گردید - و در هر حال از کادر انقلاب خارج می‌شد و زمام امور را به دیگران می‌داد ، او (میرزا) توطئه را را قبلاً احساس و به جنک رفته بود (ولذا) برای دستگیری میرزا با توطئه به جنکل یورش بردند ۱۰

متعاقب رهسپار شدن میرزا به فومن، «کازان‌اف» (فرمانده ارتش سرخ) نیز به مسکو احضار گردید . نامبرده يك فرد انقلابی مجرب (بود) و از اقدامات حزب عدالت احساس ناراحتی می‌نمود و اعتقاد داشت که همکاری با دستجات مسلح جنکل جز از طریق سمیت و حسن تفاهم ، اشیاء محض است .^{۲۰}

و بدین ترتیب دورهٔ عمل بسیار کوتاه روابط شوروی با نهضت انقلابی در ایران ، بزودی سپری شد و جای خود را از جهات گوناگون به دوران بردوام حفنل سپرد :

شوروی به سوی خیانت به انقلاب
به طوری که بیان شد ، اولاً شوروی موافقت نامۀ بین انقلاب ایران و خویشین را در همهٔ زمینه‌ها نقض کرد . ثانیاً علیه انقلاب رسماً و مستقیماً وارد عمل شد ، تا آنجا که علیه آن دست به کودتا به پیش می‌تازد . ثالثاً چهره‌ها و عناصری از خویش را که علیه سیاست خارجی شوروی ، به خاطر داشتن شرافت و عواطف جوشان اترناسیونالیستی ، همچنان به انقلاب ایران احساسی مساعد داشتند ، از ایران احضار کرد و به جای آنها عناصری را فرستاد که به خوبی بتوانند مجری سیاست عمومی و دولتی شوروی ، ولو این که منافع و مصالح ملت ایران باشد ، گردند .

از احضار کازان اف به مسکو ، خصوصاً «متعاقب» رفتن میرزا به فومن و ترک کردن رشت و همچنین با توجه به این که کازان اف تقریباً مساعدی نسبت به حرکات حزب عدالت نداشت و در عوض به صلاحیت و اسالت میرزا رأی می‌داد ، این اندیشه به وجود می‌آید که نامبرده میرزا را از جریان کودتا و اقدامات پشت پرده آگاه کرده بود .

به هر حال شوروی بدون توجه به منافع خلق ایران و بدون کمترین احترامی به قرار-دادهائی که خود در زیر آنها دستینه نهاده بود ، فقط و فقط به حساب رشد منافع خویش ، که علیه آنجه ادعا می‌کرد ، عملاً با مصالح ملت ایران دارای وحدتی نبود ، انقلاب جنکل

۱- سردار جنکل س ۲۷۱

۲- سردار جنکل س ۲۶۹

را از درون دچار تشمت و انفجار کرد. شوروی لبه تیغ ضدانقلابی خود را قبل از هر کسی به طرف گردن اسیل‌ترین و پر استقامت‌ترین سیمای نهضت، یعنی میرزا کوچک جنگلی حواله داد. زیرا قبل از همه این میرزا بود که به حساب عشق به میهن و مردم خویش هیچ گونه راه و روشی را که منافع انقلاب و ملتش را نادیده می‌گرفت، نمی‌پذیرفت و از این بالاتر: در مقابل آن ایستادگی می‌کرد.

اوهام و

واقعیات

نویسنده محترم کتاب بسیار مفید «سردار جنگل» برای تفسیر این قضایا، مطالبی را عنوان کرده‌اند که جای پاره‌ای انتقادات و حرف‌ها را باز گذاشته‌اند. «ابراهیم فخرائی» که به واقع معرف بی‌مثال نهضت جنگل به ملت ایران شده‌اند، و از این جهت به گردن حقیقت، انقلاب، و مردم ایران حق دارند، برای تحلیل حوادثی که منجر به کودتای رشت، جنگ بین کودتا و انقلاب، و غیره شد، چنین نقل داده‌اند که گویا تمام این تصمیمات نه به عهده خود شوروی، و نه به عهده دیپلماسی عمومی و کلی آنها، بلکه قبل از همه به عهده حزب عدالت‌دشت بوده‌است. یعنی در حقیقت این حزب عدالت‌دشت بود که توانست سیاست شوروی را در ایران منحرف سازد، و گرنه خود شوروی نظریات مساعدی با انقلاب داشت.

عملیات پشت پرده حزب (عدالت‌دشت) آرام آرام آثارش را می‌بخشد. طولی نکشد که با آمدن دمدیوانی، نماینده بازرگانی و خوشنایب و «میکویان» کیس تجارت شوروی به رشت، کودتای ۱۴ ذیحده ۳۸ مطابق نیم‌مرداد ۹۹ رخ داد. و از جریان کارچنین فهمیده شد که احضار کازان‌اف به مسکو و فراخواندن ویلایف، ازمازندان، در نتیجه اشتباه کارهای اعضاء حزب عدالت صورت گرفته‌است. کما این که تمویس را اسکولینکف فرمانده جهازات جنگلی بحر خزر و اعزامش به جبهه بالتیک، هم چنین فرا خوانده شدن ارژونیکیدزه که دوفتر اخیر از پشتیبانان سیاست جنگلی‌ها در ایران بودند بر اثر نقش حزب عدالت است که در پیشگاه زمانداران شوروی بازی کرده‌اند.^۱

از این قضاوت چنین برمی‌آید که گویا شوروی گول حزب عدالت رشت را خورده است هر چند ابراهیم فخرائی در متن کتاب مزبور، و ضمن ارائه استاد و مدارک تعیین نظرته گملا علیه این داوری، واقعیات را علم کرده‌اند، معذراً در این جا، همه حرکات

بی‌رویه و غلط (حتی انحرافات سیاسی) شوروی را مولود اقدامات و تمامی‌های حزب عدالت رشت اعلام می‌دارند.

با قبول چنین تفاوتی جبراً به آنجا خواهیم رسید که اصولاً شوروی نمی‌خواسته است بر روی انقلاب ایران، با بریتانیا و ضد انقلاب داخلی ایران وارد معامله شود؛ اصولاً شوروی نمی‌خواسته است که میرزا کوچک و یارانش را به نابودی بکشاند؛ اصولاً شوروی نمی‌خواسته است قرارداد ۱۳۹۹ خود را با انقلاب فسخ، و در عوض قراردادی در ۱۹۲۱ با رژیم ارتجاعی - وابسته ایران منعقد کند؛ اصولاً شوروی نمی‌خواسته است که بین دادن اختیار پرت‌انزلی به انقلاب و ضد انقلاب، ضد انقلاب را برگزیند؛ اصولاً شوروی نمی‌خواسته است که علیه انقلاب دست به کودتا بزند و درست به عکس، گویا تمایلات شوروی در جهت کمک و همکاری انقلابی با ملت ایران و نماینده انقلابی و متشکل آن نهضت جنگل سیر می‌کرده است، منتها بدبختانه شوروی گرفتار دسیسه‌های مزدورانه و مخوف حزب عدالت رشت شد و چون حزب مزبور یا آلوده بود و یا دارای صلاحیت کافی نبود، سیاست شوروی نیز در عمل برخلاف مصالح ملت ایران و نهضت جنگل به کار رفته است.

این چنین تفاسیری بی‌سابقه نیست، چه مواقعی که نگارنده نیز
اشتباهات خود را اصلاح کنیم
دچار همین گونه تصورات و ادغام بوده است. جان این گونه
برداشت‌ها و تحلیل‌ها در اصلی است که فقط پیوسته در حرف مورد
تأیید بوده است. آن اصل کدام است؟ آن اصل این است که پیوسته
هر ملتی صلاحیت‌دارترین کسان جهت تعیین سرنوشت خویش می‌باشد. و همچنین در میان
همه ملل نیز حزب انقلابی و سازمان انقلابی درون همان جامعه صلاحیت‌دارترین واحد جهت
تعیین سرنوشت همان جامعه خواهد بود. و بدین ترتیب، در آخرین تحلیل سازمان و حزب
انقلابی موجود در هر سرزمین، در واقع می‌بایستی هدایت‌کننده سیاست خارجی حکومت‌های
انقلابی جهان بوده باشند. در نتیجه مطابق چنین اصلی، شوروی پیوسته می‌بایستی برای انجام
یک سیاست صحیح و اثربخش و ناسیونالیستی، در تحلیل نهایی به نظریات و بررسی‌های حزب به -
اصطلاح دست‌چپی این یا آن کشور که می‌بایستی مصلح‌ترین و صلاحیت‌دارترین واحد جهت
ارزیابی جامعه خود باشد، گردن نهید. بنا به این اصل، هر سازمان و هر حزب دست‌چپی درون
هر جامعه‌ای، دید دهنده سیاست خارجی شوروی برای عمل کردن در همان سرزمین محسوب
خواهد شد. به بیانی دیگر: به جای این که سیاست داخلی «حزب برادر» در کشورهای
«برادر»، به بیدار سیاست خارجی شوروی در آیند، به عکس، در آخرین تحلیل می‌توان گفت که

این سیاست خارجی شوروی است که می‌بایستی به سیاست داخلی و احزاب برادره در کشور- های و برادره یکسکل شود .

با توجه به مراتب فوق ، مسئولیت اشتباه‌کاری‌ها و انحرافات سیاست شوروی در این‌ها یا آن گوشه‌جهان که حزب دست‌چپی‌ای وجود دارد، با وسعت تعیین‌کننده‌ای، نه به‌عهدده‌دیپلماسی شوروی، بلکه به‌عهدده حزب مزبور خواهد بود.

اصول و اعمال

البته همه این‌ها اصولی است که مطابق‌نشود می‌بایستی نه تنها شوروی، بلکه هر دولتی که مدعی داشتن‌سیاستی سوسیالیستی و

انترناسیونالیستی است، نسبت به انقلابات و نهضت‌های داخلی سرزمین‌های دیگر اتخاذ کند. بدین معنی که امکانات خود را به شکلی بی‌دریغ، و بر مبنای اصول، در اختیار خط‌مشی تعیین‌شده نهضت‌های انقلابی و احزاب برادره بگذارد و بدین ترتیب انقلاب رادهر نقطه از جهان که مواجه با مقاومت و یورش‌شد انقلاب داخلی و جهانی می‌شود، حمایت و تقویت کند.

امادرمعل: این‌تئوری‌ها و اصول در سیاست خارجی شوروی و در روابط شوروی با انقلابات ترقی‌خواهانه و احزاب برادره به‌قدر یک چتول و دکا تأثیر نداشته است و ندارد. نهضت‌های انقلابی و احزاب برادره مطابق‌اصولی که آورده شد، در تعیین‌سیاست خارجی شوروی و جهت‌دادن به‌حرکات عمومی آن کشور همان‌قدر تأثیر دارند که دم‌سگ در تعیین‌قضات‌ها و برنام‌های سگه . (شاید هم کمتر.)

ولی بر مبنای اصول تئوریک فوق ، چه‌بسا اشخاصی که دچار قنات‌و‌ت‌هایی وهم‌انگیز نشده باشند که پس: خیانت‌های شوروی به انقلابات و نهضت‌های آزادی‌خواهانه ایران نیز نه به‌عهدده خود شوروی، بلکه به‌عهدده احزاب برادره و با نیروهای انقلابی خود ایران می‌باشد، که به علت اشتباهات خود ، سیاست‌شوروی را نیز در ایران منحرف کرده‌اند.

مفهوم بزرگ‌شده‌سخنان فوق (با قدری اختلاف) این است که در واقع شوروی تنها سیاست داخلی خود را تعیین می‌کرد (ومی‌کند) ولی مشخصات و جهات سیاست خارجی‌ش را در این یا آن سرزمین احزاب کمونیستی سرزمین‌های مزبور تعیین کرده‌اند (ومی‌کنند) . در حالی که اگر هم به‌هیچ‌کجای دنیا، از چکوسلواکی و یونان و همه آمریکا‌لاتین گرفته ، تا آفریقا و مجارستان و هندوستان ، کاری نداشته باشیم، لاقلاً می‌توانیم صراحتاً بگوئیم که در ایران هر گز چنین اصلی‌حاکم نبوده است و درست بعکس، شوروی نه تنها سیاست خارجی و داخلی خود را خود مشخص می‌ساخت، بلکه سیاست داخلی و خارجی احزابی را که در ایران باجسبانیدن خود به شوروی فخر می‌کرده‌اند ، خود تعیین می‌کرده (ومی‌کند) . لذا در واقع این شوروی نبود که

به آلت دست احزابی همچون حزب عدالت (کهما فعلا به هیچ وجه نه قصدی داریم و نه در شرایطی هستیم که بخواهیم درباره ماهیت و.....
آنها بحثی را آغاز کنیم) درمی آمد، بلکه این، همین احزاب بوده اند که نقش سکوهای سیاست شوروی را (به لائول گوناگونی) بازی می کرده اند. سکوهایی که چه بسا به خاطر آلودگی های درونی، بی پرنسیپی رهبری، پلاستهای فلسفی، و غیره و غیره، به سهم خویش نیز در تشدید حرکات ضد انقلابی شوروی کوشش های بی دریغی از خود بروز می دادند.

بیان واقعیت
البته دایره هم فخرائی، آنجا که از اداره کننده اسلی کودتای رشت یاد می کند، سراجاً می نویسد:
کودتای رشت راه بولومکین، اداره می کرد. و بولومکین نماینده چکای شوروی در گیلان بود.

و نیز همان طور که گفته شد، در قسمت های مختلف کتاب مزبور، نامبرده هرگز از یادآوری معاملات سیاسی شوروی و انگلیس در ایران ابائی می داد و در حقیقت هر وقت که در مقابل واقعات قرار می گیرد از بیان آنها دچار دلهره نمی شود. و شوروی را همچون سایر کشورهای توسعه طلب و یاسودجو معرفی می کند، هر چند که قبلاً سیاست خائنانانه شوروی را نسبت به انقلابات ایران، مبری و مظهر اعلام کرده باشد.

باز هم بیان واقعیت
مثلاً در فصل دوازدهم کتاب سردار جنگل، آنجا که پای معاملات شوروی و انگلیس پیش می آید، با وضوح تمام یاد آور می شود که:
در جای دیگر دیده ایم که و کراسین، از طرف مقامات شوروی برای مذاکرات اقتصادی به لندن رفته، و دامنه این مذاکرات به انقلاب گیلان کشیده شده بود. دیپلماتی انگلستان سیاستی را تمسب می نمود که لازمه اجرای آن پایان یافتن انقلاب گیلان بود.

دولت شوروی که امتیازاتی از انگلستان به دست آورده بود، می بایست متقابلاً امتیازاتی به دولت اخیرالذکر بدهد. و لذا با شناسائی استیلایشان در

ایران در چهار چوب يك توافق کلی، خاطرۀ لحاف مالانصر الدین یکبارہ

زنده گشت. ۱.

حال اینحا این سؤال پیش می آید که آیا این حزب عدالت و باہر سازمان سیاسی خارجی دیگری بود کہ باعث تعیین یک چنین خط مشی شد تا اثر ناسیونالیستی ای برای شوروی شد؟ و آیا این کیفیت مؤید گول خوردن سیاست شوروی از طرف پارہ ای عناصر همچون گردانندگان پادو صفت (این تازہ صفت خوب تر نشان است) حزب عدالت رشت بود، یا بعکس، مؤید گول خوردن نگارنده و اشخاصی تقلیر ابراهیم فخرائی کہ تصور می کرده اند کہ عملیات حزب عدالت رشت، در واقع لکہ ای بردامان کبریائی سیاست اثر ناسیونالیستی شوروی گذارده است؟

علاقه مند این موضوع را با استناد بہ جملہ ای از مسیور و تشنتین

یک سند

سفر کبیر شوروی در ایران خاتمہ دہم، مسیور و تشنتین در نامہ ای کہ

برای میرزا کوچک جنگلی جهت تسلیم ورہا کردن انقلاب می نویسند (این نامہ بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت) علاوه بر این کہ حاضر نمی شوند سیاست جنگل را بپذیرد، متقاضی پلا میرزا را بہ قبول سیاست دولت شوروی (کہ محتوی آن ترک انقلاب و تسلیم نیرو های انقلابی بہ دولت مرکزی ایران بود...) تشویق می کنند، تا آنجا کہ می نویسند:

.... (از این کہ) موافقت با سیاسی (را) کہ من از طرف دولت شوروی

اجرا می کنم، در نظر دارید، خوشوقت گردیده (م).^۲

و بدین ترتیب هنوز سند موافقت نامہ انقلاب ایران با شوروی بایکسانی نندہ بود، کہ

خیانت شوروی بہ انقلاب ایران آغاز گشت.

۱ - سردار جنگل ۳۵۳

۲ - سردار جنگل می ۳۵۶

منگام اقدام و عمل ، وقت آن نیست که در هدف گیری
يك ذره هم به سمت چپ تمایل حاصل شود . ما این کار را
بزرگ ترین جنایت و عمل ضد انضباط و سازمان
تلقی می کنیم^۱ .
لنین

www.iran-archive.com

سیمائی از ضد انقلاب

نگاهی به هدفهای اجتماعی کودتای رشت

۱ - جلد دوم نگاه به تاریخ جهان ، نوشته ، نهرود ، ترجمه ، محمود تفضلی ، ص ۱۳۷۴

چند سؤال

کودتای دشت چه می‌خواست ؟
کودتایی که اداره کنندگان آن :

«ابوکف» فرمانده قواء . «تروئین» رئیس اداره سیاسی . «بولوملکین»
رئیس چکا . «گوسف» رئیس اسوی آدل (تأمینات نظامی) . «آبیخ» معاون
دژبان نظامی .^۱

بودند ، در تحت کدامین شمارهها و برنامه های اساسی و تعیین کننده ای میخواست
آزادی و استقلال حقه ملت ایران را به دست آورد ؟
آنچه کودتا را موجه جلوه می داد و آنچه ظاهراً انگیزه کودتا علیه میرزا بود ،
چه بود ؟

کودتا درجهت انقلاب باشد انقلاب ، در کدامین جهت سر می کرد ؟
قلبی که در پشت سینه کودتا قرار داشت ، برای چه آرزویی می‌تپید ؟
این‌ها و سؤالاتی نظیر این‌ها ، جمعا پرسش‌هایی هستند که پاسخ دادن به آن‌ها ضروری
به نظر می‌رسد . و مایه کوشیم هر چند موجز ، به هر حال ترجمان جواب‌هایی باشیم که
واقعیات و اعمال کودتاچیان در اختیار تاریخ گذاشتند :

حرف حساسی لوح‌ها

ظواهر اسلحه‌ای که عناصر گویا سوسیالیست ، «عناصر گویا» چپ ،
«عناصر گویا» «انقلابی» ، در جنگال‌ها و هوچی‌گری‌های تبلیغاتی
خویش علیه میرزا و جریان اصیل جنگل به کار برده‌اند همانا
«دراست» بودن میرزا و وابستگی وی به معتقدات اسلامی ، و همچنین نارسا و ناصحیح بودن

۱- سردار جنگل ص ۲۷۳
توضیح ، پراقتراژمتن است .

تاکتیک‌ها پیشنهادی وی بوده است!

ظاهراً به نظر آقایان لوج‌ها اصولی را که میرزا از لحاظ عدم لغو مالکیت و یا محدودیت تبلیغات ضد مذهبی پیشنهاد و اجرا می‌کرد، و خود حضرات هم چند هفته قبل از کودتای نسبت به ساحت این نظریات رأی داده بودند، کلاً غلط بوده و ناشی از ماهیت درست داستی، و وختل و ضد انقلابی وی بوده است.

ظاهراً به نظر آقایان لوج‌ها این که میرزا حاضر به درهم پاشیدن نیروهای چریک نبود، و ضمن تربیت و ترتیب لشکریانی همانند سازمان ارتش سرخ، معیضاً همچنان به حفظ نیروهای چریکی و پارتیزانی مشربود، خود دلیلی قانع بر ضد انقلابی بودن و درست داستی بودن وی بوده است.

ظاهراً به نظر آقایان لوج‌ها تسلیم نشدن بی‌قید و شرط میرزا به نظریات و دخالت‌های شوروی، و تلاش وی در حفظ استقلال انقلاب و مخالفت جدی وی با هر گونه دخالت و زعامت شوروی‌ها نیز برهانی خردکننده بر قندان روحیه انقلابی وی، و وسعت خصائص دست راستی بوده است.

اما حرف حسایی میرزا در مقابل آن‌ها چه بود؟ اولاً میرزا نسبت به ساحت تاکتیک‌های پیشنهادی آقایان لوج‌ها نه تنها مشکوک بود، بلکه بالاتر از آن تردید نداشت که ارائه شیوه‌های افراطی

حرف حسایی
جنگلی‌ها

هر قدر هم برای عده‌ای دل‌پسندتر و عشقی‌تر به نظر آیند، معیضاً نه به سود انقلاب و نه به زیان ضد انقلاب، بلکه درست به عکس، به سود ضد انقلاب و به زیان انقلاب خاتمه خواهد یافت.

ثانیاً هر گونه دخالت خودسرانه شوروی و ارتش سرخ را در امور داخلی انقلاب مطرود می‌دانست و قویاً محکوم می‌کرد. به نظر او شوروی حداکثر می‌تواند به مثابه مشاوره که هیچ‌گونه حتی جهت اعمال نفوذ نخواهد داشت از طرف انقلاب ایران به مشاوره دعوت شود، تا بدین ترتیب انقلاب بتواند از تجربیات و پیشنهادات اصلاحی وی بهره‌مند گردد. به نظر میرزا، هر گونه عدول از یک چنین اصول و بنیانی به مفهوم نفی آزادی و استقلال انقلاب تلقی می‌شد و وی به هیچ وجه به چنین شرایطی تسلیم نمی‌شد.

ثالثاً از آنجا که شرایط مبارزاتی ملت ایران را در شرایطی جبهه‌ای تشخیص می‌داد، لذا تبلیغات وسیع ایده ثولوتیکی را منافی با موقعیت تاریخی مبارزهٔ ارزیابی می‌کرد. رابعاً لغو اصول مالکیت و یا مصادرهٔ اموال مردم را عملی که فقط ضد انقلاب از آن

بهره‌ور خواهد شد تعبیر می‌کرد ، ولذا باجپ روی هائی که لوچها بروز می‌دادند به - مخالفت برمی‌خواست .

و بالاخره خامساً میرزا جداً نسبت به موافقت نامه‌ای که باشوروی و عمله‌اکرامش بسته بود ، اعتقاد داشت و لذا هرگونه سرپیچی ازعقاد آن را محکوم می‌کرد . به نظروى هرگونه تلاش پک‌جانبه‌ای درجهت بهم‌زدن عهده‌ها و میثاق‌هائی که طرفین بامشورت هم گذاشته اند ، باعث می‌شد که دیگر مبانی و اصولی که معیار روابط آنان باشد ، ازبین برود و در نتیجه هرگونه اخلاقی دراین‌بین زمینیه داشته باشد . میرزامعتقد بود که نمی‌بایستی انقلاب چنان چپ‌هایش را باجپ‌های شوروی قاطی کند که تفکیک آنها عملی نباشد . به عکس او معتقد بود که پیوسته می‌بایستی بتوان بنا به ملاک‌ها و عهدودی که ازقبیل تعیین‌میشود ، وجوه کثرت و وحدت ، و یا وجوه جدائی و پیوستگی انقلاب را با شوروی مشخص کرد ، تا هر کدام بتوانند بر مبنای همان پیمان‌ها ، ضمن این که باهم مرتبط می‌شوند ، امکان کنترل ارتباطات یکدیگر را نیز داشته باشند .

اعتقاد میرزا برای تعیین حدود و ثنور رابطه انقلاب باشوروی به‌حدی محکم بود که حتی پس از کودتای رشت ، پس از جداشدن احسان‌الله‌خان و خالوقربان ازوی ، و همبستگی آنها باشوروی‌ها ، وقتی که میرزا نامه‌ای برای آنان می‌فرستد ، ضمن آن به نام‌برندگان تومسه می‌کند :

هرگاه با سویت تومسه ارتباط دارید باید بر طبق قرار داد محکم و

مستقیم ، معلوم ، و عهد و میثاق بدون تغییر باشد

و بدین ترتیب به آنها نیز تومسه می‌کند که بدون هرگونه حساب و کتابی باشوروی‌ها متفق نشوند . زیرا در این صورت فقط منتر سیاست شوروی خواهند شد . به هر حال تفاوت عمده جنگلی‌ها بالوچ‌ها در این بود که جنگلی‌ها حریف‌زمان خود را می‌زدند و شمار زمان خود را ارائه می‌دادند ، ولوچ‌ها حریف‌ها و شمارهای آیندرا در دستور روز قرار داده بودند . و بدین‌سان دو تاکتیک ، یکی صحیح و دیگری غلط ، یکی بر بنیان واقعیات و متعلق ، و دیگری بر پایه اوهام و هیجان (از حساب‌های خائنه‌ها می‌گذریم) در مقابل هم قرار گرفته بودند . کودتا برای خفه کردن اصول برپاشده بود .

عقب ماندگی اسولا در این که بایستی پیوسته همه رهبری‌ها و همه سازمان -
و پیشبازی های رهبری‌کننده خلق ، از مردم و از توده‌های ملت پیش‌روتر و

مترقی تر باشند تا بتوانند مردم را به سوی جلو بکشند، حرفی نیست. اما يك چنین اصلی نیز همچون هر اصل دیگری فقط در صورتی که از کمیت و در نتیجه کیفیت مناسبی برخوردار باشد، در واقع قادر خواهد بود نتایج مورد نظر بیار آورد، و گر نه هر گونه کعبود و یا زیادتی این خصائص خود باعث نفی اصلی می شود و طبیعتاً نتایج حاصل از آنها چیزی دیگر خواهد بود.

اغلب تصور می کنند که فقط عقب بودن و یا عقب ماندن از تاریخ و ملت است که عامل تعیین کننده جدائی و شکست این یا آن رهبری، و این یا آن سازمان سیاسی خواهد شد. و لذا کمتر توجه می کنند که پیش بودن بیش از حد از تاریخ و از ملت نیز عاملی است که انسان را از انقلاب مجردمی کند و چه بسا که مبارزه را نیز به شکست می کشاند.

برای این که بتوان ضمن تماس با ملت، آنها را بسوی جلو هدایت کرد، می بایستی در عین قرارداد گرفتن در جوهر خلق، قدمی نیز از آن پیش تر بود، و با طرح و ارائه شعارها و برنامه های مترقی ای که باعث ارتقاء توده شود، و هم برای توده قابل فهم باشد، هوشیارانه و وظائف خویش را انجام داد.

چهرهبری با طرح شعارها و برنامه هایی که ملت مدت ها از سر آن گذشته درودمان ارتجاع نام نویسی کند، و چه با طرح شعارها و برنامه هایی هر چند مترقی، ولی بسیار پیش افتاده تر از زمان، به سبب چپ تازان پیوند، در هر دو حال نتیجه مساوی است؛ مجرد شدن از تاریخ، شکست و ناکامی توده، و پیروزی و بقا ضد انقلاب.

از این رو همیشه عملاً آن رهبری و سازمانی قابلیت و صلاحیت هدایت مردم را خواهد داشت که نه با عقب ماندن از ملت به ارتجاع، و نه با جلو تاختن بیش از حد از توده به پیشتازی چپ روانه گرفتار شده باشد، بلکه با حفظ فاصله مناسبی از ملت و با ارائه شعارها و برنامه هایی که هم با نیازمندی های روز قابل تطبیق باشد و هم مردم را برای مواجه شدن با میدان های جدیدی از مبارزه تربیت کند، ملت را به سوی آینده ای ظفر نمون راهنمایی کند.

توضیحی اضافی ولی مفید است که جوامع مختلف جهان هرگز در سطحی مساوی از موفقیت انقلابی قرار ندارند، و به همین مناسبت هرگز نمی توان نسخه ثابتی برای چگونگی این شعارها و برنامه ها که قابل اجرا در سراسر جهان باشند، نوشت. این به عهده رهبری های انقلابی و هوشیار هر جامعه ای است که بتواند هنر ظریف کشف و حل پیروزمندانۀ تضادهای گوناگون جامعه خویش را بیاموزند، و پیوسته زاویۀ آتشبارهای خود را طوری میزان کنند که کلوله های آن مستقیماً به قلب سپاه مقابل اصابت نماید.

چپ تازی خطر ناک تر از راست تازی

اما مادام که ملت‌ها و نهمت‌ها از تربیت سیاسی کافی برخوردار نشده‌اند؛ مادام که تجربیات و آزمایشات مبارزاتی و انقلابی نوده‌ها، آگاهی‌های سیاسی و تشخیص کلی و تمییز کننده‌ای به آنها

نیخشیده‌است؛ و مادام که شکست‌ها و پیروزی‌های بزرگ و کوچک خلق، دانش و تجربه انقلابی و قاطی در اختیار آنها نگذاشته‌است تا در نتیجه توده‌ها به اسارت عیاهو و گندم گویی در نیایند، بین دو نوع رهبری فوق، یعنی رهبری‌ای که با چسبیدن به گذشته از توده جدا می‌شود، و رهبری‌ای که با پرواز به آینده‌های دور، توده را در مبارزات روزی به دست سلاح ضدانقلاب می‌سپارد، آری بین این دو نوع رهبری که نتیجه حرکات هر دو برای خلق چیزی جز حرمان و شکست به بار نخواهد آورد، رهبری دوم، یعنی آن رهبری‌ای که شمارهای تند و تیز ارائه می‌دهد و بدون توجه به امکانات و استعدادات تاریخی و مبارزاتی جامعه، پیاده کردن بهشت‌های نهائی را در دستور روز می‌گذارد، شانس بیشتر و بیشتری برای فریب و انحراف نهمت و ملت را خواهد داشت. زیرا رهبری‌های عقب مانده و ارتجاعی به خاطر همین خصلت خود، و به خاطر شعارهای آبکی و منحطشان به سادگی پایگاه تمییز کننده خود را در میان نهمت‌ها و ملت‌ها از دست می‌دهند، و چون شمارها و پرنامه‌هایشان قادر نخواهند بود که در ملت همچنان حراراتی ایجاد کنند، لذا باین محلی خلق مواجه شده، بر ندگی سلاحشان جهت گول زدن توده از بین خواهد رفت. اما در عوض رهبری‌های پیشتان افراطی به خاطر وعده‌های بزرگ و دهن پر کنی که می‌دهند و به خاطر امیدعائی که جهت فتح هندوستان، در دل‌ها بارور می‌سازند، اسلحه خطرناکی علیه مصالح ملت و امکانات انقلاب خواهند بود. به همین مناسبت مبارزه یک رهبری اسیل و آگاه علیه این دو نوع رهبری، در حقیقت آنجا مشکل‌تر می‌شود که بخواهد بین خیانت‌چپ و راست، نه خیانت‌راست، بلکه خیانت چپ را بگوید. بیهوده نیست که پیوسته بین دواپورتونیست چپ و راست، نه اپورتونیست راست، بلکه اپورتونیست چپ را خطر ناک تر ارزیابی می‌کنند.

تعادل و عدم

تعادل تاریخی

میرزا و جنگل در شرایط مبارزاتی ملت ایران، به طور نسبی و روی هم رفته آن چنان رهبری و سازمانی بودند که از لحاظ اجتماعی

بدون غلبیدن به راست و یا به چپ، راه صحیح و اساسی مبارزه را دنبال می‌کردند. و ضمن جلوگیری از توده، ارتباط خود را نکسیخته بودند. این رهبری مادام که شمارها و جنجال‌های چپ روانه لوج‌ها پیش نیامده بود تا حدود قابل‌تقدیری وحدت انقلاب را در مقابل ارتجاع حفظ

می‌کرد، ولی همین که پای عناصر مریض چپ به‌نهیضت باز شد و شمارهای ترش و ملس لوچها پاره‌ای دهان را آب انداخت، وحدت انقلاب نیز متلاشی‌گشت و تجزیه قدرت های متفق، نهضت را به‌انهدام و شکست شوق داد.

وقتی میرزا نخستین ماده مورد توافق جنگل‌شوروی را این طرزتنظیم می‌کند:

عدم اجراء اصول کمونیزم از حیث مسادرة اموال و االفاء مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات.

در واقع علاوه بر تشخیص اوضاع و احوال زمان خویش، دچار مرض بیجانگی چپ‌دوی، و با صحیح‌تر گفته‌شود مرض خائنانگی چپ روی نشده‌است. ولی وقتی که کودتاچیان رشت لفو هرگونه اختیارات مالکین و خلع‌یداز هر مالکی را در دستور روز خویش می‌گذارند، اگر هم نگوئیم که بمرض خائنانگی چپ‌روی مبتلا شده‌اند، لاقلاً می‌بایستی اعلام داریم که دچار عارضه هلاک مرض بیجانگی چپ‌دوی گشته‌اند.

وقتی که میرزا حمایت و پشتیبانی انقلاب را از اموال و جان مردم، به مثابه وظیفه‌ای برای انقلاب تبیین می‌کند و حمایت مردم رشت را با رفع وحشت آنها را از مسادرة اموال و اخذ دارائیشان توسط انقلاب جلب می‌کند، در واقع قرظینه‌ای در مقابل میکروب‌سند انقلابی چپ روی روند روی برپا می‌دارد. اما هنگامی که کودتاچیان با «سبب اموال ساکنین رشت وسیله حاکم نظامی، و تهدید (آنها) به پرداخت پول، با کندن قبر، و اعلام این که عدم پرداخت (پول) مستلزم زنده به گور شدن آنهاست»^۱ در واقع انقلاب را از مردم با اشاعه طاعون چپ‌دوی جدا می‌کنند و به‌سند انقلاب فرست می‌دهند تا انقلاب را قربانی کند.

چهارده بود شوروی‌ای که پس از یک دوره تجربیات سازمانی و سیاسی و پس از یک دوره آموزش و تحلیل عملی از کیفیات و انکسارات روانی

۹

گروه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی و پس از قرار گرفتن در دو دوران آموزنده انقلاب سراسری خلق روسیه و پس از پشت سر گذاشتن چهار سال مبارزه انقلابی، چه در جبهه جنگ آتشین نظامی و چه در جبهه جنگ نظریه‌سیاسی، تجربیات و آموزش‌های فراوانی درباره خطرات ناشی از چپ‌دوی به‌دست آورده بود، تا آنجا که خود را برای انتشار فتوای علیه و مرض بیجانگی چپ روی در کمونیزم، آماده می‌ساخت، همین که قدم به ایران گذاشت، با همه قوا ناقل همان مرض گردید؛ آیا میتوان چنین کیفیتی را امری تصادفی فرض کرد؟

برنامه کودتا
اما کودتاچیان چه برنامه‌ای داشتند؟ برنامه حکومت کودتاجی چه بود؟

برنامه دولت جدید (کودتاجی عبارت بود از):

۱ - تشکیلات ارتش ایران ، مانند تشکیلات ارتش سرخ روسیه ، و حمله به تهران .

۲ - لغو اختیارات مالکین و امحاء اصول ملوک‌الطوئفی

۳ - رفع احتیاجات اصلی کارگران شهر و دهات^۱

اما لازم است ببینیم که در این مواد سه گانه چه جانی نهفته است و دوگانگی و اختلاف اساسی این مواد با برنامه نهضت جنگل بنه بود:

جنگل اساسی تر ماده يك برنامه مزبور که همانا عبارت از ایجاد سازمانی نظامی مطرح می‌سازد برای انقلاب همانند تشکیلات ارتش سرخ روسیه باشد ، چیزی

نیود که اولاً برای نخستین بار معارض شده باشد، و ثانیاً قضیه‌ای نبود که مورد مخالفت جنگل و شخص میرزا کوچک قرار گرفته باشد. بلکه بعکس، اسنادی از خود آقایان شوروی‌ها در دست است که نشان می‌دهند نه تنها تشکیلاتی نظیر تشکیلات ارتش سرخ ، بلکه اصولاً تشکیلاتی کلی، نظیر تشکیلات دولت شوروی دوزمرد آرزوها و درخواست‌های میرزا کوچک انشوروی بوده‌است.

وقتی که آقای «کاراخان» معاون کمیسر خارجه شوروی در تلگراف محرمانه خود به در اسکولینکف و فرمانده جهازات جنگی شوروی در بحر خزر ققطشش روز^۲ پس از ورود ارتش سرخ به انزلی دستور می‌دهد که:

تمایل کوچک خان از تأسیس دولت شوروی در ایران، و کمیته مرکزی اشتراکی که مایل است این‌قوه را در دست بگیرد ، باکمال احتیاط تحت نظر گرفته شود . از احساسات ایرانی‌های رشت و انزلی و آذربایجان نمی‌توان احساسات تمام ایرانیان را فهمید ...^۳
در واقع پرده‌آزروی بحث‌ها و درخواست‌های محرمانه‌ای برمی‌دارد که هر چند در

۱ - سردار جنگل ص ۳-۲۷۲ .

۲ - ارتش سرخ در ۱۸ ماهه ۱۹۲۰ وارد انزلی می‌شود ، و تلگراف مزبور در ۲۳ ماه مه ۱۹۲۰ مخابره می‌گردد .

۳ - سردار جنگل ص ۲۶۰

زمره مواد قرارداد انقلاب ایران و نمایندگان شوروی گنجاینده شوروی نشده بود، مع هذا مورد تمایل، جدی انقلابیون ایران و خصوصاً شخص میرزا کوچک بود.

به طوری که ملاحظه می شود، بنا به سخن همان وزیر امور خارجه خود شوروی میرزا اصولاً تمایل داشته است که شکل تشکیلاتی جمهوری گیلان همانند شکل تشکیلاتی سایر جمهوری های شوروی باشد. که طبیعتاً همه قسمت های این تشکیلات، از جمله سازمان ارتش آن نیز به سورت سازمان نظامی شوروی می بایستی درآید.

البته از جملات فوق مفاهیم دیگری نیز مستفاد می شود. بدین معنی که ممکن است تصور شود که میرزا مایل بود دولتی در ایران بر روی کار آورد که در زمره سایر شوراهای کشور شوروی قرار گیرد.

ولی حداکثر آن چه در این باره به نظر می رسد این است که اگر هم میرزا مایل به چنین کاری بود، در واقع بر مبنای سخنانی قرارداد داشت که شوروی ها بیان می کردند. یعنی تساوی ملل شوروی در تعیین سرنوشت خود و آزادی آنها در درون شوراها. و از آنجا هم که پیوسته مبارزه با هرگونه استعمار و کمک به هرملتی در به دست آوردن آزادی و استقلال خویش، اینها بوده اند مواد کاغذین سیاست خارجی شوروی، لذا برای میرزا تأسیس دولت شوروی ای در ایران که دارای آزادی و استقلال داخلی و حق رأی و مشاوره در امور سیاست خارجی داشته باشد، مفایرتی یا هدف های انقلاب ایران نداشته است. و به همین مناسبات نسبت به تأسیس دولت شوروی در ایران، مخالفت شدیدی ابراز نمی کرده و حتی در این باره «تمایل» نیز نشان می داده است.

با این وصف آنچه اصولاً سنجیم و اساسی به نظر می رسد هیچ يك از احتمالات فوق نیست. بلکه این است که میرزا تنها تمایل به دادادن تشکیلاتی نظیر تشکیلات شوروی برای انقلاب و برای ایران بوده است. شاید آقای کاراخان به درستی از مقاصد میرزا سردر نیاورده اند و لذا جمله بندی فوق قدری کش دار شده است.

البته سند دیگری در این زمینه از آقای کمیسر جنک شوروی به فرماندهی نیروی دریایی بحر خزر در دست است که سه روز پس از تلگراف آقای کاراخان، یعنی در ۲۶ به ماه مه سال ۱۹۲۰ تلگراف شده است. ماده هفتم این تلگراف که با کلمات و انشائی روشن تر از تلگراف آقای کاراخان تنظیم شده است، چنین اشعار می دارد:

از دادن تشکیلات شوروی که آرزوی میرزا کوچک است نباید

جلوگیری کرد.^۱

و لذا معلوم می شود که آرزوی میرزا کوچک در فرم و چگونگی تشکیلات انقلابی و

دولتی، همانا عبارت از «دادن تشکیلاتی» ظنیر تشکلات شوروی بوده است، نه این که دولتی همانند سایر شوراها که خرجش با شوروی یکی بشود!

ضمناً آقای کاراخان در قسمت دیگری از همان تلگراف نیز در تحت جمله زیر به همین مفهوم اشاره می‌کنند و می‌نویسد:

مخالف نیستیم که تشکیلاتی ظنیر تشکیلات سوسی، به طوری که

تمام ادارات دولتی مثل ادارات ما باشد دایر شود^۱.

و بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که میزرا از لحاظ شکل تشکیلاتی، حتی در سطح کلی ادارات که ارتش نیز قهرآدر درون آن می‌گنجید، آرزومند روابط منطقی و دقیق چه‌چنین سازمان حکومتی شوروی بود و لذا ماده اول برنامه دولت کودتا هرگز مورد مخالفت جنگلی‌ها نبوده و حتی خود جنگلی‌ها بنیان‌گذار اصولی آن بوده‌اند.

قطر در این ماده دولت کودتا به خیال خود کلمه قورده را هم برای این که آب از لب و لوجه افراد سرازیر سازد، رندانه چپ‌انیده است. یعنی با اضافه کردن عمده و حمله به تهران، خواسته است چنین نمایش دهد که اگر تاکنون موفق به فتح تهران نشده‌ایم به دلیل این بوده است که میزرا با تشکیل سازمان نظامی انقلابی به سورت سازمان ارتش سرخ که وجود چنین ارتشی ضامن فتح تهران می‌باشد، مخالف بود. بنا بر این اضافه کردن عمده و حمله به تهران، قطع معنی فریب‌کاری ردیله نه‌ای را می‌دهد تا اولاً عده‌ای را به سوی خود جلب کند و ثانیاً این‌ها را با آن شخص رادار مقابل وعده چنین هدف دل‌پذیری لاقبل به‌تردید سکوت انگیزی در مقابل سایر حرکات کودتا و ادارا سازد.

باز هم جنگل و اما راجع به ماده سوم که عبارت از «رفع احتیاجات اصلی
اساسی تر مطرح کارگران شهرها و دهات» می‌باشد.
می‌سازد شاید نیاز به توضیح نباشد که اصولاً و خصوصاً در شرایط

آن روزی ایران تعداد کارگران این کشور به اصطلاح از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد. حضرات به خاطر این که خود را نمایندگان طبقه کارگران ایران معرفی کنند، بدون توجه به شرایط عینی و ذهنی مبارزه، حتی از لحاظ اقتصادی نیز وظیفه خود را رفع احتیاجات کارگران موهومی قرار دادند که به عقیده صاحب عقیده‌شان، نه تنها در شهرها، بلکه گویا در دهات نیز متمرکز بودند!

ولی در عوض جنگلی‌ها که تنها درباره موضوع «کارگر» بلکه اصولاً در باره موضوع

و کار، نیز به شکلی اصولی و بدون هوجی گری و عوام فریبی توجه کردند و در امر انماة خود در این باره ملاحظه های دقیقی را به جای گذاشتند:

ماده هشتم - کار

۲۷ - ممنوع بودن کار و مزدوری برای اطفالی که سنشان به ۱۴ سال نرسیده.

۲۸ - برانداختن اصول بیکاری و مفتخواری، به وسیله ایجاد مؤسسات و تشکیلاتی که تولید کار و شغل نماید.

۲۹ - ایجاد و تکثیر کارخانجات با رعایت حفظ الصحة کارگران.

۳۰ - تحدید ساعات کار در شبانه روز منتها به هشت ساعت - استراحت عمومی و اجباری در هفته یک روز.

کار به همتابه
اصل
به بلوری که ملاحظه می شود، جنگلی ها با توجه به شرایط اصولا موضوع کارگری را از زاویه صحیح تری که همانا خود «کار» باشد مورد مطالعه و قضاوت قرار دادند و به همین دلیل هر گونه وعده و وعیدی را در باره چگونگی شرایط کار و وضع کارگران مستقیماً منوط به ایجاد و تهیه «کار» کردند. و هر گونه حمایت از کارگرانی موهوم و یا رفع احتیاجات کارگرانی خیالی را، در حالی که اصولا خود «کار» وجود ندارد، و همچنین بخشیدن هزاران هزار امتیاز کارگری را به کارگران (۱) ضمن فقدان خود «کار» و در نتیجه ضمن فقدان خود «کارگر»، فقط حاصل رژیمها و عناصری در ایران دانستند که بخواهند عوام فریبی، تبلیغات و پلیدی و خیانت را در لباس مسیمیت و خدمت ملبس کنند.

توافق در اصول و مخالفت در تاکتیک
اما تنها قسمتی از اصول سه گانه آقایان کودتاچیان شوروی - ایرانی که از لحاظ تاکتیکی نمی توانسته است ظر موافق جنگلی ها

۱ - مقایسه این قسمت که هر گونه کاری را برای اطفالی که سنشان به ۱۴ سال نرسیده ممنوع داشته، با قانون کار فعلی ایران که ماده ۱۶ آن این سن را ۱۲ سال تعیین کرده است، شاید برای خوانندگان گرامی ورزش فکری نامناسبی نباشد.

۲ - سردار جنگل ص ۵۸

را جلب کند ، قسمت دوم برنامه دولت کودتا بود ، که تازه آن هم در بخش مربوط به دامها
اسول ملوک الطوائفی ، هردو وحدت نظر داشتند و تنها در آن جا که لفظ اختیارات مالکین ،
به طور اعم ، و به مثابه دستور العمل و برنامه دولت کودتا در دستور روز قرار می گیرد ،
مورد توافق جنگلی ها واقع نمی شود .

البته جنگلی ها در برنامه خویش آنجا که بحث مطالب اقتصادی را به میان می آورند
نسبت به موضوع مالکیت عمومی و خصوصی ، و همچنین وضع مالکیت ارضی ، و نیز مسائل مربوط
به انحصارها و مالیات ها ، بی توجهی نکرده اند و مسائلی را پیش کشیده اند . مهندا هرگز به
عنوان دستور روز ، مسأله و معادله و لفظ مالکیت مالکین را همچون اصلی که انجام آن ضرورت
فوری دارد و برای انقلاب سودبخش خواهد بود ، به درستی نپذیرفتند . و به عکس آن ، تند
روی در این زمینه را ناشی از غرض خائنه و با بیگانگی روی ، که مآلا به زیان انقلاب پایان
خواهد یافت از برای کردند . و حق با جنگل بود .

ماده چهارم - اقتصاد :

۱۲ - منابع ثروت ، از قبیل خالصات ، رودخانه ها ، مراتع ،
جنگل ها ، دریاها ، معادن ، طرق و شوارع و کارخانجات ، جزء علاقه
عمومی است .^۱

۱۳ - مالکیت ارضی با ملاحظه تأمین معیشت عمومی ، تاحدی
تصدیق می شود که حاصل آن عاید تولیدکننده شود .

۱۴ - ممنوع بودن انحصار و احتکار ارزاق و سرمایه .

۱۵ - تبدیل مالیات های غیر مستقیم به مستقیم ، تدریجاً .^۲

چنان که بازم ملاحظه می شود ، جنگلی ها نسبت به میزان مالکیت و چگونگی
تقسیمات ارضی ، ضمن توجه به منافع تولیدکننده ، یعنی دهقانان ، به شکلی بسیار اسولی ،
نماتند گنده گومی کودتاچیان ، توجه کرده بودند . ولذا نمی توان حرکات تاکتیکی آن ها را
در مخالفت با تندروی های کودتا که مستقیماً به زیان انقلاب انجام می شد ، با اسولی که از لحاظ
کلی مورد نظر داشتند مخلوط کرد . آن ها به حق از قبول هر گونه حرکات عجولانه ای که در
عمل به زیان انقلاب پایان می پذیرفت ، خودداری می کردند . آنها می دانستند که قادر نیستند پیش

۱ - ما فعلاً کاری به این موضوع نداریم که آیا بند مزبور تا چه حد حساب شده و یا
حساب نشده بوده است . و همچنین وارد این بحث نمی شویم که آیا در چه شرایطی می توان
علاقه عمومی و یا ملی کردن ، را نسبت به تمام منابع مورد بحث در این بند گسترش داد .

۲ - سردار جنگل ص ۵۷

از این که به وسیله امکانات موجود قدرت دقوای کافی جمع نماید، با متفقین خویش هر قدر هم موافقی و نامطمئن، به هر حال قطع را بپله کنند.

جنگل در قبال جنگل عملاً از امکانات بسیاری از مالکین، قبائل، و احياناً خان‌ها استفاده می‌کرد. و نه تنها در آن شرایط، بلکه تا مدت‌ها نیز همچنان نیازمند این امکانات و روابط حسنه فی‌مابین بود. و لذا نمی‌توانست در همان حال که مجبور به استفاده از امکانات آنها بود، دلتو اختیارات مالکین، را با سراسر قاطعیت تمام در دستور روز قرار دهد و از آن‌ها خلع بدکند.

جنگل به درستی تشخیص می‌داد که چنین شیوه‌ای انقلاب را با بن بست مواجه خواهد کرد.

اگر در نظر بگیریم که پس از در هم پاشیدن و شکست انقلاب، و پس از این که میرزا با آخرین هم‌گامش که از لحاظی بدبختانه يك نفر آلمانی بود، متوجه و خلخال می‌شود تا در پناه عشیره‌ای به مبارزه و راه خود ادامه دهد، آن‌گاه بهتر خواهیم فهمید که چرا میرزا با دلتو اختیارات مالکین، به عنوان دستور العمل روز مخالفت می‌کرد.

.... میرزا و هوشنگ (کائوک - آلمانی) همچنان در حرکت بوده و به مقصد رفتن به خلخال متوجه و عظمت خانم فولادلو شدند.

.....

عظمت خانم خلخالی (خواهر امیر عشایر شاطرانلو) به محض شنیدن این خبر که میرزا کوچک‌خان آهنگ خلخال نموده و قصد آمدن نزد وی را دارد، با عزمی مخایراتی .. که پیش‌بینی می‌کرد، حاضر شد چند صد تن سوار به سر - کردگی «قلیچ‌خان» شامسون به پیشوازش بفرستند، تا این که او را به سلامت و عزت تمام به مقصد برسانند. اما متأسفانه کمی دیر شده بود. میرزا و هوشنگ دچار خم طبیعت گردیده و سرانجام زیر ضربات خردکننده سرما از پای درآمدند.^۱

فراموش نباید کرد با این که جنگل دیگر قدرت خود را در همه جبهه‌ها از دست داده بود و با این انقلاب دیگر به هیچ وجه نمی‌توانست عاملی برای طمع ورزی‌های

بندی « عظمت خانم خلخالی خواهر امیرعشایر شاطرانلوه محسوب شود، باین همه وی از کمک کردن به میرزا رهبر قهرمان انقلاب جنگل که از همه طرف در محاصره ضد انقلاب قرار گرفته بود و دباغه مخاطراتی که پیش پینی می کرده در بیخ نشود .

بایک چنین وضعی بی شبهه طرح شعاری درست علیه مالکین، خانها و امثالم، نه به قدرت انقلاب، بلکه به ضعف آن، و نه به ضعف ضد انقلاب، بلکه به قدرت آن خدمتی کرد. این گونه شعارها امکانات مساعدی را هم که اجباراً می بایستی انقلاب از آنها بهره مند گردد، از دستش خارج می کرد و نهضت را در مقابل تهاجمات ضد انقلاب بی سر می ساخت . کما این که ساخت.

پینشی مبتنی
بر واقعیات

در این جا بد نیست حتی از نهضت قهرمان خلق جانباز ویتنام بیاوریم. نهضتی که در سرزمین خویش بزرگترین حماسه تاریخ بشری را در برابر دیدگان بی غیرت جهانیان متبلور ساخته است . این ویتنام که توسیف از آن گراز طریق ارتقاء یافتن عملی به سطح آن انجام نپذیرد، خود توهینی بدان محسوب می شود، در کنکرة فوق العاده ای که در اواسط اوت سال ۱۹۶۷ مطابق با مرداد ماه ۱۳۴۶ تشکیل داد، بر نامه ای را اعلام کرد که تازه پس از آزادی قلمی این کشور زجر کشیده از یوغ فرمانروائی دار و دسته های قلمی آمریکا و سایکون^۱ به مورد اجرا گذاشته خواهد شد. در این برنامه پیشنهاد شده که به ایجاد اقتصادی ویتنام جنوبی به وسیله امپریالیسم ایالات متحده آمریکا خاتمه داده شود و اموال واشنگتن و عمال آن مسدود گردد و یک اقتصاد کاملاً مستقل ملی پی ریزی شود .

جبهه پیشنهاد می کند که در دهات ویتنام جنوبی ، تحولات دموکراتیک بر اساس خرید زمین از مالکین میهن پرست، و مسدود اراضی مالکان مر تجع انجام گردد

۱ - مجله اخبار، شماره ۱۹ و ۲۰ نشریه اداره مطبوعات سارت کروی اتحاد شوروی و تهران . یکشنبه ۱۵ کتبر سال ۱۹۶۷ برابر ۲۳ مهر ماه سال ۱۳۴۶ صفحه ۳ تحت عنوان « پایه و اساس استوار »

۲ - همان مجله . همان صفحه .

مرض خائنانه

چپ روی

به راستی که خوب توجه شود: نهضتی همچون نهضت ویتنام، و جبهه آزادی بخشی همچون جبهه آزادی بخشی ویتنام جنوبی، بایک چنین رایطه عمومی یا مردم سراسر ویتنام، بایک چنین قدرت تبلیغاتی در سراسر جهان، بایک چنین حمایت مثبت، مفید، و فراوان پاره ای همسایگان و حتی پاره ای از جهانیان، بایک چنین نیروی ضربتی و تربیت شده چریک، بایک چنین کادرهای مختلف سیاسی- فلسفی- اجتماعی- جاسوسی و غیره، بایک چنین دانش انقلابی- سیاسی، بایک چنین شبکه تشکیلاتی مخفی و نظامی- علنی که میلیاردها دلار بودجه، هزاران هزار پلیس و مأمور مخفی آمریکا، با همه سوابق و با همه تجهیزات علمی و روانیشان قادر نیستند خراشی بر آن وارد سازند، بایک چنین وضع مهاجم و ضربتی که انقلاب را قادر ساخته است مدرن ترین و مهیب ترین قدرت نظامی جهان، مجهز ترین سلاح ها، اتوماتیک ترین تجهیزات جنگی، تربیت شده ترین نیروهای ضد پارتیزانی تاریخ بشری، و ارتش هایی را که متجاوز از یک میلیون نفر را در زیر مخوف ترین اسلحه ها برده اند، عاجز کند... تازه برای تصمیم بر روی اوضاع ارضی و وضع مالکین کشور، مصادره و تلفواختیارات مالکین، را فقط درباره آن عده از ملاکانی صحیح می دانند و تجویز می کنند که مستقیماً با دشمن در یک جبهه قرار گرفته اند و علیه انقلاب پیشگامی کنند، برای بقیه، یعنی «مالکین میهن پرست»، (واژه ای که بگوش لوج های ایران مطلقاً نا آشناست.) موضوع خرید و فروش اراضی شان را عنوان می سازد. و تازه خود این عمل را هم به آینده ای موکول می کنند که سایگون سقوط کند، استعمار به دریا ریخته شود، و ویتنام آزادی و استقلال خود را در تحت حاکمیت انقلاب به دست آورد.

ولی آقایان کودتاجیان روسی- ایرانی رشت، در چنان زمانی و با چنان وضعی که انقلاب داشت، در چنان شرایطی از روابط انقلاب و سدا انقلاب، و با چنان قوای انقلابی و وسعت مبارزاتی، لاف و کلام کلیه اختیارات مالکین را، آن هم به عنوان فوری ترین عمل و به عنوان دستور روز، صحیح و مناسب دانسته اند و ظاهر به دلایل مخالفت میرزا با این گونه تندروی های خائنانه، برای وی، به عنوان قی شده انقلاب، کودن، فالگیر، و خرافاتی، توطئه قتل چیده اند. این است «مرض خائنانه چپ روی».

اپورتونیسیم

و نوگری ناب

همین جا یاد آور شویم که از جمله آقایان حزب عدالتی ها، و در نتیجه از جمله آقایان کودتاجیان و لوج ها، یکی هم جناب پیشه روی معروف بودند. این جناب که در زمان جنگ بالو کلیه اختیارات مالکین در ایران موافق بودند، قریب بیست و پنج سال بعد از آن، در روزنامه خویش «آزیر» بافتخار و سر بلندی این کیفیت ارتش سرخ را در ایران (در خلال و پس از جنگ جهانی دوم) از آن لحاظ می ستایند

که وجود ارتش مزبور در نقاط اشغالی باعث شده است که دهقانان بدون سروصدا بهر مالکانه را آورده و به مالک تحویل دهند، و یا به انبار آنها بریزند.

اپورتونسم یعنی چه؟ یعنی این که بعد از جنگ جهانی اول، ارتش سرخ شوروی بخواید از ایران به هندوستان برود، و بخواید مالکیت را در ایران ملتی کند، و در عوض بعد از جنگ جهانی دوم و قریب ۲۵ سال بعد، به چماق «ارباب» و «مالک» تبدیل شود و اجازه ندهد رعایا خود حتی بهر مالکانه را نیز نپردازند.

نوگرایی در بیست یعنی چه؟ یعنی این که کسی بعد از جنگ جهانی اول و در دوران انقلاب جنگل، بدین بهانه که اربابان روسی می گویند، در ایران شمار «لغو اختیارات مالکین» را فریاد بزند و در عوض پس از جنگ جهانی دوم، اتفاق شوروی و ارتش سرخ را با اربابان و مالکین تمجید کند و آن را نمونه ای از یک رسالت تاریخی و یک اقدام افتخار آمیز قلمداد نماید. اینک قسمتی از مقاله جناب پیشه‌وری، سک دوی بومی شوروی در فرقه دموکرات آذربایجان:

خبرهای تیریز را روزنامه‌های طرفدار سید (سیدضیاءالدین طباطبائی) به نفع خود تحریف کرده، با آب و تاب مخصوصی انتشار داده، می‌گویند سیاست خارجی مملکت را روز به روز تاریک‌تر کنند. با وجود این بستانکار هم هستند. از موقع استفاده کرده دولت را استیضاح می‌کنند که چرا به مأمورین فتنه انگیزی که آلت دست آنهاست، بیشتر مساعدت نمی‌کنند. برای چه حاضر نیستند به دولت اتحاد جماهیر شوروی اعلان جنگ بدهند. این‌ها فراموش کرده‌اند که اگر سیاست دوستانه دولت شوروی مانع نشده بود، آزادی خواهان، امروز از اعمال ارتجاع و از مسببین دیکتاتوری، اثری باقی نگذاشته بودند. (واقماً که «رفیق» راست می‌گی. قربون دهنش). این‌ها خیال می‌کنند که چهار نفر ژاندارم یا پاسان مردنی است که امنیت شهر - های شمال را حفظ کرده‌اند. این‌ها تصور می‌کنند که اگر ارتش سرخ بی‌طرف بماند، میتواند از انقلاب خونینی که ملت ایران نجات خود را در آن می‌بیند، جلوگیری بکنند (رسالت گویا اثر ناسیونالیستی ارتش سرخ شوروی را چه خوب شرح می‌دهی، بده). این‌ها تصور می‌کنند که به خاطر چشم و ابروی اربابان و مالکین است که زارع بدون سروصدا بهر مالکانه را آورده، به انبار آن‌ها می‌ریزد. (نه قربان، این‌ها همه ناشی از سیاست گویا اثر ناسیونالیستی شوروی است). این بحث جداگانه‌ای است. بالاخره مردم ایران به دوستی ملل اتحاد شوروی علاقه دارند. می‌خواهد

در کمفر افس‌هائی که برای تعیین سر نوشت عالم تشکیل خواهند شد،
از نیات خوب زمامداران آن دولت بزرگ استفاده کند (چهارم) بر توفی . چه
درخواست سنگینی از شوروی دارد . اتر ناسیونالیسم شوروی در زیر این همه توقع
له خواهد شد)^۱

چه عاملی در این میان وجود داشته است که شوروی در جریان انقلاب جنگل کودتائی
جهت لغو مالکیت راه بیاندازد و بیست و پنج سال بمدارتش خود را در مقابل رعایائی که خواهند
حتی بهره‌مالکانه را نپردازند قراول رود ، تا « بدون سرو صدا » و « بظن رعیتی خود را انجام
دهند؟ آیامی توان همه این‌ها را تصادفی دانست ؟ آیامی توان گفت که طرح آن گونه شمارهای
افراطی در جریان انقلاب جنگل، خصوصاً برای متلاشی کردن وحدت انقلاب و خیانت به ملت
ایران بوده است؟

و آننگاه آن پادوهای بی‌حیای نفرت‌انگیز را بنگر که به هر دوی این عملیات ضدنویسی
ضدانقلابی افتخار می‌کنند و در تأیید آن‌ها ننگ‌قلم را در مستراح فرو کرده و «توجیه نامه»
می‌نویسند.

داستان این حضرات داستان آن بله‌قربان گوی‌مصرف است که چون سلطان به علت گرسنگی
زیاد از طعم خوش پادامجان یاد کرد، اوهم قصبه‌ای در مزایای پادامجان سرود، و چون شاه پس از
سیری از طعم ناخوش پادامجان گفت، اوهم به مجرای پادامجان پرداخت ، به طوری که سلطان به
عکس شوروی، با همه سئله پسندیش، با تغییر اعتراض کرد که: مردیکه تو چند دقیقه پیش، از
محاسن پادامجان می‌گفتی و حالا از محضراتش می‌گویی. بله‌قربان گوی‌رذل هم با کمال پرویی جواب
داد: قربان من تو کر پادامجان که نیستم، نو کر شما هستم.

متأسفانه بررسی سندی که از جناب پیشه‌وری آوریم بیش از این مقدور

تأسف

نیست . تأسف بیشتر در آن است که با توجه به شرایط موجود ،

امکان بررسی و تحلیل همه‌جانبه «فرقه دموکرات آذربایجان» و همچنین نقش شوروی در آن،
در دست نیست.

۱ - مقاله «بازی‌های خطرناک ادامه دارد . نوشته» ، پیشه‌وری مدبر روزنامه آذربایران و رهبر

حزب دموکرات آذربایجان» . این مقاله را جناب پیشه‌وری در «همین روزنامه آذربایران» پنج‌ماه قبل از
وقایعی که به‌تازگی آذربایجان معروف شد، نوشته بودند .

نقل از «گلچین قوانین و مقالات» . شرکت خشاء . سال ۱۳۲۵ م ص ۷-۳۶

www.iran-archive.com

کوه پابر جا گمان می کردمش، دردا که بود
از حیایی مست بنیان تر اساس دوستی .
دهی معیری

www.iran-archive.com

تقاضای و خدمات

بیچاره جنگل بازم دست دوستی به ملرف شوروی دراز می کنند.

تلفاس با بالا

سرپیچی و تخلف ضد انقلابی نمایندگان شوروی در گیلان و

همچنین سرپیچی و تخلف اعضاء مهاجر و داخلی حزب عدالت

از متن قراردادی که بین جنکلی و شوروی به امضاء رسیده بود ، بالاخره جنکلی را پس از پاره‌ای بحث‌ها و نصایح بی‌نتیجه‌ای که با آن‌ها به‌عمل آورد ، وادار کرد که با رؤسای کشور شوروی تماس‌هایی برقرار کند و ضمن توجه دادن آن‌ها به متن قرارداد ، مجدداً چگونگی اوضاع ایران را تشریح نماید و در نتیجه از آن‌ها بخواهد تا از عملیات ضدانقلابی ارتش سرخ و حزب عدالت جلوگیری کنند . به‌همین مناسبت جنکلی برای راهمائی و حفظ وحدت داخلی انقلاب از یک طرف ، و ایجاد و حفظ دوستی متقابل بین انقلاب و شوروی از طرف دیگر ، دست به یک دوره تلاشهای دیپلماتیک زد ، که از جمله نامه‌ای بود که حتی پیش از حدوث کودتای رشت (نه پیش‌انقضیات آن) ، به‌امضاء میرزا کوچک جنکلی ، برای صدر شورای کمیسرهای ملی اتحاد شوروی ، رهبر حزب بلشویک ، و پیشوای انقلاب سرخ ، «ولادیمیر ایلیچ لنین» فرستاد .

میرزا همان‌طور که از ابتدا نیز در بحث‌های اولیه‌اش با نمایندگان شوروی و ارتش

سرخ ، جدی و صمیمی بر نامه روز انقلاب را شرح داده بود ، و ضمن یادآوری اوضاع سیاسی ، فرهنگی ، و اجتماعی ایران ، حرکات و شعارهای افراطی را به حق محکوم کرده بود ، در این نامه نیز مجدداً توجهی به احوال اجتماعی می‌دهد و از لنین درخواست می‌کند که از حرکات ناصحیح نمایندگان شوروی و ارتش سرخ ، و همچنین از جنجال‌ها و عوجی‌گری‌های حزب عدالت که نتیجه‌ای جز زیان انقلاب و سود ضدانقلاب به بار نخواهد آورد ، جلوگیری کنند .

میرزا در این نامه فراموش نکرده و یاد آور شده است که فقط چند هفته قبل از این نمایندگان شوروی نسبت به سحت نظریات وی درباره اوضاع اجتماعی ایران و برنامه‌های روز انقلاب اقرار کردند و قراردادی نیز با جنکلی بستند که ضمن آن هرگونه حرکات و

شماره‌های تند و افراطی محکوم و قدغن شده بود. و حال آن که اکنون که هنوز طنین قول و قرارها خاموش نشده است، از هیچ‌گونه اقدامی که قرارداد مزبور را به قبر می‌سپارد، و مهمتر از آن انقلاب را به سوی گورستان راهی می‌کند، کوتاهی نمی‌کنند.

آیا شرایط تاریخی ایران دچار تغییری اساسی شده بود؟

تذکری ملال آور
میرزا همچون یک میهن‌پرست تسلیم‌ناپذیر، میهن‌پرستی که هرچند هم که دکناره‌گیری، از امور، و یا انتظاری هوشیارانه را شیوه روز خود قرارداد داده است، معیناً اوضاع و احوال را از نظر دور نمی‌کند و خصوصاً از یادآوری و ذکر اشکالات کار و عملیاتی که به نظرش ناصحیح می‌آید، طغره نمی‌دود به لنین نامه می‌نویسد. میرزا نامه خود را به لنین این‌طور آغاز می‌کند:

بعدالعنوان

هنگامی که قشون فاتح کارگران و دهاقین روسیه دشمنانمان را شکست داد، مظفرانه به قلب لهستان پیش می‌روند و نیروی سرمایه‌داری انگلیس در برابر دستجات متحد ایران و روس تقرب می‌نشینند، بسیار متأسفم که از کار کناره‌گیری کرده، مطلبی را متذکر می‌شوم که ملال‌آور است، لیکن از ذکرش خودداری نمی‌توان نمود، چرا که همه در ایران واقع شده است.

این شیوه آغاز مطلع چه معنی می‌دهد؟ آیا مقصود میرزا این نبوده است که بگوید بدیختی است که من، منی که بنیان‌گذار و پرچمدار صلاحیت‌دار انقلاب ایران هستم، درست در زمانی مجبورم «از کار کناره‌گیری» کنم که ارتش سرخ در سراسر شوروی حاکمیت پلانناز خود را تثبیت کرده است و ضمن درهم‌شکستن قوای دشمنانش، پیروزمندان «به قلب لهستان پیش می‌رود» و در ایران نیز در جوار انقلابیون جنگل، قوای انگلیس و دولت ضدانقلابی ایران را از منقلبگیان عقب‌نشاندن است؟ آیا مقصود میرزا این نبوده است که ضمن توجه دادن به موقیعت‌های فوق، این نکته را یادآور شود که خصوصاً به جای این که همین پروزی‌های داخلی و جهانی شوروی باعث تقویت و پشت‌گرمی عناصری همچون من در ایران شود، به عکس باعث کناره‌گیری این‌گونه عناصر از کارها شده است؟ و آیا مقصود میرزا این نبوده است که بدین ترتیب تأسف خود را از چنین استحاله‌ای اعلام کند و ضمناً این سؤال را مطرح سازد که پس صمیمیت اترن‌ناسیونالیستی مورد ادعای شوروی را کجا و چگونه

۱ - این نامه کلاً در صفحات ۲۷۹ تا ۲۸۳ کتاب سردار جنگل درج شده است.

ایران میهن من است
 میرزا هم چون هر رجل سیاسی و انقلابی مسموم و تسلیم ناپذیر، هر چند
 کناره‌گیری از کار و با مقام معینی را به معنی بست خو کردن، از
 لحاظ تاکتیکی اساسی تشخیص می‌دهد، مهذا هرگز یک چنین شیوه‌ای را مؤید ترک هر گونه
 میدان و ترک هر گونه مبارزه‌ای به حساب نمی‌گذارد و پیوسته خود را نسبت به سر نوشت میهن
 و ملتش متعهد می‌داند. و لذا خصوصاً یاد آور می‌شود: چون حرکات و اقدامات «علل آوری»
 که از طرف شوروی و عمله اکراهش در ایران سر زده است، دیر یازود انقلاب را با این بست
 مواجه خواهد ساخت، این است که به هیچ وجه نمی‌توانم خود را به سکوت بخوانم، و چرا
 که همه این حرکات در ایران واقع شده‌اند، و ایران میهن من است. چرا که همه این
 حرکات عنقریب نتایج جان‌بازی‌ها و مبارزات چندین ساله انقلاب ایران را به بار خواهد داد
 و انقلاب جان من است. سپس نامه میرزا به لنین چنین ادامه می‌یابد.

توقع جنگل از
 ارتش سرخ
 پیش از ورود ارتش سرخ به آنزلی، من و همکارانم در جنگل‌های
 کیلان به ضد مظالم انگلیس و دولت سرمایه‌داری
 ایران می‌جنگیدیم و تنها قدرت واقعی و ذی صلاح

ما بودیم که توانستیم مافوق تصور، به نام آزادی ایران پرچم سرخ را
 برافرازیم و به تمام جهان آرزوی آزاد شدنمان را از قیود سرمایه‌داری
 اعلان کنیم. من بدون هیچ شك و تردید، وسیله فرمانده کشتی‌های جنگی
 بحر خزر و نماینده کمیته اجرائیه مرکزی فرقه اشتراکی روسیه رفیق ارژونیکدزه
 اطمینان کامل خود را از ارتش سرخ ایران کردم. قرار شد ارتش
 مزبور در ایران بماند و قشون سرخ جوان ایران (را) که هنوز آماده جنگ
 نشده است کمک کند.

جالب است که وظایف ارتش سرخ و عطف از ابقاء آن را در ایران، به هیچ وجه
 جنگیدن به خاطر خلق ایران، یا قرار گرفتن در صف اول میدان مبارزه و یابجای گرفتن

۱ - ظاهراً بیشتر کشیدن حرف‌های کلی از طرف روس‌ها و عدالتیون، در میرزا نیز مؤثر
 واقع شده است، به طوری که میرزا را وادار کرده است دولت ایران را دولتی سرمایه‌داری،
 نلمداد کند. ای هوچی‌گری‌های امنی!

درجوار پیش‌قراولان انقلاب تعیین نکرده‌اند ، بلکه تربیت‌کادرها و نیروهای جنگی انقلاب ، این است وظیفه‌ای که برای ارتش سرخ در ایران تعیین شده است. تربیت کادرها و نیروهای که بتوانند سازمان و دیسپلین ارتش سرخ شوروی را بیاموزند و ارتش انقلاب ایران را چون ارتش سرخ شوروی سازمان دهند .

اما هرچند ارتش سرخ آن قسمت از قرارداد را که عبارت از عدم اشغال سفوف مقدم جبهه و جنگ با سدا انقلاب بوده باشد ، محترم داشت ، در عوض به جای تربیت و ترتیب کادرها و سازمانی نظیر تشکیلات ارتش سرخ ، علیه انقلاب دست به کودتای خائفانه و ضدانقلابی زد . یعنی تقریباً همان وظیفه‌ای را انجام داد که ارتش سازمان دول در جریان حوادث کنگو انجام داد : نه جنگ با تجزیه‌طلبان و نه جنگ با کودتاچیان ، بلکه فشارت و همکاری سمیانه در حرکات خائفانه ، جانبدان ، و مزدورانی که علیه خلق کنگو و جان رهبر آتشین آن شهید پاتریس لومومبا ، به هر درتخته‌ای می‌زدند . همکاری با استثمار :

لژیون انقلاب و
پارهای مطالب
«متعاقب این قرارداد، من آماده شدم که باشما متحد
متحد گردم ، تاملت ایران و ملل دیگر آسیا را برای
یک جنگ آزادی دعوت و حاضر نمایم .»

هرچند تجزیه و تحلیل جملات فوق با آب و هوای فعلی سازگار نیست ، مهبذا بحثی مختصر در این باره بی‌فایده به نظر نمی‌رسد :

تاملت‌ها پس از انقلاب اکتبر نیز همچنان مابین اسل و همزیستی مسالمت‌آمیز ، لنین ، که محتوی آن زندگی مسالمت‌آمیز سوسیالیسم درجوار امپریالیسم (هرچند موقتی) بود ، با اصل «انقلابات پیوسته» مارکس که سوسیالیسم را نه در یک کشور ، بلکه در سراسر جهان ، و نه بایک انقلاب ، بلکه بایک دوره انقلابات مداوم و پیوسته عملی می‌دانست ، کشمکش‌های ثوریک و فلسفی وسیعی در شوروی جریان داشت . و هنوز در شوروی کسانی بودند که امید تقویت و حتی ایجاد انقلاب را خصوصاً در شرق ، و از آن خصوصی‌تر در هندوستان ، در دل می‌پروراندند و کوشش داشتند تا سیاست شوروی را بدین سوی جهت دهند .
وقتی که ژینویف می‌گفت :

راهی که به سوی انقلاب جهان می‌رود ، بیشتر از شرق می‌گذرد
تا غرب .

در واقع علاوه بر یک پیش‌بینی تاریخی و علاوه بر یک روشن‌بینی انقلابی ، ضمناً به

خودی خود هشدار بود به اثر ناسیونالیسم .

این قضیه که چگونه می‌توان ستون فقرات امپریالیسم متفوق زمان را شکست و در نتیجه پاهایش را قلع کرد ، مسأله‌ای بود که اذهان انقلابی جهان را به شدت مشغول ساخته بود. امپریالیسم متفوق چه کسی بود ؟ بریتانیا ! ستون فقرات این استعمار کجای امپراطوری قرار داشت ؟ هند ! ولذا موج وسیعی از احساس و تئوری در شوروی راه افتاد ، که محتوی آن توصیه برای قتیله‌کشی انقلاب به هند بود که می‌بایستی به وسیله آن نخاع امپراطوری انگلیس را پراند .

اگر هرگونه روح سازشکاری و سیاست‌بازی را از موضوع خارج کنیم ، بایستی بگوئیم که در واقع میرزا ضمن جمله فوق درحیطه يك چنین مسائل ومقاهیمی قرار داشته است. یعنی چه ؟ بدین معنی که در جریان مذاکراتی که بین جنکل ونمایندگان سیاسی-نظامی شوروی به عمل آمده بود ، شوروی‌ها کتبی از انقلابات جهانی ، ستم جهانی امپریالیسم ، و وحدت انقلابی ملل در زنجیر برای میرزا خوانده‌اند ومیرزا هم به خاطر روحیه سودائی و حساسیتی که خصوصاً موقعیت تدافعی و انقلابی او بدین روحیه دامن می‌زد ، این قلم را پسندیده است که به سایر ملل نیز درمبارزه با استعمار وتحصیل آزادی کمک کند . به همین دلیل میرزا می‌نویسد : «من آماده شدم که تا باشما متحد گردم تا (دوره اول) ملت ایران (و سپس) ملل دیگر آسیا را برای يك جنگ آزادی دعوت وحاضر نمایم .»

نجات دهند
اما در اینجا میرزا بی‌چیز میهن خودش ، دقیقاً از کشور معینی نام نمی‌برد ، و فقط به طور کلی کلمه آسیا را عنوان کرده است .

ولی همان‌طور که قبلاً بیان داشتیم در میان ملل آسیا ، چه برای انقلاب و چه برای ضدانقلاب ، برای هر دو ، ملت وسرزمین هند جای خاصی را اشغال کرده بود . به طوری که جای به جا شدن وزنه هند در این یا آن کفه ترازوی استعمار - ضد استعمار ، عامل بس سنگین‌کننده‌ای به حساب می‌آمد . و لذا شوروی‌ها خصوصاً با میرزا مذاکرات توافقی آمیزی در باره افتتاح هندوستان به عمل آورده بودند . بی‌هوده نبود که سرپازان ارتش سرخ سرودخوانان خطاب می‌کردند :

منجیل‌داغی بل و ریزه بز گدروخ هندوستانا .

ای کوه منجیل‌راه‌بده ، ما به هندوستان می‌رویم .

به اضافه میرزا در نامه‌ای که برای دوستش یوسف ضیاءبیک می‌نویسد ، ضمن درد دل‌های مختلف ، از جمله یاد آور می‌شود که در روند مذاکرات خویش با شوروی‌ها ، قانع می‌شود که

قراری برای تعیین انقلابی سرنوشته هند بیندند .
میرزا در این نامه خود اصول توافق و قراردادهای جنگل و شوروی را بدین‌صورت
جمع‌بندی می‌کنند :

- عملیات خودمان را بر روی دوسه پایه بگذاریم :
- ۱- اخراج انگلیس‌ها از ایران .
 - ۲- لغو کاپیتولاسیون و قراردادها .
 - ۳- تجویز کامل ایرانیان برای مهاجمه به هند^۱ .

قلهٔ سیاسی ولی آبا قضا یا تا چه حد فقط به همان اصول و جناح‌بندی‌های
ثوریک و فلسفی در شوروی مربوط بود که شوروی‌ها هنوز از
گرد و آه نرسیده طرح «مهاجمه به هند» را برای جنگل می‌ریزند ، امریست جداگانه^۲ !
ولی این که چقدر شوروی در تنظیم چنین استراتژی وسیعی با جنگل صمیمیت انقلابی داشته
است ، موضوعی است که هیچ‌چیز بهتر از واقعیات ، واقیاتی که فقط چند هفته پس از عقد
چنین قراردادی ، به صورت کودتا علیه جنگل ، میرزا ، و انقلاب تظاهر کردند ؛ واقعیاتی
که فقط پنج روز پس از پیاده‌شدن ارتش سرخ به انزلی ، زیرکانه به فرماندهان شوروی
دستور می‌رسد که حرکات و تمایلات میرزا کوچک «با کمال احتیاط تحت نظر گرفته شود»^۳ ؛
واقیاتی که فقط نه روز پس از پیاده‌شدن ارتش سرخ در انزلی ، به فرماندهان شوروی در
ایران امر می‌شود که از هر گونه دخالتی به نام روسیه در امور ایران خود داری نمایند^۴ ،
و در همان حال که شوروی با میرزا قرارداد بقاء نیروهای دوهزار نفرهٔ ارتش سرخ را در
ایران امضاء می‌کند ، به فرماندهان محلی خود «اخراج واحدهای مسلح روس از ایران ،

۱ - سردار جنگل م ۳۱۰

۲ - دربارهٔ این که عناصر مدافع جنگل و عناصر کودتاجی شوروی ، در جناح بندی‌های
درونی شوروی هر یک وابسته به چه جناحی بوده‌اند ، دلائل اولیه‌ای که تاکنون به دست آمده
است ، این است که اغلب مدافعین جنگل از یساران «اسالین» و کودتاجیان اغلب از یساران
«تروتسکی» بوده‌اند . ولی چون هنوز نتوانسته‌ام جدول دقیق و کاملی از این عناصر تهیه بکنم ،
این است که در این زمینه فقط به همین یادآوری اکتفا می‌کنم . بدیهی است تفسیر دقیق علل
این قضیه فقط هنگامی به خوبی میسر است که جدول مورد نظر صحت نتایج اولیه را به اثبات
برساند .

۳ و ۴ - سردار جنگل ، م ۲۶۰

و کشتی‌های جنگی سرخ^۱ را دستوری دهد؛ واقعاتی که سفیر شوروی چندماه پس از قرارداد با میرزا، شاه ایران را از «تسویه مسأله گیلان» مطمئن می‌سازد و راحت کردن رژیم فاسد ایران را از دست انقلاب جنکلی، جزو وظایف خود قلمداد می‌کند. روشنگر حقیقت نباشد. و بدین ترتیب است که معلوم می‌شود شوروی نه تنها حمله به هند، و نه تنها عدم دخالت در امور انقلاب و ضدانقلاب را در ایران در زمره وظایف خود قرار نداده بود، بلکه قربانی کردن انقلاب را در مقابل پاهای بی‌رحم ضدانقلاب، وظیفه دیپلماسی تنگبینی قراردادده بود که با پلیدی تمام برای آن نام انترناسیونالیسم کارگری را گذاشته بود. اگر عاطفه و سمیتمی درباره هند بود مربوط به پاره‌ای عناصر بود، نه دیپلماسی شوروی.

با توجه به واقعاتی سمج و بی‌رحم تاریخ، حال این سؤال پیش می‌آید که آیا مقصود شوروی از طرح مطالبی مانند «مهاجمه به هند» و «نجات آسیا» و همچنین موافق کردن میرزا با یک چنین استراتژی وسیعی، این نبوده است که انگلستان را به دلواپسی و تشویش بیشتری بیندازد، تا او را برای کم کردن امتیازطلبی‌های خود از یک طرف، و توافق کردن با مقاصد و امتیازات شوروی از طرف دیگر، مجبور کند؟

چه عاملی باعث شد که دیپلماسی شوروی چند هفته پس از توافق با میرزا درباره «فتح هندوستان» علیه وی کودتا راه بیندازد؟ چه پدیده جدیدی دیپلماسی شوروی را وادار ساخت که چندماه پس از عقد قرارداد با انقلاب ایران مبنی بر نجات هندوستان و سراسر آسیا از زیر ستم امپریالیسم، «بعثت انقلاب» را تا آنجا رها کند که راحت کردن ضدانقلاب را از مبارزات انقلابی و جنبش خلق در سرلوحه وظایف خود در ایران بنویسد؟ چه پدیده‌ای سیاست شوروی را بدان‌سو هل داد که یکی دو ماه پس از تشویق انقلاب ایران مبنی بر تشکیل جمهوری موقتی و غیره، به جای شناسایی رسمی این حکومت به نام حکومت حقیقی ملت ایران، با دولت فاسد وقت طرح دوستی بریزد و رژیم ارتجاعی - وابسته حاکم را به رسمیت بشناسد و با خیانت به انقلاب ایران، شناسایی چنین حکومت منفوری را برای خویش بخرد؟

این‌ها و سؤالاتی نظیر این‌ها، پرسش‌هایی هستند که نه‌ما، بلکه شوروی است که می‌بایستی دفاعیه خود را به تاریخ ارائه دهد. ادعای دامن‌زنی انقلاب چیست؟ خیانت!

ادامه دهیم

و آنگاه میرزا در نامه خود به لنین می‌نویسد:

ملت ایران بدون شك از عملی شدن مواد یادداشت دقیق پیچیدگی در

ژوئیه ۱۹۱۸ که دو بار از طرف نمایندگان روسیه سوسیالیستی در تهران (رفیق برادین) و فرماندهان جهازات بحر خزر (راسکولینکف) تکرار شده بود، خوشوقت و ضرورت انعقاد یک اتحاد جدید را تجویز نمی نمود.

از آنجا که منافع فوق مربوط به تلاش شوروی در نزدیکی پادستگاه منحصراً ایران و کوشش در راه تنظیم قرار داد فی مابین و نیز مربوط به قرارداد خائنانه ۱۹۲۱ می باشد، و ما بنام فعلی جدا گانه در این باره خواهیم گشود، این است که فعلاً بررسی این قسمت از ناممیرزاد را کلاً به خود خوانندگان عزیز محول می کنیم و به بقیه آن می پردازیم.

تندروی، خیانت و پروپاگاندهای اشتراکی در ایران عملاً تأثیرات سوء می بخشد، به انقلاب است زیرا پروپاگاندهای از شناسائی تمایلات ملت ایران عاجزند. من به نمایندگان شما در عوقش گفتم که ملت ایران حاضر نیست بر نامه و روش بالتویزم را قبول کند. زیرا این کار عملی نیست، و ملت را به طرف دشمن سوق می دهد. نمایندگان شما با من هم عقیده شده، از سیاست من پیروی کردند. زیرا تشخیص دادند که فقط ... اتخاذ این سیاست است که می تواند ما را به وسول به مقام مدلمان در شرف کامیاب سازد. و نیز با تعقیب همین سیاست است که تسلط انگلستان از شرق دور، و نفوذ شاه محومی شود.

کمان می شود که تاکنون تا اندازه ای در این باره مطالبی را نوشته ایم، معذراً آنچه در این جا لازم به استناد است، اعلامیه دولت شوروی است خطاب به «مسلمانان مشرق».

بی احترامی نکردن
به اسلام به مثابه عاملی
جهت مبارزه با
استعمار - ارتجاع
در «مشرق».

از آن جا که مذهب در میان ملل «مشرق» دارای آن چنان نفوذ و قدرتی بود که بی گدار به آب زدن در برابر آن به معنی جدا ماندن از توده محسوب می شد، لذا دولت شوروی در بیانیه ای که در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷ برابر با ۲۵ آذر ۱۲۹۶ به امضای لنین و استالین انتشار داد، رسماً طرف خطاب خود را «مسلمانان مشرق» انتخاب کرد:

رفقا، برادران، وقایع عمده ای در خاک روسیه در جریان است؛ خاتمه

مجازات خونینی که از برای تقسیم کردن ممالک دیگران شروع شده بود، نزدیک می‌شود. سلطنت وحشیانه که زندگی ملل عالم را بنده خود قرارداد، مقهور گردید. عمارت کهنه و پوسیده استبداد و بندگی در زیر ضربات انقلاب روس خراب می‌شود..... حکومت مملکت در دست ملت است در این مقصود مقدس روسیه تنهاست..... و آن هندوستان دور دست که قرون متمادی در تحت ظلم و فشار درندگان متمدن اروپا واقع شده بود، بیرق انقلاب برافراشته... سلطنت غارت‌وزور سرمایه‌داران متعرض گردید.

مسلمانان مشرق! ایرانیان، ترکها، عربها، هندوها و تمام طوایفی که سیاح حریص اروپا زندگی و دارائی و آزادی آنها را در قرون متوالی مال‌الاجاره از برای خود قرارداد و غارت‌گران جنگجو می‌خواهند ممالک آن را تقسیم کنند!

ما اعلام می‌کنیم که عهدنامه سری راجع به تقسیم ایران محو و پاره گردید و همین که عملیات جنگی خاتمه یافت قشون روس از ایران خارج می‌شود و حق تعیین مقدرات ایران به دست ایرانیان تأمین خواهد گردید..... در این موقع که حتی مسلمانان هند که تحت ظلم و فشار بیگانه کوبیده و فترده شده‌اند، بر ضد ستم‌کاران شورش می‌کنند، نباید خاموش نشست. فرست را را عنایت و غامبین را ازاراضی خود دور اندازید. ما زیر پرچم‌های خود ملل مظلومه را برای استخلاص جای می‌دهیم. ای مسلمانان روسیه، ای مسلمانان مشرق زمین، در راه تجدید حیات عالم، ما از جانب شما انتظار هم‌عقیدگی و مساعدت را داریم.

کمیسر امور ملی، اسنلین - رئیس شورای کمیسرهای ملی، لندن.
این عمل، حرکتی حساب شده و ضروری بود. اسلام در میان مردم «مشرق» دارای ریشه‌ها و بنیان‌های قوی و عمیقی بود. بیهوده نمی‌شد با آن وارد جنگ شد. به‌مثابه یک‌عمل فوری، اعلان جنگ به اسلام، در واقع آن قدر که به سود ضدانقلاب تمام می‌شد، سدها برابر کم‌تر از آن نیز به نفع انقلاب نبود. گرمی میدان مبارزه، در دستور بودن قیام مسلحانه، و در رو بودن مسلحانه انقلاب و ضدانقلاب ایجاب می‌کرد که انقلاب خصوصاً قبل از هر چیز به تاکتیک‌ها و وسائلی بیندیشد که توازن قوا را به نفع خود و به زیان ضدانقلاب

یرهم بزند . برای چنین عملی ، ضد مذهبی‌ترین سازمان‌ها نیز موظف بودند که مبارزه همه‌جانبه و مستقیم و علنی با اسلام را در مشرق زمین، در دستور روز خود قرار ندهند. و این نکته‌ای نبود که دولت شوروی درباره آن هیچ گونه پیش‌درستی نداشته باشد . دولت شوروی قبلاً در این زمینه آگاهی خود را اعلام کرده بود . پس مخالفت بدی شوروی با اسلام و هجوم تبلیغاتی ضد مذهبی در ایران را نمی‌توان به حساب اشتباه و نادانم‌کاری گذاشت . این عملیات نیز عملیاتی هوشیارانه و مبتنی بر برنامه‌ها و حساب‌هایی روشن بودند ؛ فروتنی انقلاب و خرید دامن فتدق .

تاریخچه

در من‌بادوستان به شهر آمده، حکومت سوسیالیستی تشکیل دادیم و پرچم انقلاب سرخ را برافراشتیم. لیکن موفقیت ما تا هنگامی بود که رفیق راسکولینکف در مرزهای ایران بود، و همین که عازم مسکوشند، عقیده‌ها برگشت و نظر نمایندگان روسیه به همان سورت اول تظاهر نمود. نتایج این تغییر عقیده عبارتند از :

۱- دولت آذربایجان (شوروی) علیرغم همه اعتراضات جمهوری ایران، بدون داشتن کمترین حقی، تمام کالاهای بازرگانی اتباع ایران را تصرف نمود. در صورتی که قبول داده بود برای رفع حواجی قشون سرخ به ملت ایران برگرداند. و حتی اطمینان داده بود که چنانچه اجناس و مال التجاره‌های مزبور به مصرف رسیده باشند، عوض آن را اجناس و مال التجاره‌های دیگر بدهند. ولی دولت آذربایجان (فصلا) به ما پیشنهاد می‌کند قرارداد با امضاء کنیم که بموجب آن تمامی حقوق ملت ایران محفوظ بماند.

۲- دولت آذربایجان (شوروی) دستور داده است که اتباع ایران قفقازیه را تخلیه نموده ، به ایران بازگردند .

۳- بر طبق یادداشت رسمی رفیق براوین که از طرف رفیق راسکولینکف نیز تأیید شد ، تمام اختیارات روسیه در ایران به ملت ایران برگشت، اما همین که جمهوری ایران خواست از این امر استفاده کند، دولت آذربایجان شروع به مخالفت نمود.

۴- قراردادمان با نمایندگان روسیه این بود که مصلک احتراکی بین‌المللی پروپاگاندا نشود. ولی رفیق ابوکف که خود را گاهی نماینده روسیه و زمانی

نماینده کمیته عدالت معرفی می کند، با چند تن از اشتراکیون ایرانی که از روسیه آمده اند و از اخلاق و عادات ملت ایران بی اطلاعند، به وسیله متینگکو و نشر اعلامیه، در کارهای داخلی حکومت مداخله و آن را از اعتبار ساقط و زیرپایش را خالی می کنند، و بدین طریق عمال قوا و نظامی انگلیس را تقویت مینمایند. حتی من و رفقایم در آلت دست سرمایه داران معرفی و کار انقلاب را به تخریب کشانده اند. از تمام نقاط ایران علیه تبلیغات اشتراکی اعتراض شده و اظهار داشته اند که هیچ گونه مساعدتی به انقلاب نخواهد نمود. مخصوصاً اهالی گیلان که تا چندی پیش حاضر بودند خود را به آب و آتش بزیند، از عملیات اشخاص من بورا اظهار تنفر نموده و حتی حاضرند به ضد انقلاب اقدام کنند. من می دانم که در تمام ممالک آزاد، برنامه هرفرقه سیاسی آزادانه نشر و طبع می شود، ولی برنامه ای که در ایران پروپاگاندا می کنند علیه مردم است، و تنها تأثیرش جلوگیری از پیشرفت انقلاب و تقویت شدن افکار ضد انقلابی است.

۵ - فرماندهی نیروی سرخ (رفیق کازانف) بر طبق دستور تلگرافی رفیق تره تسکی، تحت اختیار جمهوری ایران درآمد. و بر طبق همان دستور تا بیعت ایران را قبول نمود، برای این که بتواند عضو کمیته انقلابی بشود. لیکن در نتیجه اقدامات ابوکف کمی خواست جای او را و درشورا بگرداند. از ایران احضار و به روسیه حرکت نمود. هر چند دولت انقلابی ایران به عزیمت وی معترض بوده و هست. و مداخلات نامشروع در کارهای داخلی سبب شده که انقلابیون ایرانی از خود سلب مسئولیت گنند و سربحاً اعلام دارند که کار کردن با این وضع به هیچ وجه امکان ندارد. ما معتقدیم که قدم اول را برای آزادی ایران برداشته ایم. لیکن خطر از جانب دیگر به ما روی آورده است. یعنی اگر از مداخله خارجی در امور داخلی جلوگیری نشود، معنیش این است که هیچ وقت به مقصود نخواهیم رسید. زیرا به جای مداخله یگ دولت خارجی که تا کنون وجود داشت، مداخله دولت خارجی دیگری شروع شده است. »

زیر و رو کردن اعتراضات و مطالب فوق، هر قدر هم سریع و جزئی، به هر حال مفید

است:

بدواً لازم است يك بار ديگر توجه خوانندگان گرامی را به جانی که در تلگراف معرمانه کمیسر جنگ شوروی به فرماندهی نیروی دریائی بحر خزر هفتت است ، معلوف داریم . حتماً فراموش نشده است که چگونه تنها نه روز پس از اشغال انزلی توسط ارتش سرخ ، کمیسر جنگ شوروی به فرماندهی زیر فرمان خود در بحر خزر دستور داد:

۱ - هیچ گونه دخالتی در امور ایران ، به نام روسیه .

.....

۶ - به میرزا کوچک باید (قطط) به نام آذربایجان شوروی کمک کرد
(نه روسیه شوروی .)

که البته ما قبلاً قطط ماده اول آن را به جای خود آوردیم و اکنون با منظم کردن ماده ششم به آن می توانیم از یک لحاظ نیز متوجه شویم که چرا میرزا از دولت آذربایجان شوروی ، و نه از خود دولت مرکزی شوروی شکایت می کرده است .

در واقع دستورات اکید شوروی برای عدم بستن ریش سیاسی خود به حوادث ایران دارای دو جنبه کلی بود ، که یکی مربوط به حقوق (!) بین المللی و روابط دیپلماتیک جهانی (که خصوصاً فقط ضمهٔ موظف به محترم شمردن آن می باشند و شوروی نیز در آن دوران به هر حال در زمرهٔ قدرتهای درجه اول بوده است .) می باشد . و ظاهراً غرض از آن خلع سلاح بریتانیادار محافل بین المللی علیه اقدامات مداخله جویانه و با تهاجمات شوروی به کشورهای دیگر بوده است . و بدیهی است که اگر واقعیات دیگری که در حقیقت صفحهٔ بعد کتاب می باشد ، نبود ، ما نیز کلاً آن را موجه می دانستیم . و اکنون هم همچنان این وجه قنیه را به عنوان حیلای اساسی موجه فرض می کنیم . و دیگری مربوط به این ریاکاری رذیلانه ای می باشد که شوروی بدین ترتیب بار مسئولیت حرکتی را که خود مستقیماً در انجام آن ها تصمیم می گیرد ، از دوش خود پائین می اندازد و به کردهٔ دولت آذربایجان انبار می کند ، تا نتیجتاً بتواند سببیت و اصلت خود را به محیلا نه ترین وجهی محفوظ دارد . این رندی ضد انقلابی تا آنجا مؤثر واقع می شود که جنگل به تسور اینکه روح حکومت شوروی از اقداماتی که دولت آذربایجان و ارتش سرخ در ایران به عمل می آورند بی اطلاع است ، تازه اندست آنها به خود شوروی شکایت می برد و در قضاوت خویش خیانت دیپلماسی خود شوروی را به تمام اصول و ادعاهای

اتر ناسیونالیستی، همچون يك واقعت، با قاطعیت وارد نمی‌کند. این است که در باده تصرف کالاهای بازرگانی اتباع ایران در شوروی، جنگل اعتراضات خود را فقط متوجه دولت آذربایجان می‌کند و از جهاتی چند ارتباطی در پیوند این قشیه با سیاستی که به طور کلی شوروی در ایران در حال تعقیب بوده است، نمی‌نویسد. وحتى پیشنهاد دولت آذربایجان را که به موجب آن (به يك باره) تمامی حقوق ملت ایران مجوء می‌شود، نه به عنوان اصلی در سیاست شوروی که به جای وحدت با ملت ایران، راه وحدت با دولت منحظر ارتجاعی - وابسته حاکم را می‌پیمود، تفسیر نمی‌کند، بلکه آن را روی هم رفته به عنوان عدول دولت آذربایجان از آن اصولی بر آورد می‌نماید که گویا دولت شوروی سیاست خارجی خود را سیمبانه بر آن بنیاد استوار کرده بود. آن اصل چه بود؟ آن اصل عبارت بود از: احترام به حقوق و آزادی تمام ملل.

بر همین مبناست که جنگل مسئولیت دستورات حکومت آذربایجان را در اخراج اتباع ایرانی مقیم قفقازیه، منحصرأ متوجه همان حکومت می‌داند. و هر چند هم که در ارزیابی خود به درستی متوجه شده باشد که غرض از این امر فرستادن افرادی ناباب بدون انقلاب جهت‌ستگین کردن کفه عناصر اپورتونیست و ضد انقلابی است، معیناً بازم يك چنین کپیتی را نه در خط کلی سیاست خود شوروی، بلکه در حرکات بی‌روبه و غیر اصولی دولت آذربایجان مورد مطالعه قرار می‌دهد.

البته در تمامی این موارد می‌بایستی برای تجاھل سیاسی خاصی که معمولاً در این نوع مکاتبات دیپلماتیک به عمل می‌آید نیز فرجه‌ای ویژه گشود.

مبارزه با مداخله
قره دوم شکایت میرزا از حرکات مداخله جویانه و نامحسوس
حزب عدالت و آذربایجان شوروی در امور انقلاب، افشاگر این

حقیقت است که چون دولت شوروی قرار گرفتن مستقیم و رسمی فقط ارتش سرخ را در مقابل انقلاب مفایر پرنسپیز مزورانه خود می‌دانست، و ضمناً بدون ارتش سرخ و مأمورین رسمی و توطئه‌گر شوروی، جبهه مخالف میرزا قدرت کافی برای مانور و تحرکتی کشنده را در درون انقلاب نداشته‌اند، لذا دولت مزبور کوشیده است تا با فرستادن افراد ایرانی از قفقاز، سفوف جناح ضد میرزا را نه فقط از چهره‌های روسی، بلکه خصوصاً از چهره‌های ایرانی، ولی تحت کنترل روس‌ها پر کند، تا بدین وسیله بتواند با قدم گذاشتن در رد پای تاکتیک‌های استعمار پنهانی، ظاهراً از قرار دادن علنی خود، در دسپه‌هایی که مستقیماً می‌چیند، خودداری ورزد.

علل نه دول

ولی سومین قمره از شکایت و اعتراض انقلاب ایران از شوروی،
برده در چه چیزها که نمی‌تواند باشد.

وقتی که حکومت انقلابی شوروی با مخالفت دول امپریالیستی و
وابستگان آنها مواجه شد و همه دول جهان از شناسایی دولت انقلابی شوروی خودداری
کردند، اولین با عنوان کردن اصل نه دول، بلکه این ملتند که می‌بایستی شوروی را به رسمیت بشناسند،
موج تبلیغاتی وسیعی را علیه امپریالیسم برای انداخته و همراه آن و به بسیاری دلایل دیگر، الحق
نیز ملل جهان تا آنجا که برایشان عملی بود، در حمایت از حکومت جوان بلشویک‌ها کوتاهی
نکردند. بیهوده نیست که هرگز تواریخ و ادبیات شوروی از قدردانی نسبت به جانبداری ملت‌ها
از بلشویک‌ها در مقابل دول خویش در این دوران حای نمانده است.

اما این سخن هر چند از نظر شوروی مانوری سیاسی بود، معهذا از لحاظ سوسیالیستی اصلی
از سیاست خارجی کشوری بود (و هست) که خود را اتر ناسیونالیست می‌خواند. بدین معنی که یک
سیاست اتر ناسیونالیستی صمیمی، پیوسته ایجاد میکند که بین دولت‌ها و ملت‌ها، نه دولت‌ها،
بلکه ملت‌ها را مورد تأیید قرار دهد. و خصوصاً در شرایط انقلابی، تنها انقلابیون را
نماینده ملت بدانند و در نتیجه حمایت خود را از آنان اعلام دارد.

وقتی که فیدل کاسترو انقلابی پیرو زینت کو با فریاد می‌زند حداقل توقع ما از کسی
که خود را اتر ناسیونالیست می‌داند این است که به رژیم هائی که پارتیزان‌ها را می‌کشند،
اسلحه ندهند، معامله نکنند، و کمک نرسانند، در واقع به گوشه‌ای از همین اصل اتر ناسیونالیستی
چسبیده است.

نماینده ملت ایران
از لحاظ یک سیستم و یک رژیم سوسیالیستی که از اتر ناسیونالیسم
به مثابه معیار سیاست خارجی خود الهام می‌گیرد، هر دولتی
نماینده ملتی نیست که بر آن حکومت می‌کند. و لذا این گونه دولت‌ها به خاطر جان جهانی
و اتر ناسیونالیستشان، پیوسته می‌کوشند تا با روشن بینی و هوشیاری تمام، بین دول رسمی روز
و قدرت‌هایی که به حق نمایندگی ملت خود را دارند، هر چند هم که نه تنها هنوز پایتخت را
فتح نکرده باشند، بلکه حتی هنوز نتوانسته باشند توازن قوا را به نفع خود تغییر دهند، بهر
حال، نه دول رسمی روز، بلکه مبارزین خلق را انتخاب کنند.

در شرایط آن‌دوئی ایران، ملت در مقابل رژیم منحط و وابسته به استعمار، از خود نماینده‌ای ساخته‌ای بود. این نماینده انقلاب جنگل بود. و دولت شوروی توسط نمایندگان گاش انقلاب را به تشکیل دولت مستقلی تشویق کرد. این دولت مستقل تحت‌عنوان جمهوری موقتی شکل گرفت و استراتژی انقلابی وسیعی را برای خارج کردن قدرت از دست ارتجاع - استعمار درای آن، اعلام داشت.

در چنین وضعی چه می‌بایستی می‌شد؟ دولت شوروی می‌بایستی دولت انقلابی را به‌عنوان نماینده حقیقی ملت ایران به رسمیت بشناسد و روابط و مذاکرات خود را نه با دولت مرکزی و وابسته به استعمار، بلکه با دولت انقلابی و مترقی جنگل انجام دهد. و طبعاً بر مبنای همین اصل بوده‌است که میرزا پیوسته شناسائی حکومت انقلابی را به نمایندگی ملت ایران از طرف شوروی تقاضای کرده‌است.

راه عملی سوسیالیزم اما باید دید سوسیالیزم چگونه می‌تواند بین ملت‌ها و دولت‌ها، در ارتباط با ملت، در نه دولت‌ها، بلکه ملت‌ها را برگزیند؟ این سئوالی است که بدون مقابل دول ضد ملی. حل آن، سوسیالیزم قادر نخواهد بود آن‌چه را که در تئوری بیان می‌کند، در عمل به اجرا درآورد.

موقیت انقلابی کشورهای مختلف جهان پیوسته در يك سطح نمی‌باشد، بلکه ملت‌ها از لحاظ انقلابی نیز نسبت به هم دارای اختلاف سطح کم و زیادی می‌باشند. در حالی که پاره‌ای از ملت‌ها آثار ضعیفی از مبارزه خویش در راه آزادی و استقلال نشان می‌دهند، ملت‌هایی نیز هستند که مستقیماً از زاغه‌ها و کومه‌های خویش به خیابان‌ها ریخته‌اند و با مشت و فریاد، علیه مظالم استعمار ارتجاع اعتراض می‌کنند. و در حالی که پاره‌ای از ملت‌ها هنوز در آن سطح از مبارزه ملی و طبقاتی قرار دارند که جزه‌جوهی از اعتراض و یا حرکاتی غیر قاطع و ناکافی نمی‌توانند به جریان‌اندازند، در عوض توده‌ها و طبقاتی نیز وجود دارند که برای حاکمیت مستقل زندگی آزاد و سرپلند خویش به آخرین حربۀ مبارزه، یعنی قیام مسلحانه و انقلاب رسیده‌اند و مردانه در این میدان، فداکاری و کارزار می‌کنند. روشن‌است که درین گونه ملل اختلاف کمی و کیفی تاریخی، و عینی و ذهنی چشم‌گیری وجود دارد. ملت‌هایی که با قیام و مبارزات استقلال طلبانه خویش موجودیت انقلابی خود را به جهانیان به اثبات رسانیده‌اند، دیگر مانند ملت‌هایی که اغلب ناله‌شان نیز بگوش نمی‌رسد، فاقد نماینده رسمی نیستند. انقلاب نماینده خلق‌هاست. انقلاب نماینده توده‌ها در مقابل دول وابسته به استعمار، در مقابل ارتجاع، در مقابل استعمار، و در

مقابل پیوند منحوس و کثیف ارتجاع - استعمار می باشد . در این حالت سوسیالیزم در ارتباط با چنین مللی ، دارای هیچ گونه دغدغه خاطر و هیچ گونه گمگشتگی عملی نباید بشود . سوسیالیزم انقلاب را به مثابه نماینده خلق به رسمیت خواهد شناخت . در چنین وضعی زمینه برای روشن بینی سوسیالیزم بسیار صاف و همواره است . واگر در چنین اوضاعی نیز سوسیالیزم کلاً بین انقلاب و ضدانقلاب ، که اولی نماینده توده و دومی دشمن توده می باشد ، راهی جز ارتباط اساسی و جدی با انقلاب در مقابل ضد انقلاب ، و حمایت از خلق در مقابل دولت برگزیند ، در واقع سوسیالیزم نیست ، کلک است . دیگر انترناسیونالیزم نفی خواهد شد . خصوصاً در چنین مرحله ای است که دول مدعی سوسیالیسم می بایستی با رعمه امکانات جهانی خودش به کمک و مدد این ملل بشتابد . و نه تنها با تمام امکانات مخفی و پنهانی بین المللی خود ، چه بساهم با کلیه امکانات علنی و مستقیم خویش .

بدین ترتیب در شرایطی که انقلاب موجودیت خود را عملاً به اثبات رسانیده است ، زمینه برای روشن بینی و عدم گمگشتگی سوسیالیزم به شدت مساعد است . ولی ظاهراً گرفتاری سوسیالیزم برای ارتباط با ملل در برابر دول خصوصاً آن جاست که توده ها باقیام قاطع خویش نمایند خود را معرفی نکرده باشند . در این صورت یک سیاست سوسیالیستی - انترناسیونالیستی باید چگونه عمل کند؟ آیا انترناسیونالیزم موظف است اصولاً با هر دولت استعمارگری ، و یا با هر دولت ارتجاعی - وابسته ای رابطه نگیرد؟ رابطه نگیرد تا سرانجام توده ها و طبقات استثمار شده و ارتجاع ... استعمار زده آنها دست به انقلاب بزنند و آن گاه سوسیالیزم انقلاب را به مثابه نماینده خلق به رسمیت بشناسد؟ آیا سوسیالیزم موظف است انقلاب را به این گونه معنای سادگند و سپس با همین انقلاب سادراتی خویش ، به عنوان نماینده آن ملل ارتباط برقرار سازد؟ آیا می توان چنین کرد؟ در چنین اوضاعی چگونه می توان یک سیاست انترناسیونالیستی را پیاده کرد؟ وظیفه سوسیالیزم چیست؟ و بالاخره سوسیالیزم پیروزمند چه باید بکند؟

بی شبهه سوسیالیزم قادر نخواهد بود بدون ارتباط با همه جهان ، ولو این که این جهان جهانی استعماری و امپریالیستی باشد ، چرخ های زندگی خود را بگرداند . یک دولت سوسیالیستی نیز همچون همه دول ، و از جمله امپریالیزم ، مجبور است آن چه را که نیازمند است و خود قادر به تهیه آن نیست ، از خارج وارد کند و در عوض کالاهایی را که دیگران نیاز دارند و او می تواند تولید کند ، تهیه ببیند و به کشورهای دیگر صادر نماید . این معامله ای است که سوسیالیزم می تواند با جوامعی که نتوانسته اند نماینده توده های خود را معرفی کنند ، برقرار سازد . این یک معامله اقتصادی موجه و اجتناب ناپذیر است . و این معامله اقتصادی نیز تازه امری نیست که فقط سوسیالیزم بدان محتاج باشد ، و لذا مجبور باشد که برای برقراری آن به باج گذاری امپریالیزم و ارتجاع گردن نهد .

وقتی که لنین اعلام می کرد:

ما به تجارت محتاجیم، آن‌ها هم محتاجند. ما دلمان می‌خواهد تجارتی که می‌کنیم به نعمان تمام شود، آن‌ها هم دلشان می‌خواهد به نعمان تمام شود. بنابراین نتیجه مبارزه تا حدود زیادی بسته به مهارت دیپلمات‌های ماست.^۱

درواقع چه حقیقتی در میان می‌گردد؟

لنین در واقع خود بدین ترتیب هشدار می‌داد که «تجارت» امری نیست که مطلقاً مورد علاقه ما باشد و متقابلاً امپریالیزم به آن هیچ‌گونه علاقه‌ای نداشته باشد، تا در نتیجه جنین وضعی ما محیود شویم که از سوسیالیزم و اثر ناسیونالیزم دست بکشیم، تا بتوانیم به تجارت مورد علاقه خود برسیم. نه. چنین نیست. استعمار و جهان نیز به همان صورت که ما محتاج تجارت می‌باشیم، نیازمند آن می‌باشند. پس هر دو با شرایط تقریباً مساوی در پشت میز مذاکرات می‌نشینیم.

شاید در این جا مقصود لنین از «ما» همان «شوروی» است. ولی طبیعی است در صورتی که بخواهیم شوروی را در سیمای سوسیالیزم و اثر ناسیونالیزم بررسی کنیم، این «ما» وسعت بیشتری خواهد یافت. یعنی قلمبه به همین جا ختم نمی‌شود که در رابطه تجارتی بین شوروی و دول صنعتی، همین که شوروی منافع بیشتری کسب کرد، موضوع مطلقاً به درستی خاتمه یافته است، بلکه ضمناً می‌بایستی دید که علاوه بر منافع خود شوروی، منافع جهانی سوسیالیزم، و همچنین منافع همان ملت چگونه به حساب آمده است. آیا منافع ریخته شده به جیب شوروی به بهای هر چه بیشتر تمهید پیچ شدن آن ملت، و یا به عکس خاتمه یافته است؟

لازم به یاد آوری است که رابطه یکتا دولت سوسیالیستی با دول دیگر جهان نمی‌تواند در حیطه روابط اقتصادی نابمیک کوب شود. طبیعی است که روابط فرهنگی و غیره نیز به آن منضم خواهند شد. و هر اندازه که سوسیالیسم در رابطه اقتصادی می‌بایستی متوجه عواقب و نتایج آن باشد، یا وضعی سدها برابر بیشتر می‌بایستی در روابط فرهنگی خود، مروج فرهنگ و دانشی انقلابی باشد. سوسیالیزم می‌بایستی در روابط فرهنگی خود بر ریشه‌هایی اتکال کند که جوانه‌ها و درخت آن، سایه افکن دانش و شعور ملل در زندگی اجتماعی - سیاسی - اقتصادی - انقلابی بوده باشد. سوسیالیزم می‌بایستی در جنبین مرحله‌ای به ملت‌ها شور و حرارت اشراق، و آگاهی و مهارت سیاسی را پیشکش کند، نه این که تازه به منادیان مرگ و نیستی میدل شود و انسان، این یگانه موجود مقدس عالم بشری را نیز به زباله‌ای تپیا خورده، و از زباله‌ای تپیا خورده نیز معارودتر کند. جای آن است که نشان دهیم «تشریف‌ما هان» انجمن فرهنگی ایران و شوروی، که به نام

۱ - لنین - آثار. ج ۲۷ ص ۲۲۶. نقل از تاریخ دیپلماتی ص ۱۴۶

«پیام نوین» منتشر می‌شود چه آموزش‌هایی را به‌ملت ایران تلقین می‌کند و ناشر چه فرهنگ و
بشارتی است:

این دل تنگ

بی دلیل گریستن و بی دلیل خندیدن را من دوست داشتم.

من دوست داشتم باغ آلبالوم را

که هر سال

سه یار شکوفه می‌آورد سه یار میوه،

و گنجشک‌ها آن را دوست داشتند، نه کرم‌ها.

من دوست داشتم آلبالوهای جفت را

که با آن گوشواره درست می‌کردم،

و آفتاب را

که با آن

به روی مزه‌هایم

قوس و قزح می‌ساختم.

من پشت حیاط را دوست داشتم، (چرا؟ مگر پشت حیاط چه خیر بود؟)

و گل‌های ابریشم‌را و مامیران‌ها

که به روی دیوارهای شکسته بودند،

و سنگ‌های رودخانه‌را

که رویشان می‌نشتم و پاهایم در آب

بخ می‌کرد،

و از خرچنگ می‌ترسیدم.

من همهٔ حیوانات زشت را دوست داشتم.

و گل‌های زنگوله‌را.

من دوست داشتم دستم را به دیوار بکشم،

و نوک درخت‌های بلند را تماشا کنم، که می‌شکست.

و بیش از همه باران را دوست داشتم،

و برف را که می‌نشست.

من فراموش مکن‌ها را دوست داشتم.

کنگره‌ها که تیغ داشتند ،
 تشنگ‌های کال و عار غم‌انگیزشان .
 واسم روی درخت‌ها را ، دوست داشتم .
 من شیرۀ مورچه دوست داشتم
 و چتر زلف عروسک‌ها را .
 من
 همه چیز را
 دوست داشتم ،
 من آدم‌ها را هرگز دوست نداشتم .^۱

مریم زندی

این است نتایج حاصل از روابط فرهنگی شوروی با ایران : دوست نداشتن انسان و دوست داشتن همه حیوانات زشت . زشت‌ترین این حیوانات چه نام دارد؟ دیپلماسی شوروی.

چگونه باید کرد ؟
 ضمناً بد نیست همین اصول را از جهت منفی مورد بررسی قرار دهیم . یعنی بگوئیم که یک حکومت سوسیالیستی - اترناسیونالیستی چه‌ها نمی‌بایستی انجام دهد :

اگر سوسیالیزم به بهانه ضعف انقلاب ، ضدانقلاب را کمک کرد ؛ اگر سوسیالیزم به بهانه کم‌بود نیروهای انقلابی ، ارتش ضدانقلاب را مسلح کرد ؛ اگر سوسیالیزم به بهانه نبودن نماینده علنی ملت ، با نماینده علنی ضدملت چنان ازدواجی کرد که فرزندی به نام دیکتاتوری منحط و سلح و خون‌آشامی از آن‌ها متولد شد ؛ اگر سوسیالیزم به بهانه قلت تحرک ملی ، به‌همان جزئی جنبش نیز به‌خاطر دریافت پاره‌ای امتیازات گداستفانه خیانت ورزید ؛ اگر سوسیالیزم به جای این‌که از کلیه امکانات علنی و پنهانی خویش جهت رونق و تقویت قوای ملتی که دوزیر سه‌مناک‌ترین یورش‌های رژیم‌های استعماری و پلیدانه با یکدیگر مرتبط می‌شوند ، استفاده کند ، در عوض با دولت‌های ضدملی چنان پیوند بخورد که نتنها آن ملل را بی‌کمک رها سازد ، بلکه احیاناً در تقویت رژیم‌های مزبور نیز برای یافتن و مصلوب کردن مبارزین خلق کوشش‌ها کند ؛ اگر سوسیالیزم به جای این‌که از ارتباط خویش با دولت‌های فاسد ، این‌مقصود را دنبال نماید که از این طریق باملت‌های اسپر این‌ممالک روابط انقلابی برقرار کند ، فقط دارای آن هدف باشد که ضمن این ارتباط ، فقط حجم بازرگانی

خویش را با این سرزمین‌ها بالا برد؛ اگر سوسیالیسم در زمانی که فرزندان توده در زیر چکمه ظالمان ضدانقلابی در زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها کوبیده می‌شوند، به‌جای کوشش در راه سامان و کمک برای جمع‌وجورشدن نیروهای ملی، در عرض مدّال‌ها برای جلا دهنده بفرستند؛ اگر سوسیالیسم مسیر میل ضدانقلاب را که خون شهدای انقلاب تا رانتن دل‌ها بسته است، تنها به‌خاطر تراکم حجم معاملات تجارتنی سخت‌بار چیرکینی کل‌باران کند؛ اگر سوسیالیسم انقلاب را در مقابل ضدانقلاب به‌خلع سلاح، برانگیزی، و دعا کردن قیام نشوین و اداد سازد؛ اگر وابسته نظامی سوسیالیسم به‌راهنمایان ارتش ضدانقلاب برای دردم‌گوینان ارتش انقلاب مبدل گردد؛ اگر سوسیالیسم با وعده‌هایی که خود نیز نسبت به ریانگاران‌ها بودن آن‌ها و توقف دارد، انقلاب را گول بزند؛ اگر سوسیالیسم از احترام خویش سواستفاده کند و ملت‌ها را به تسلیم در برابر سیاست تقابلی خویش درباره همان مال زادار نماید؛ اگر سوسیالیسم هر وقت که دلی خواست و عشقش کشید کلاه‌ها و اسلحه‌های خود را از انقلاب بازستاند به‌سرزمین خویش ببرد؛ اگر سوسیالیسم به‌جای گسترش فرهنگی انسانی، اشاعه دهنده فرهنگی ضدانسانی و مبلغ نفرت از انسان و عشق به حیوان باشد، ... آری در چنین صورت‌هایی است که دیگر سوسیالیسمی در کار نخواهد بود. دیگر سوسیالیسم تولید خشکینده‌ای است که هیچ گونه‌جانی از اثر ناسیونالیسم در آن نیست. آری در چنین صورت‌هایی است که چنین سیاست و حکومتی، حکومت و سیاست سوسیالیستی - اثر ناسیونالیستی نمی‌باشد، بلکه ضدانقلابی، طمع‌کار، و استعمارگر خواهد بود که فقط سوسیالیسم را فرقه و سپس نفی می‌کند، همان‌گونه که امپریالیسم آزادی را پرچم بندگی قرار می‌دهد. و بدیهی است که با فرقه کردن سوسیالیسم، هیچ‌کس و هیچ رژیم سوسیالیستی نخواهد شد. اگر رژیمی همه این کارها را کرد و بازم خود را اثر ناسیونالیست خواند، در واقع حاشین و بی‌بی‌تمیز، شیخ‌بهرانی شده است که هیچ‌گونه عملی را باطل نکند؛ و شو نمی‌دانست.

سوسیالیسم خصوصاً در مواقعی که ملت‌ها از خود نماینده‌ای به

تکرار کنیم

چنان، موفق نمی‌گردانند، مجبور است و باید که با دولت‌های

ضدملی، روابط دیپلماتیک و اقتصادی و فرهنگی برقرار کند. اما نه برای این که بر طبق قراردادها و عهدنامه‌های مودت، حاصل از این ارتباط، نیت‌های ملی و مثبتی آن‌ها را کتبسته تعویل ضدانقلاب دهد و نه برای این که بر طبق عهدنامه‌های مودت، ناشی از این روابط، اصول خود را نشی کند و به‌یک‌باره دول را به‌جای ملل بنشانند و نه برای این که بین ملت اسیر و دولت زندانبان، نه ملت اسیر، بلکه دولت زندانبان را برگزیند. بلکه

به این دلیل که بتواند ضمن چنین روابطی به نیازمندی‌های اقتصادی و سیاسی خویش سرسورت بدهد؛ بلکه بدین دلیل که بدین وسیله بتواند در درون دولت‌ها تنوع کند، از چم و خم حرکات آنها و ارتباطاتشان با دیگران آگاه شود، به اوضاع و احوالشان پی ببرد، شبکه اطلاعاتی خود را گسترش دهد، در میان جناح‌های مسلط اجتماعی تشدید نفاق کند و از همه این طرق زیر بال ملتها را بگیرد؛ بلکه بدین دلیل که بدین وسیله با وارد شدن در کشور بتواند مسیری جهت ارتباط بیشتر و مستقیم‌تر با ملت تهیه ببیند و از این مسیر به نفس خفقان گرفته مردم مدد برساند؛ بلکه بدین دلیل که بدین وسیله بتواند دولت‌ها را به پلی برای رسیدن به ملتها مبدل کند و خانه سیاست خود را در آن طرف پل، و نه بر روی آن، برپا سازد. بالاخره این ارتباط نمی‌بایستی بدان صورت باشد که نتیجه آن قهراً اضافه شدن بر ضخامت و ارتفاع سد ضدانقلاب در مقابل توده باشد. بلکه بالعکس، این ارتباط می‌بایستی دارای آنچنان خاصیتی نیز باشد که از مزایای آن مردم بتوانند به جای خاموشی، به ناله، به جای ناله، به فریاد، به جای فریاد، به مشت، و به جای مشت به اسلحه برسند. و این در صورتی میسر خواهد بود که سوسیالیسم نیز هم‌چون امپریالیسم به سودجویی‌های آنی و به تجارت‌های پر بهره روز اقتداء نکند.

اگر قرار باشد که در روابط بین سوسیالیسم و دولت‌های ستم‌گر و ضدملی، سوسیالیسم «قبول» کند که «نیاید در مقابل دولت از هیچ‌یک از ازاهالی دفاع» کند، و به چنین تمهیدی نیز قاطعانه وفا کند، این دیگر نفی اصول است. کدام اصول؟ اصول سوسیالیسم. اصول اترناسیونالیسم. اصولی که سوسیالیسم با تکیه به آنها ملتها را در مقابل دولت‌ها به رسمیت می‌شناسد. و آبی به این که علاوه بر قبول عدم دفاع از هیچ‌یک از ازاهالی، مواد دیگری را نیز «قبول» کند که محتوی آن «تصفیه مسأله انقلاب» و «راحت کردن دولت از انقلابیون و عملیات آنها» بوده باشد. این دیگر، دگرگونی نجاست بار مشتمل‌کننده‌ای است که به نفی سوسیالیسم کشیده است.

سگی که در نمک زار نمک شده، مجدداً به سگ استحاله یافته است. چه استحاله نجسی!

با توجه به همه مطالب فوق، می‌دانیم که ملت ایران در زمان جنگل سرپا نماینده خود را معرفی کرده بود؛ جنگل و جنگل نیز تا آستانه اعلام حکومت موقتی انقلاب نیز پیش رفته بود. مهم‌تر از همه این که دولت شوروی نیز اصولاً ارتباطی با دولت مرکزی ایران نداشت که یا رشد نهضت انقلابی حتی مجبور به

جمهوری موقتی،
انقلاب جنگل
نماینده ملت
ایران است.

قطع آن شود ، بلکه از ابتدا با همین انقلاب بود که مرتبط شده بود . و از این مهم‌تر آن که حتی دولت شوروی خود در اعلام حکومت موقتی انقلابی ، جنگل را تشویق و راهنمایی کرده بود . لذا اگر شوروی خیلی خنیف‌تر از آن‌طور که ادعا می‌کرد ، یعنی تنها یک‌رنگ از اترناسیونالیسم درههٔ هیکلش وجود داشت ، هرگز بین رژیم فاسد و وابستهٔ مرکزی ، و جمهوری انقلابی جنگل ، جمهوری را رها نمی‌کرد و رژیم را در آغوش نمی‌گرفت . از کم‌بود مطلب و یا از روی پرگویی نبود که میرزا کوچک جنگلی در نامه‌ای که برای احسان‌الله‌خان و خالوقربان می‌نویسد ، یادآور می‌شود که :

حکومت سویت روسیه ، جمهوری ایران را به رسمیت نشناخت ، حتی جواب تلگراف را نیز نداد .

در واقع میرزا متحیر است از این که حکومتی را که خود شوروی در ایجاد آن به شدت سهیم بوده است ، خود به رسمیت نمی‌شناسد . و این قنبه در حقیقت جدا شدن از اصول بوده است . و این قنبه در حقیقت آغاز گزینش ضدانقلاب به جای انقلاب توسط شوروی بوده است . و میرزا متحیرتر می‌شود وقتی مشاهده می‌کند که حکومت کودتائی رشت : «آخر از همه به وسیلهٔ ابلاغیه ، الغاء جمهوریت» را اعلام می‌کند . چرا ؟ زیرا شوروی علناً بین انقلاب و ضدانقلاب ، با ضدانقلاب به وحدت رسیده بود .

اصول قبی می شوند و از آنجا که در یادداشت‌های شوروی ، و نیز در تمام مراحل انقلاب اکتبر ، شوروی‌ها پیوسته از بخشیدن تمام طلب‌های تزاری به ملت ایران ، دم می‌زدند و پیوسته اعلام می‌داشتند که حاضرند کلیهٔ اختیارات و توسعه‌طلبی‌های استعماری تزاری را در اختیار دولت ایران بگذارند ، این است که انقلاب جنگل که خود را نمایندهٔ ملت ایران می‌دانست (و شوروی‌ها نیز قبلاً به آن اذعان کرده بودند) به نمایندگی از طرف خلق ، به دست گرفتن کلیهٔ اختیاراتی را که شوروی‌ها وعدهٔ بازگشتی را به مردم ایران داده بودند ، (لااقل در حیطهٔ فرمانروائی جنگل) و نظیفه خویش تعیین می‌کند .

اما در واقع شوروی به جای نزدیکی بیشتر به انقلاب ایران ، پی‌درپی در روابط و پیوندهایش با دستگاه مرکزی فاسد ایران پیش می‌رفت . و از آنجا که می‌دانست می‌بایستی هرچه زودتر انقلاب را بیرون بکوشاند ضیافت این وحدت و همکاری با ضدانقلاب قربانی کند ،

۱ - سردار جنگل ص ۳۲۰

۲ - ، ، ، ص ۳۲۱

این است که پیوسته در اعمال انقلاب ، و از جمله در اقدامات جنگل که در جهت به دست گرفتن حقوقی از ملت که تزاریسیم تماچ کرده بود و اکنون دودست شوروی‌ها بود بافتاری می‌کرد ، اخلال می‌کرد . منتها در این زمینه نیز دولت آذربایجان را بلاگردان ساخته ، و به اسکورت مفاسد و سازش‌کاری‌های ضد اثر ناسیونالیستی خود مبدل کرده بود .

میرزا بالاخره در پاره وحدت و سمیپیت انقلابی شوروی دچار بازرهم تصور
توحشانی اریده آلیستی نیز بود . او نتوانسته بود با نااطمینت مابین عوالمف خود و سیاست جاری ، تضاد عملی و پردوامی را که برقرار بود ، دقیقاً و کلا حل کند . ولذا نسبت به اتحاد ، دوستی ، و همکاری انقلابی با شوروی نیز در حلقه همان توحشات ذهنی و مذهبی خویش تا حدود زیادی اسیر ماند .

در حالی که شوروی اخلاقیات اثر ناسیونالیستی را همین‌که بی‌سرته (۱) دید و همین که دوره‌ای فداکاری‌های جهانی را بدان وابسته یافت ، با پلیدانه‌ترین اخلاقیات شیطانی که همانا خیانت به انقلاب بوده باشد ، معاوضه می‌کرد ، میرزا همچنان اصرار داشت تضادی را که بین دولت‌های حاکم یا ملت‌های محکوم موجود است ، رفود شوروی‌ها نیز بدان و قرف قلبی و تاریخی داشتند ، مجدداً برای خود آن‌ها بازگر کند ، تا بلکه شوروی‌ها را نسبت به عدولشان از سنن و وعده‌ها را اصول انقلابیشان مشدار دهد .

میرزا می‌کوشید به شوروی‌ها بیاموزد که در شرایط قلبی ، ملت ایران نماینده امیل و حقیقی خود را در سپای انقلاب جنگل به جهانیان عرضه داشته است . و لذا شوروی‌ها با توجه به اثر ناسیونالیسم کارگی نمی‌بایستی با دولت ایران که منافع توده‌ها را در بازار سیاه ارتجاع - استعمار به فروش می‌رساند ، بدقیقاً ، بهترین سازش‌کاری‌ها و وحدت‌ها برسد . بلکه اگر وحدتی در ایران برقرار است ، وحدت اثر ناسیونالیسم کارگری با انقلاب جنگل است ، نه با رژیم منحط و وابسته حاکم .

اما دیگر شوروی به سورت دیگری فکر می‌کرد . او به سرعت راه خریش را در جهت خنثی‌سازی منافع انقلاب و در جهت خلاف اصول اثر ناسیونالیسم کارگی می‌پسود . و دلیر غم‌عمه تلاش‌های انقلاب ایران ، مطابق و مناسبتاً مودت مابین ایران و روسیه ، کلبه امتیازات تزاری در ایران را ، نه به انقلاب که ساینده حقیقی ملت ایران بود ، بلکه به

دولت ارتجاعی ایران
نمایند ملت ایران
می‌شود !

دولت خائن ایران واگذار کرد . و هرگز فراموش نمود که به کوری چشم انقلاب ایران در فصل دوازدهم عهدنامه مزبور اعلام دارد :

تمام امتیازات مذکوره را ، ام از آن که به موقع اجرا گذارده شده باشند و یا گذارده نشده باشند به دولت ایران که نمایندۀ ملت ایران است واگذار می نماید .

و بدین ترتیب معلوم ساخت که شوروی بین انقلاب و ضدانقلاب ، بین آن‌ها که برای حفظ حقوق ملت از یزماگری‌های استعمار - ارتجاع مبارزه می‌کنند ، با آن‌ها که ملت را در مسلخ استعمار - ارتجاع پوست می‌کنند ، کدامیک را و نمایندۀ ملت می‌داند: ضدانقلاب را ، استعمار را ، و ارتجاع را .
این است سیمای سیاسی شوروی ، آن هم در بجهت طراوت و شباب آن .

و آی که چه از آب
درخواستی آمد!

«چارلز دیکنس» نویسنده توانای انگلیس در کتاب «آرزوهای بزرگ» خود ، وقتی که دوفتر زندانی منلوک زنجیر بسته را از زندان فراری می‌دهد و در میان گنداب‌ها و قیرها و باتلاقی‌ها مخفی می‌کند ، وقتی که وپیپ ، کوچولو را سحرگهان برای دفن به سرماز مادرش به سوی کورستان می‌فرستد ، آن‌گاه وپیپ را با آن دوزندانی نکبتیاز و معرور بر خورد می‌دهد و زندانیان او را می‌گیرند و پس از پاره‌ای سحنه‌ها بالاخره از وی می‌خواهند که چون منزلی نزدیک است قدری نان و غذا برای آن‌ها بیاورد . و پیپ هم قول می‌دهد که با همه خطرات قلبی ، معیناً تقاضای آن بینوایان گرسنه را عملی کند . و عملی هم می‌کند . آن‌گاه هنگامی که پیپ کوچولو با هزاران ترس و دلهره غذایی را به آن‌ها می‌رساند ، یکی از آنان از او می‌پرسد .

– نکته به کسی گفته باشی که دنبالت بیاد ؟

– نه

– خوب ، باور می‌کنم ، (اما ای بیچه) اگر در این سن وسالت آدم بیچاره و فلک‌زده‌ای مثل من را که داره توی زباله‌ها جون می‌کنه لوبدی ، آن وقت آیم پست و بی‌رحمی هستی ؟ (و آن وقت اگر بزرگ بشی چندری شرف و رذل که از آب درخواستی آمد !)

۱ - جزوه شماره ۲ مجموعه قراردادها - وزارت امور خارجه - تهران ۱۳۳۸ ص ۸۸

۲ - آرزوهای بزرگ - ترجمه ، ابراهیم یونسی - مرداد ۱۳۳۸ ص ۲۰

و جداً هم وقتی در نظر گرفته شود که شوروی در آن برو بروی شباب انقلابی این سان خائن و پست بود ، به انقلاب سربزه زده و جام و دکای خود را به سلامتی ضد انقلاب نوشیده است ، آن گاه می توان فهمید که چرا اکنون چنین سیمای تنگین و پلیدی را در سیاست جهانی ، از خاورمیانه و خاور دور گرفته ، تا آفریقا و آمریکای لاتین و غیره پیدا کرده است .

سیاست شتر مرغ
ولی فقره چهارم اقتادات اعتراض آمیز میرزا ، چه چیزها را
می رساند ؟

وقتی که میرزا با تراکت جاری در مکاتبات سیاسی و پاره ای تصورات ناشی از باور به سیمیت انقلابی رهبری شوروی ، معیناً از بیان حقیقت طنز نمی رود و رسماً می نویسد که « یوکف که (علیه تانکی های صحیح انقلاب دست به اقدامات منهدم کننده ای می زند) گاهی خود را نماینده روسیه و زمانی نماینده کمیته عدالت معرفی می نماید . » در واقع چه چیز را می خواهد بگوید ؟ در واقع می خواهد رسماً از خیانت های وی و شاید هم سیاست های وی پرده بردارد . میرزا می خواهد بگوید که چگونه نمایندگان شوروی که مستقیماً خلاف مصالح خلق ایران توطئه می چینند ، هنگامی که علیه حرکات بی رویه و ضد انقلابی شان مورد بازخواست قرار می گیرند و به آن ها ایراد می شود که بنا به قرارداد مابین انقلاب ایران و شوروی شما حق ندارید که در امور داخلی انقلاب دخالت کنید ، فوراً به این ریسمان که نماینده حزب عدالت و نیروهای داخلی میباشند ، آویزان می شوند و به آن طرف استدلال تاب می خورند . و به عکس ، همین که گفته می شود که خوب ، اگر شما خود را در زمره نیروهای داخلی می دانید ، پس به خاطر اعمال ضد تشکیلاتی و خود سرانه تان می بایستی محاکمه شوید ، و یا فلان و بهمان مسئولیت را به عهده بگیرید و پاسخ گوی مسئولیت های خویشتان باشید ، مجدداً به همان ریسمان کذائی می چسبند و به این طرف دره استدلال که نماینده شوروی می باشند تاب می خورند و اعلام می دارند که از مسئولیت مبری هستند .

از این آکر باسی چه نتیجه ای به دست می آید ؟ این که طرف به ناصواب بودن و ناصحیح بودن اعمال خویش واقف است . و لذا چون به حساب مأموریتی که دارد ، خود را موظف به انجام آن کارها می داند ، پس هر یار برای این که بتواند خود را از دام حریف نجات بخشد ، پرچم مخصوصی را بالای سر خود بلند می کند و خود را در امان اعلام می دارد . بی گفتگوست که این گونه حرکات را فقط فرهنگ امپریالیسم که همه چیز را در جهت غارت ملت ها موجه تلقی می کند ، می تواند تجویز نماید . هر چند هم سوسیالیسم و اتتر ناسیونالیسم هر عملی را برای رسیدن به هدف خود مجاز بدانند ، معیناً آنچه بدیهی است این است که

چنین هدفی هرگز نمی‌بایستی نابودی این یا آن نهضت انقلابی و پراکندگی این یا آن این جبهه ضد استعماری، به خاطر لاس زدن با استعمار، و سیب و گلابی ملت‌ها را با امپریالیسم به ایش کشیدن بوده باشد. اگر دولتی سوسیالیستی برای خود چنین هدفی را تعیین کند، در واقع فراموش کرده است که کلمه «ناسیونال» را در ابتدای نام خویش اضافه نماید^۱.

بی‌شبهه وقتی که میرزا فریاد خود را اذست مهاجرین روسی- ایرانی‌ای بلند می‌کند که می‌خواهند زمام امور نهضت و ملت ایران را در دست بگیرند، و حال آن‌که «از اخلاق و عادات ملت ایران بی‌اطلاعند»، در واقع نه تنها اذیک و اقامیت روز که به شدت دست به گریبانش بوده است صحبت می‌کند، بلکه همچنین حقیقتی

هر نهضتی می‌بایستی
خود مستقلاً در باره
مبارزات خویش
تصمیم بگیرد.

را بیان می‌دارد که «انترناسیونالیسم» قبل از هر چیز فقط بر مبنای آن می‌تواند در صحنه عمل به پیروزی نزدیک شود و بالاخره پیروزی را تصاحب کند؛ بلکه همچنین حقیقتی را بیان می‌کند که «استعمار» را قبل از هر چیز بر بنیاد آن است که می‌شود در این یا آن سرزمین شقه شقه کرد و به دروازه‌های کشور جهت تقویت قدرت ضد استعماری دیگران و آسایش نیروهای منطقه‌ای و جهانی استعمار آویزان نمود. آن حقیقت چیست؟ آن حقیقت این است که هر نهضتی از لحاظ درونی در تعیین خط مثنی‌ها، تاکتیک‌ها، و شیوه‌های مبارزه خود علیه امپریالیسم و علیه ارتجاع آزاد باشد. زیرا سلاطین داورترین افراد جهت تشخیص اوضاع سیاسی و انقلابی یک ملت، قبل از سایر ملل، خود همان ملت است. کدام افراد؟ همان افرادی که نمایندگی عملی ملت را در چارچوب حزب و سازمانی انقلابی، و با نهضتی ضد استعماری و دموکراتیک عهده‌دار شده‌اند، نه آن‌ها که در خارج از این ملت قرار دارند، ولو این که به واقع دل‌سوز و علاقمند به آزادی آن ملت نیز بوده باشند. این دل‌سوزی و علاقه اگر عاقلانه و مبتنی بر اصول و پایه‌ای است، فقط از یک طریق، آری فقط از یک طریق است که می‌تواند تجلی کند؛ حلوه‌گری این مهربانی‌ها تنها از یک راه مؤید اسالت محبت‌هاست، و آن کمک جدی بدون قید و شرط و بی‌دریغ به آن نهضت و خصوصاً بر مبنای نقاشی‌های آن نهضت می‌باشد. حتی این نهضت داخلی است که با درخواست این یا آن همکاری و این یا آن کمک، می‌بایستی در واقع به‌هادی کشور خارجی‌ای که مدعی حمایت از هر گونه جنبش ضد استعماری و ترقی خواهانه است درآید، نه به عکس.

۱- «پیشرو حزب ناسیونال آلمان به دلالتی خود را «ناسیونال» سوسیالیست» معرفی می‌کردند.

کشورهائی که مدعی اجرای سیاسی اترناسیونالیستی در روابط خویش با همه ملت‌ها و دولت‌های جهان می‌باشند ، ضمناً با کف توطئه‌های امپریالیسم و استعمار ، و آگاهی‌دادن ملت‌ها و نهضت‌ها از سببهائی که علیه‌شان صورت می‌گیرد ، می‌توانند به انقلابات و جنبش‌های درونی کشورها کمک برسانند ، نه با دخالت در امور داخلی آنها ، نه با تعیین خطمشی برای آنها ، نه با دستور صادر کردن برای آنها هر گونه روشی خلاف این گونه اصول ، به بهانه اترناسیونالیسم و برادری ملل ، در واقع نقی احوت و نقی اترناسیونالیسم خواهد بود. اما شوروی چه کرد ؟

عده‌ای بدون تجربیات درونی ، بنا به دستور کشوری که به ناحق خود را ستاد کارگران جهان معرفی می‌کرد ، برخاسته‌اند و آمده‌اند به درون ایران ، و حالا به جای این که لاقل تا مدت‌ها از عوامل و انقلابیون داخلی تجربه و دانش انقلابی - اجتماعی بیاموزند ، به یک باره می‌خواهند یا ژست و افاده خود را به سروری آنها برسانند و برای آنها تمیین تکلیف کنند. بی‌چینائی را بنگر : نه تنها خود را در میراث انقلابی نهضت و همه آن‌هائی که سیمانه و با هزاران درد و مشقت بر بنیاد شرافت و عشق به مردم و آزادی خلق پیکار کرده‌اند ، شریک می‌سازند ، بلکه اصولاً جمع‌کنندگان این ثروت انقلابی و ضد استعماری را نیز و آلت دست سرمایه‌داری ، و بیگانه معرفی می‌کنند .

ای بی‌شرمی تو مربوط به چه طبقه‌ای هستی ؟!

هشدارها

این‌ها با این حرکات خود چه می‌کنند؟ عملاً قواء نظامی انگلیس را تقویت می‌نمایند .، این است واقعیتی که میرزا با الهام از آن بزرگترین پیشوای انقلاب و دولت شوروی را هشدار می‌دهد . هشدار می‌دهد که چگونه نمایندگان شوروی ، توود را از انقلاب جدا می‌سازند و انقلاب را در برابر ضربات خشم زخم‌پذیر می‌کنند ! هشدار می‌دهد که چگونه تجاوز شوروی از قراردادی که در همان نخستین مراحل روابط انقلاب ایران و شوروی بین طرفین بسته شد ، باعث شده است که دیگر مردم انقلاب را از آن خود ندانند و در جنگ میان انقلاب و ضد انقلاب لاقل بی‌تفاوت گردند؛ و از این بالاتر ، هشدار می‌دهد که به علت پروپاگاندهای بی‌حساب درباره مسائل که فضا را گنجهایش ذهنی مردم به شدت خارج است ، حتی واهالی گیلان که تاجندی پیش حاضر بودند خود را به آب و آتش بزنند (تا انقلاب را به پیروزی برسانند ، دیگر) اظهار تنفر نموده و حتی حاضر شده‌اند به ضد انقلاب اقدام کنند) ؛ و هشدار می‌دهد که همه این نتایج ناشی از رفتار مأمورین و رفقای شامت ، یعنی آن‌ها که و از اخلاق و عادات ملت ایران بی‌اطلاعند .

و مهیذا فراموش نمی‌کند و همان‌جا یاد آور می‌شود که آزادی عقیده ، آزادی فکر ، آزادی فرقی سیاسی ، و آزادی تبلیغات ، این‌ها هستند آنچه و ممالک آزاده می‌بایستی محترم بدارند ، و طبیعاً من نیز در اصول به‌چنین مفاهیمی اعتقاد دارم ، احترام می‌گذارم ، و در راه تحصیلشان مبارزه می‌کنم . ولی احزاب و اندیشه‌ها نیز برای این که بتوانند به مقاصد و هدف‌های خود برسند لازم است شیوه‌ها و تاکتیک‌هایی را برای نظریات خود در نظر بگیرند . می‌بایستی قدم به‌قدم پیش روند . اگر اظهار این یا آن نظر ، و بیان این یا آن فکر صلا باعث جدائی جریان از توده شود و نهجت را در زیر جنگال استعمار بی‌پناه سازد ، آن وقت حتی بی‌آن که قرظینه‌ای نیز برای آن افکار از خارج تعیین کرده باشند ، خود آن بشارت‌دهندگان و احزاب می‌بایستی آن قرظینه را به‌وجود آورند . و اگر به‌وجود نیآورند ، آنگاه نباید انتظار اتفاق و همکاری از کسانی را داشته باشند که به‌غلط بودن شیوه‌هایشان اعتقاد یافته‌اند . و بدیخانه دبرنامه‌ای که ، ابوکف‌ها و همپالکی‌هایش در ایران پرو پا کاند می‌کنند ، علیرغم تمایلات مردم است ، تنها تأثیرش جلوگیری از پیشرفت انقلاب و تقویت ضدانقلاب است .

مسلماً حتی اگر هم در درون نهجت انقلابی ایران عناصر و یا جناح‌هایی یافت نمی‌شدند که شوروی‌ها را نسبت به تندروی‌های مأمورین‌شان هشدار دهند؛ و همچنین اگر کسانی پیدا نمی‌شدند که مأمورین شوروی را نسبت به این اصل متوجه کنند که چون دهان باز شد ، ضرورتاً نباید هرچه که در دل‌جای دارد از آن بیرون بریزد ، بازم این وظیفه خود آنها بود که برنامه و تبلیغات خود را مبنای ارزیابی شرایط عینی مبارزه و اجتماع تنظیم کنند . اما آنها نه تنها به وظائف خود توجه و عمل نکردند ، بلکه هر اندازه هم که عناصر شریف و جناح آب‌دیده انقلاب آنها را راهنمایی و هدایت کردند مهیذا هرگز به زیربار نرفتند . چرا ؟ آیا اشتباه کردند ؟ آیا ضمن داشتن همه‌گونه صمیمیت و علاقه‌ای معذالک باز هم نتوانستند با ارزیابی صحیح مواضع و امکانات و شرایط عینی جامعه ، انقلاب و راه درست را پیش گیرند ؟ یا این که نه ، اشتباه نکردند ، بلکه خیانت کردند ، و با تکیه بر وظایف و برنامه‌هایی که از قبل تعیین شده بود دست به چنین حرکات هلاکت باری زدند ؟

به طور کلی از دستورالعمل‌های انقلابی یکی هم این است که وقتی نیروهای حرفه‌ای انقلاب می‌خواهند وارد منطقه میبانی شوند که

معتمدین محلی

آن منطقه‌دارای متمدن و یا متمدنی محلی است که مردم نسبت به آنها احترام می‌گذارند و آنها نیز به‌سهم و شعور خویش برای مردم فعالیت می‌کنند، واجب است که نیروهای حرفه‌ای انقلاب به‌درستی و باهوشیاری تمام، حرمت آن‌ها را نگاه دارند، و خصوصاً با آن عناصر تماس بگیرند (حتی در بسیاری موارد پیش از مهاجمه) و از آن‌ها راهنمایی بخواهند و به آنها امکانات بیشتری برای کمک بیشتر به توده‌های تحت نظرشان بدهند. و از این بالاتر؛ نیروهای انقلابی موظفند برای آشنا شدن با روحیات، خصائص، آداب، و تمایلات مردم آن منطقه از این‌گونه عناصر درس بیاموزند و متقابلاً با دانش انقلابی خویش به‌رشد اندیشه و بینش متمدین مزبور کمک‌کنند.

هیچ‌واحد، هیچ‌نیرو، و یا هیچ حزب انقلابی و پیش‌قراولی نمی‌تواند به‌یک باره از آسمان‌ها نازل شود و با توده‌ها تماسی بگیرد، تا ضمن این تماس‌ها اعتماد مردم را به خود جلب کند، تا بدین وسیله انقلاب را توده‌ای نماید، مگر این‌که از اهرم متمدین محلی استفاده ببرد.

لازم به تشریح نیست، در صورتی که این متمدین خود تمایلات شورانگیزی نیست به انقلاب داشته باشند، وظیفه انقلابیون حرفه‌ای تاجه‌اندازه ظریف‌تر و در عین حال روشن‌تر می‌شود. و هیچ‌گونه توضیحی لازم ندارد که اگر انقلابیون حرفه‌ای اصولاً خود همین متمدین محلی باشند و عناصر و نیروهای از خارج وارد آن منطقه شوند، تاجه‌اندازه می‌بایستی به آنها حرمت بگذارند و از تجریبات و هشدارهایشان مستفین گردند.

اما شوری‌ها چه کردند؟ درست علیرغم همه این اصول و دستورالعمل‌ها، در برابر رهبری انقلاب ایستادند و با ایستادگی در مقابل محبوب‌ترین و مورد اعتمادترین عنصر انقلاب و خلق، انقلاب را به نابودی کشاندند.

تمام احزاب انقلابی و هوشیار، پیوسته به کادرها و افراد خود هشدار و دستور می‌دهند که از متمدین توده‌ای آموزش بگیرند، به آنها احترام بگذارند، در مقابل مردم از آنها بخوبی یاد کنند، و حتی اگر سخنان نادرستی هم گفتند، بی‌محابا به مقابله برنخیزند و خصوصاً در برابر مردم آنها را خیط نکنند، بلکه به‌عکس تا آن‌جا پیش روند که چنین تصور شود که نیروهای انقلاب حتی در زیر فرمان آن‌ها قرار گرفته‌است، بدین معنی که گویا انقلاب به‌هیچ‌وجه وظیفه‌ای در جهت قبضه کردن امور و خارج کردن کارها از دست این عناصر مورد اعتماد خلق، برای خود تنظیم نکرده‌است.

این دستورالعمل احزاب انقلابی داخلی است. یعنی احزابی که به‌درستی اوضاع و احوال جامعه خود را بررسی کرده‌اند؛ یعنی احزابی که خود بومی می‌باشند؛ یعنی احزابی که خود

پیشتر اولی خلق را به عهد دارند؛ یعنی احزابی که با دقت و فراست، و همچنین از نزدیک و با وساطتی علمی توده را شناخته‌اند و از کم و کیف، از خصائص و روحیاتش باخبرند. ولی حضرات شوروی‌ها از آنجا که خود را خیلی زود مافوق احزاب و نیروهای داخلی تصور کردند، لذا خیلی زود این لوجه‌های انقلابی را سائیدند و به جای آنها نعامت همه احزاب و نیروهای انقلابی و همه ملل و طبقات انقلابی را برای خود حاکم کردند.

ای اربابان انقلاب!

سپیل از شمال
و اما آخرین هشدار می‌دهد که میرزا به لنین می‌دهد خطر مرگ آفرین و نابود کننده سبیلی است که نه از جنوب، بلکه از شمال انقلاب را تهدید می‌کند. میرزا به روشنی یاد آور می‌شود که این بار خطر نه از طرف بریتانیا و ارتجاع، و نه از طرف دولت تزاری و ارتجاع، بلکه از طرف دولت شوروی است که انقلاب را تهدید می‌کند. آیا میرزا نمی‌دانست که این بار چه تثلیث تنگینی برای انهدام و انحلال انقلاب به وجود آمده است؟

شوروی - ارتجاع - انگلیس.

رفع مسئولیت
میرزا قاطعانه اعلام می‌دارد: هر چند که او و یارانش ضمن مشقات و جان فشانی‌های بسیار بنیاد نهضت انقلابی ایران را چیده‌اند، و هر چند که او و یارانش ضمن پیکارها و از خود گذشتگی‌های فراوان و قدم اول را برای آزادی ایران، برداشته‌اند و طبیعتاً مسئولیت نیک و بد این دوره را به عهده می‌گیرند، ولی از این پس، از این پس که دخالت‌های شوروی بدون هیچ گونه دلیل موجه و قابل گذشتی عرصه را به شدت تنگ کرده است، به عنوان یک عمل تاکتیکی کنار می‌کشند و مسئولیت پیش آمده‌های آینده و کارهای حال را، چه خوب و چه بد، به هر کیفیت، به عهده شوروی می‌گذارند.

میرزا فراموش نمی‌کند که قاطعیت انقلابی خود را در زعمین رسوائی شوروی، حتی با کلماتی نزاکت‌بار و آرام هم که شده، نشان ندهد. و درست به همین مناسبت است که همین‌جا اضافه می‌کند: و خطر از جانب دیگر به ما روی آورده است. کدام‌جا نپ؛ اتحاد شوروی.

انقلاب در اتحاد شوروی استحاله می‌یابد!

نطفه لوث شدن اکتبر در روسیه است که سیمای خود را در ایران به صورت شد انقلاب

نشان می‌دهد.

جهت استحاله نفرت انگیزی!

انقلاب استقلال میرزا در این مکاتبه ، و در این جایز همچنان از استقلال و آزادی
طلبانه ! ملت ایران بدون کمترین تردیدی دفاع می‌کند و همچنان به -
جائی که از اشغال در هشتی جریان داشت ، وفاداری خود را ابراز می‌دارد . میرزا که هدف
انقلاب را استقلال ایران و قطع هر گونه دخالت خارجی در امور داخلی کشور میدانست ،
در مقابل دخالت‌های شوروی و نمایندگانش رسماً به لنین می‌نویسد :

اگر از مداخله (هر) خارجی در امور داخلی جلوگیری نشود ،
معمولاً این است که هیچ وقت به مقصود نرسیده ایم .
زیرا مقصود از انقلاب ایران ، نه جانشین کردن دخالت این بیگانه به جای آن
بیگانه ، بلکه ریشه کن کردن تجاوزات و دخالت‌های هر بیگانه‌ای در امور داخلی ایران
بوده است . و اکنون شوروی نه تنها همچون هر بیگانه و امپریالیستی دخالت در امور داخلی
ایران ، بلکه حتی دخالت در امور داخلی خود انقلاب را که برای دفاع از استقلال و آزادی
ایران و دشمنی با اجنبیان توسعه طلب دخالت جو قیام کرده است . در سر لوجه اقدامات و حرکات
خویش قرار داده است . این است که ما و کلیه میهن پرستان ایران نمی‌توانیم زیر بار این گونه
تجاوزات برویم .

آیا شوروی می‌خواهد
جانشین ترازیسم
شود؟
و درست در همین جاست که باطرافت : به‌یادمانده‌ای اضافه
می‌کند:

به جای مداخله یک دولت خارجی که تاکنون وجود داشت ، مداخله
دولت خارجی دیگری شروع شده است .

کدام دولت خارجی جدید مداخلات خود را به جانشینی مداخلات خارجی قبلی آورده است؟
دولت شوروی ؛ آن دولت خارجی دیگری که قبلاً مداخله می‌کرده است که بود؟ آیا مقصود
میرزا دولت بریتانیاست؟ مسلماً نه! زیرا به طوری که مفهوم می‌شود دولت خارجی جدید در
واقع به جای دولت خارجی ای مداخله می‌کند که فعلاً مداخلاتش به پایان رسیده است . و چنانچه
می‌دانیم دولت بریتانیا هرگز دخالت‌هایش خاتمه نیافته است و همچنان به مداخلات خود در سراسر

شئون اجتماعی ایران ادامه می‌دهد. و تنها يك دولت خارجی بوده است که تجاوزات و مداخلاتش به پایان رسیده بود: دولت تزاری روسیه. و اکنون با ناپودی دولت مزبور، حکومت به دست شوروی‌ها افتاده است. و این دولت شوروی، همان دولت خارجی جدیدی است که مداخلات خود را به جای مداخلات دولت تزاری که اکنون دیگر وجود ندارد، به ملت ایران و به انقلاب ضد استعماری خلق ایران تحمیل می‌کند.

میرزا بدین ترتیب ظریف و ماهرانه چه چیز را برای پیشوای شوروی تشریح می‌کند؟ میرزا می‌گوید: دولت جدید روسیه، هر چه برای مردم روسیه و هر چه برای سایر ملل جهان به ارمغان آورده باشد، بالاخره آنچه محرز است این است که برای ملت ایران هیچ چیز جز همان سیاست مداخله‌گرانه و ضد انقلابی تزاری همراه نیاورده است. این حشداى است به تو ای لنین که عمری را در راه دفاع نلسفی و تئوریک و مبارزات سیاسی و انقلابی از اترناسیونالیسم کارگری و برادری ملل صرف کرده‌ای. ای لنین: برادری و دوستی دولت شوروی با انقلاب ایران به آنجا کشیده است که انقلاب به صدای بلند فریاد برداشته است:

خداوند! مرا از شر دوستانم حفظ کن، من خود از صدها دشمنانم

برمی‌آیم.

میرزا معال نمی‌کند و برای این که نشان دهد که تسلیم شدن، سکوت کردن، و قبول کردن مداخلات شوروی برای وی، و برای کلیه انقلابیون امیل ایران به چه معنی است، فوراً اضافه می‌کند:

مانندى توانیم اقتضادات انقلابی خود را که ملی چهارده سال کوشش و

فداکاری به دست آورده‌ایم، يك باره معتر کنیم و به حقوق ملت ایران

خیانت ورزیم.

یعنی چه؟ یعنی اینکه مداخلات شوروی در حقیقت به زیان حقوق ملت ایران می‌باشد. و آنکه پس از سال‌ها جان‌بازی و میاژ، افتخاراتمان را همانا دفاع از حقوق مردم مفلوک این سرزمین تشکیل می‌دهد، نمی‌توانیم یا تسلیم شدن و عسای دست مداخله‌گران شدن، به همه آرماتان‌ها و به همه حشوق خود که چیزی جز آزادی و استقلال ملت ایران نیست، خیانت کنیم. تسلیم در برابر مداخلات تجاوزگرانه بیگانگان، خیانت به مصالح خلق ایران، و مغایر آمال هر انقلابی شرافتمند و جان‌بازی است. حتی اگر این بیگانه با لباس سرخ و با شمار برادری ملل مزین شده باشد.

1 - این جمله را از روی حافظه نوشته‌ام. فکر می‌کنم که از وائر باشد. ولی از آنجا که به ضف حافظه‌ام مقوم، اطمینانی نمی‌دهم.

بالاخره میرزا خارج شدن خود را از دشت و پناه بردن مجددش را به جنکل، رسماً اعلام می‌دارد. سپس چهارقره پیشنهاد نیز برای عادی کردن روابط و انقلاب و دولت شوروی ارائه می‌دهد:

من اکنون دشت را ترك کرده، به پناهگاه سابقم و جنکل رفته‌ام. و در آنجا به انتظار جواب موافق نسبت به نظریات زیر خواهم نشست.

۱- عملی ساختن قول نمایندگان روسیه سویتی که به ملت آزاد ایران بر طبق یادداشت رفیق چیچرین.

۲- شناختن اختیارات جمهوری ایران، چنانچه شوروی عملیات فرقه اشتراکی را تأیید می‌کند، در آن صورت لازم می‌آید در برنامه کار بر طبق شرایط سیاسی ایران و ممالک مشرق تجدیدنظر نمود.

۳- رد اموال و دارائی اتباع ایران که در آذربایجان سویتی مصادره شده.

۴- احضار ابوکف و اعزام مجدد رفیق کازانف. زیرا وجود شخص اخیر از نظر تخمین نظامی کمال اهمیت را حائز است. و عملیات درخشانش این ضرورت را به وجود آورده است.

به زودی که ملاحظه می‌شود، در پیشنهادات فعلی میرزا هیچ گونه تقاضای مساوی و برابری جدیدی گنجانیده نشده است. جملگی عبارتند از محترم داشتن «قول»هایی که از ابتدا داده شده‌اند، و رعایت مفاد و اسولسی که «نمایندگان» خود شوروی از ابتدا امضاء کرده‌اند. بدیهی است علت این امر آن است که همه خواسته‌های جنکل از شوروی عبارت بوده است از حفظ استقلال و آزادی انقلاب، احترام به اختیارات حکومت موقتی انقلاب، عدم مداخله در امور داخلی انقلاب، سازش نکردن با ارتجاع حاکم بر ایران... دادن کمک‌های مختلف ممکن به انقلاب، و جایجا کردن افراد روسی، آن هم نه خودسرانه، بلکه بنا به درخواست رسمی انقلاب.

به نظر می‌رسد که سراحت و روشنی مفاد فوق، باب هرگونه تحلیلی را ببندد. و خصوصاً با توجه به این که نکات مستفرد درخواست‌های مزبور قبلاً به صور مختلف مورد بحث واقع شده است و قبلاً به امضای نمایندگان شوروی نیز رسیده است، لذا بررسی مجدد آن‌ها ضرورتی ندارد و مناسب‌تر است که به بقیه نامه بپردازیم.

بازهم تصور میرزاناامه خود را به لنین چنین ادامه می‌دهد :

بالاخره دقت شمارا دريك مسأله ديگر جلب، و می‌گویم
که ملت ایران از مأمورین دولت تعدیات فراوان دیده و از
آنها بیزارند. ممکن است تسلط شاه محو شود، ولی غیرممکن
است بتوان احساسات ایرانی را خفه کرد. تاریخ نشان می‌دهد که
چندبار سیاست دول بیگانه در کشورمان نفوذ کرد، اما همین که خواستند
احساسات ملی و آزادمنشی ایرانی را منکوب کنند، مساعیشان عقیم ماند.
اکنون که ملت ایران به خوبی لذت آزادی را درک کرده، دور ساختنش از
این نعمت غیرقابل تصور است.

قسمت اول مطالب فوقی نشان می‌دهد که هنوز میرزا به درستی ارزیابی که شوروی
در ایران تعقیب می‌کرده، آگاهی نیافته است. به طوری که تجسم این که شوروی در حال
سازشکاری ضد انقلابی و انقلاب براندازی با ارتجاع - استعمار بوده است، دزدان میرزا
شکل منظم، قطعی و روشنی نگرفته است. میرزا ضمناً خیال می‌کرده است که کودتاچیان
(چه شوروی و چه عمله اکراه اش) علاقمندان علیه تسلط دولت مرکزی و تجاوزات استعمار
انگلیس پیگار می‌کنند، منتها چون خط مشی، جهان بینی، و دید اجتماعیشان با جنگل مغایر
است، کار انقلاب و کودتا بدین جا کشیده است. درحالی که حوادث و عملیاتی که علیه وحدت
انقلاب، علیه قراردادهای منتهه بین انقلاب و شوروی، و علیه زندگی و آزادی رهبری
هوشیار و اسیل جنگل از طرف شوروی صورت می‌گرفته است، همگی در آخرین تحلیل
همان جانی را داشته‌اند که مسبو روتشین آن را به عنوان «تصفیه جنگل» نام گذاری کرد،
نداختن سلبه در چگونگی سلطه انقلابی و انهدام نهائی خصم.

مهفدا ضمن چنین تصوراتی و علیرغم همه حیاهوهای که شوروی
علیه تعدیات تزاری به پا ساخته بود؛ و همچنین علیرغم این که
شوروی دائماً فریاد الناء هر گونه قرارداد يك جانبی تزاری را
که با دولت‌های مترجع و وابسته ایران بسته شده بود، بلند می‌کرد؛ و علیرغم ادامه
هجوم‌های سنگین تبلیغاتی‌ای که شوروی جهت بنیان گذاری يك سیاست اثر ناسیونالیستی،
که محتوی آن روابط برادرانه و مساوی با کلیه ملل عالم و از جمله ملت ایران بود، می‌کرد،
یعنی در بروی دوران انقلاب شوروی و در همان زمان‌ها که خون زحمتکشانش، کارگران،
سربازان، دهقانان و روشنفکران انقلابی خلق روس که علیه هر گونه استعمار انسان از انسان

وعلیه هرگونه تمدی جمعی برجسته دیگر، بر سرزمین‌های سرد شوروی هنوز کاملاً نمانیده بود، میرزا با ندائی صاف که قریب پنجاه سال بعد از بلای همه عاقدارهای ناهنجار کلاغان شوروی ملین خود را به گوش‌ها رسانید، به بزرگ‌ترین رهبر شوروی یاد آور شد:

من به وسیلهٔ این نامه، رؤساء ملت آزاد روسیه را مخاطب قرار داده، از آن‌ها می‌خواهم که به آثار عظام و تمدنات دولت جبار تزاری که هر روز نت به نحوی به وسیلهٔ تمالشی جلو گرفته، خط پتالان بکشند و تیر ابراهای مخصوصه را لغو، و لشویشان را نیک‌باز اعلام نمایند.

این سخنان چه چیز را میرسانند؟ می‌رسانند که هنوز خط جلالی بر منالیم و تمدنات رژیم تزاری به ایران کشیده نشده است؛ می‌رسانند که هنوز زمان قراردادها که بعنوان اسارت ملت در معدنات ایران و درهم شکستن نهضت‌های ملی و داخلی است، به قوت خود باقی است؛ می‌رسانند که هنوز زمان جنابان لیاخوف‌ها و شاپال‌ها، منتها تحت نام حضراتی چون ابو کنگ‌ها و مدیوانی‌ها و روشین‌ها و ظائف ضد انقلابی خود را انحصار می‌دهند؛ می‌رسانند که هنوز بی‌احترامی نسبت به حقوق خلق و زیر پا گذاشتن قراردادهائی که قبلاً به امضاء رسیده است و توطئه علیه وحدت انقلاب، مقام ارجمند خود را در سیاست دولت جدید روسیه نیز حفظ کرده است؛ می‌رسانند که هنوز نه تساوی مال، بلکه عدم تساوی سل، این است عینکی که از تزاریم به سیاست خارجی شوروی به ارث رسیده است؛ و می‌رسانند که هنوز علیرغم همهٔ حرف‌ها و جنجال‌هایی که نسبت به لغو کلیهٔ قراردادهای نامتساوی تزار - شاه که علیه ملت ایران بسته شده است، این قراردادهای منحوسه همچنان جان‌گداز و توانا به عمر خود ادامه می‌دهند و در عمل لغو نشده‌اند. زیرا مادام که مداخله در امور داخلی ایران و انقلاب ایران، این است سیاست خارجی شوروی، به هیچ وجه نمی‌توان باورد داشت که شوروی جان تزاریم را گرفته باشد؛ زیرا مادام که سازشکاری با دولت ارتجاعی - وابستهٔ ایران و جدائی از ملت و نمایندگان انقلابی آن، این است خط مشی دیپلماسی شوروی، در این صورت ابلهانه است اگر تصور کنیم که شوروی تزاریم را معدوم کرده است.

بالاخره میرزامن تمارقات و نزاکت‌های دیپلماتیک، یکبار دیگر همان تصورات ساده لوحانهٔ خود را نسبت به صمیمیت انقلابی دولت

تعارف و تغایر

شوروی این‌طور تکرار می‌کند:

من و رفقای اطمینان کامل داریم که ملت آزاد روسیه، به تمام ملت‌های خواهان آزادی کمک لازم خواهد نمود، تا به ضد دشمن مشترکشان

قیام کنند. و انتظار آن را داریم که افراد ناسالمی را که با تانک‌های ناصواب، از آزادی ملت ایران جلو گیری می‌کنند، از صحنه انقلاب دور سازند.

نکته جالب اینجاست که این‌بار میرزا نسبت به سلامت افراد مورد نظر اعلام شک می‌کند و رسماً حرکات آن‌ها را در زمره اقداماتی قلمداد می‌نماید که باز آزادی ملت ایران جلو گیری می‌کنند.

بی‌شبهه این قسمت اخیر، با آن قسمت از نامه مورد بحث (اگر تفسیر ماسحیح باشد) که ضمن توجه به اقدامات کودتاجیان، محو تسلط شاه را محتمل می‌دانست مفایرت دارد. اگر ما در برداشت‌های خود اشتباه نکرده باشیم، می‌بایستی این تفایر را مبتنی بر تردیدها و حتی ناپختگی‌های ذهنی همه انقلابیون و منجمله میرزا دانست که بیش و جهان‌بینی دقیقی برای یک ارزیابی قطعی و یک‌جانبه نداشتند. این هدف که خصوصاً از خصائص خرده بورژوازی است، اگر نگوییم دسراسر، لاجرم بایستی بگویم در بیشتر برداشت‌ها و محاسبات جنگل به چشم می‌خورد.

از مشخصات خرده بورژوازی ندادن یک ملاک‌گذاری برای شناختن خویش است. البته همین ندادن معیاری قطعی برای شناختن، خود محک شناسایی خرده بورژوازی است.

خرده بورژوازی که به یک تعبیر، معیاری قطعی برای شناختن خود به دست نمی‌دهد، معیاری قطعی برای تعیین تکلیف خود ندارد. خرده بورژوازی در قطعی‌ترین ارزیابی‌هایش مردد و سرگردان است.

پایان

و سرانجام نامه میرزا با جملات زیر خاتمه می‌یابد:

من تاسیدن جواب مساعد به این نامه، بهرشت بر نخواهم گشت، و به منظور حفظ ارتباط حتمی و لازم، دوتن از رفقا: میرسالم مظفرزاده و هوشنگ را خدمت شما فرستادم.

کوچک

بدین ترتیب میرزا و جنگل برای حل اختلافات انقلاب ایران با نمایندگان شوروی در ایران، بی‌آن که هیچ‌گونه حرکت تند و خشن از خود نشان دهد، کلیه راه‌های سیاسی و مسالمت‌آمیز را بازمی‌کند. و خود ابتدا در آن‌ها گام می‌گذارد:

جنگل همه راه‌های

صمیمیت را

می‌پیماید

- ۱ - با خارج شدن از دست ، ضمن عقیم گذاشتن توطئه قتل خود ، از بر خورد مستقیم و جنگی قوای خود و کودتا پیش گیری و سپس جلو گیری می کند .
- ۲ - با شکایت بردن به لنین ، ضمن تجدید اعتماد خود به شوروی ، جاده های حل مسالمت آمیز اختلافات را غلطک می زند .
- ۳ - با افشاء پاره ای انحرافات و تجاوزات نمایندگان شوروی به انقلاب و تجدید اتکاء به قراردادی که فقط کمتر از دو ماه ونیم پیش بسته شده بود ، دیپلماسی شوروی را راهنمائی می کند .
- ۴ - و با اعزام نمایندگان از طرف خود به نزد شخص لنین ، می کوشد تا شفاهاً و وسیعاً لنین را در جریان امور بگذارد ، تا حسن ارتباطات انقلاب و شوروی را که «حتمی و لازم» تشخیص می داده است ، «حفظ» کند .

شوروی دهن کجی حال بینیم دولت شوروی در مقابل این شیوه جنگل کدامین می کند .
روش را انتخاب می کند :

- ۱ - علیرغم این که میرزا نامه اش را به طور خصوصی برای شخص لنین نوشته بود ؛ و همچنین علیرغم این که میرزا یاد آورنده بود که نمایندگان خود را «خدمت شما فرستادم» ، مقامات شوروی ظاهراً به مسئولیت خودشان ، اجازه ملاقات و مذاکره حضوری با لنین را به نمایندگان جنگل نمی دهند * و گویا فقط نامه میرزا را به وی می رسانند .
- ۲ - تازه :

اتخاذ تصمیم قطعی در این باب را واجد جنبه فوریت ندانسته ...
و به آینده موکول ساختند .

سردار جنگل می ۲۸۳

* جالب است اگر توجه کنیم در تمام مدتی که قریب دو ماه نمایندگان جنگل در شوروی بودند ، هر گونه تلاش آن ها برای ملاقات با شخص لنین بی نتیجه ماند . و با این که میرزا رسماً تقاضای ملاقات حضوری برای نمایندگان خود کرده بود ، مهذا امکان چنین ملاقاتی در اختیار سفرای انقلاب ایران گذاشته نشد . اما در عوض قریب دو ماه بعد که آقای علی قلی خان انصاری (مشاورالممالک) به عنوان سفیر فوق العاده دولت ایران ، در نوامبر ۱۹۲۰ وارد مسکو می شوند و پس از پاره ای مذاکرات که در جهت نزدیکی دولت ایران و شوروی صورت می گرفت ، به علت سقوط کابینه مشیرالدوله مذاکرات مزبور از طرف خود مقامات شوروی قطع ...

۳ - اعلام نظر خود را به اعزام بازرس و انجام تحقیقات، محول کردند .
 ظاهراً قسمت اخیر که همانا عبارت از موکول کردن قضاوت به یازرسی محلی است ، امری بسیار منطقی و اساسی به نظر می‌رسد . بدین معنی که ظاهراً دولت شوروی نخواست است ؛ اولاً تنها با شنیدن سخنان یکی از طرفین دعوا ، نظر داورانه خود را اعلام کند ، و ثانیاً تمایلی به این که از خارج از صحنه و بدون رسیدگی محلی دست به قضاوتی بزند ، از خود بروز ندهد است . البته همان‌طور که بیان شد ظاهراً هر دوی این‌ها منطقی و اساسی به نظر می‌رسد . اما آیا باورداشتن به این را که در واقع تمامی این حرکات نیز توطئه‌ای در جهت وقت‌گذراندن و خیانت به انقلاب ایران بوده است ، می‌توان به بدبینی متهم کرد ؟ آخر چگونه ممکن است در حالی که نمایندگان شوروی در ایران دست به شیوه‌های گوناگونی می‌شود ، تازه ،

در خلال این مدت ، یعنی هنگامی که باب مذاکرات منقطع بود ، از طرف کارآخان قائم‌مقام کمپس خارجه شوروی ، وقت ملاقات داده می‌شود که هفت اعزامی ایران به حضور لنین پیشوای انقلاب معرفی کردند
 این ملاقات در اوایل ماه دسامبر ۱۹۲۰ برابر اواسط تیر ۱۲۹۹ خورشیدی صورت می‌گیرد . در این ملاقات که در محل کار لنین جای آن تعیین شده بود ، مشاور الممالک انصاری و حمید سباح نایب اول سفارت ایران و قلامرضا نورزاد نایب سفارت ایران ، و کمیسر خارجه شوروی حضور داشتند . پیش از این ساده و بدون آرایش و گرمی به عمل می‌آید . در پایان ملاقات سفیر فوق‌العاده ایران قلمحباب مذاکرات را به اطلاع پیشوای انقلاب می‌رساند .
 لنین در جواب می‌گوید ، دستور می‌دهم که مجدداً شروع نمایند ، بنابراین مذاکرات از نو شروع می‌شود .

(نقل از ، مختصری از زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار)

(نوشته ، حسین مکی . تهران آذر ۱۳۱۳ ص ۲۲۷)

و خصوصاً اگر در نظر داشته باشیم که در خلال اوایل همان ایامی که نمایندگان جنگل به شوروی فرستاده می‌شوند ، کابینه و ثوق‌الدوله سقوط می‌کند و به جای وی کابینه مشیرالدوله (حسن پورنیا) به روی کار می‌آید ، آن وقت بهتر می‌توانیم بفهمیم که چرا از طرف دولت شوروی اجازه ملاقات نمایندگان انقلاب با لنین صادر نمی‌شود . اگر از یاره‌ای ریزه کاری‌ها بگذریم ، علت آن را می‌توان در این امر دانست که مشیرالدوله فوراً برای گشودن باب مذاکره و تنظیم عهدنامه مودت رژیم منحل ایران با شوروی ، مشاور الممالک را به سوی مسکومأموریت می‌دهد و این خود اگر نشان ندهد که شوروی‌ها در حوادث پشت پرده ایران دست داشته‌اند ، لاف‌زن نشان می‌دهد که از حوادث مزبور مطلع بوده‌اند .

- حتی کودتا علیه انقلاب ایران - می‌زدند ، و در حالی که خود شوروی علیرغم اعتراضات دولت انقلابی ایران ، پانزدهم افراد خود را از ایران خارج و در عوض افراد دیگری را که مورد نفرت جنگل می‌باشند به انقلاب تحمیل می‌کند ، خیری از چگونگی اوضاع و احوال قشایا نداشتند باشد ؟

عدالت شوروی ! اما شعبده‌بازی بازرسی :

در حقیقت جریان کار هیأت بازرسی شوروی وقیحانه‌تر از سایر حرکات خیانت‌آلود سیاست شوروی است . چنانچه گفته شد :

ملاقات نمایندگان جنگل با زمامداران شوروی در مسکو به آنجا

رسید که قرار شد «الیاوا» عضو کمیته اجرائی حزب که گرجی‌الصل بود ،

برای بررسی اوضاع گیلان و تحقیق از علل بروز اختلاف ، همراه نمایندگان

مزبور (یعنی نمایندگان جنگل) به گیلان بیایند . اما نمایندگان جنگل در

مراجعت تأخیر می‌کنند . و علش نقاحت هوشنگ بود . الیاوا به تنهایی قدم

به خاک ایران می‌گذارد و لدی‌الورود اقدام به بررسی می‌نماید . و چون از

طرف جنگل کسی نبود که او را با توضیحات کافی به جریان آشنا کند ،

لذا اعشاء فرقه عدالت تنها به قاضی می‌روند و میرزا را درگیر و درحوادث

مفسر قلمداد می‌کنند . به همین جهت نمایندگان جنگل که پس از پیچود

کالوک (هوشنگ) عازم مراجعت می‌شوند ، به مجرد ورود به

انزلی دستگیر و بازداشت می‌گردند و تمام اوراق و اسناد

همراهشان ضبط می‌شود .

شاید يك چنین قضاوتی در عهد بربریت و در قاموس «اتیلا» و «آمورباتی‌پال» نیز

مطروود بوده است . تاریخ داوری از قدیم‌ترین ایام پیوسته قضاوت را موقوف به بررسی و

تحقیق درباره دلائل طرفین کشف کرده است . اگر سوسیالیسم نوع شوروی برای داوری ،

شیتدن استدلالات یکی از طرفین را (البته طرفه‌مورد نظر را) کافی می‌داند ، از عجزائی است

که نمونه‌های فراوان در شوروی دارد . ولی انزمان زرتشت و موسی گرفته ، تا عصر مارکس

و ستار ، هر مکتبی لااقل ظاهراً قاموس قضاوت خود را بر بنیاد تحقیق حجت‌های طرفین استوار

ساخته است ، ولو این که در عمل اغراض و حساب و کتاب‌های معینی مطرح شود . به همین دلیل

حتی از لحاظ تشریفات هم که شده ، در همه جا و در همه وقت قاضی به دلائل طرفین هر قدر

می‌رساند :

رفیق کازائف همراه ایلیاوا (الیاوا) نماینده کمیته مرکزی حزب، به ایران رفته. ولیکن کازائف مطلع نیست با وی چگونه سلوک خواهد شد. و از ما خواهش کرده است جریان کارش را به شما اطلاع دهیم^۱.

این که کازائف چه صحبت‌هایی را سریباً و با ضمناً با نمایندگان جنگل کرده است، و این که شخصاً در جریان این شعبده‌بازی بازرسی و داوری چه اقدامات منفردانه‌ای بروز داده است، مطالبی است که اطلاعاتی از آن‌ها نداریم. ولی همین سند، رسواگر دسیسه‌هایی است که شوروی علیه انقلاب ایران می‌چیده است.

با توجه به دوزوکلک‌های رذیلاانه مختلفی که پیوسته از طرف دول توسعه‌طلب جهان زده می‌شود؛ و با توجه به جریان بازرسی و قضاوت حیات داوران شوروی، می‌توان فهمید که اصولاً خود این که کازائف را به هیأت مزبور ضمیمه کرده‌اند، توطئه مزورانه و شرارت آمیزی بوده است مبنی بر این که به خاطر ارادت جنگلی‌ها به نامبرده، دهان انقلابیون اسپیل ایران را نسبت به قضاوتی که از قبل تعیین شده بود ببندند. شاید هم علاوه بر مراتب فوق، غرض شوروی از منظم کردن کازائف به هیأت مزبور آن بوده است که پس از اعلام رأی هیأت ایلیاوا، دندان جنگل را از چسبیدن به کازائف نیز بکند، تا دیگر انقلاب نتواند به جای ابوکف تقاضای اعزام کازائف را بنماید.

به هر حال چنانکه گفته شد، هیأت تحقیق و داوری شوروی رأی تاریخی خود را صادر کرد؛ حق با خائن است!

جنگلی‌ها برای پیوند همه راه‌های دیپلماتیک و مسالمت‌جویانه، دست به اقدامات دیگری نیز زدند. نمایندگان جنگل در شوروی به طرق مختلف کوشیدند تا توجه شوروی را نسبت به نظریات خویش و همچنین نسبت به انقلاب ایران به شکلی مثبت و ویژه جلب کنند. ولی همه تلاش‌هایشان بی‌نتیجه ماند.

در خلال مدتی که نمایندگان جنگل در شوروی بودند، گنگره‌ای به نام «گنگره ملل شرق» در بادکوبه تشکیل شد که به جای نمایندگان انقلاب حقیقی ایران، نمایندگان کبان کودتای رشت به آن گنگره اعزام و شرکت داده شد. و به همین مناسبت نمایندگان جنگل در شوروی،

یمنی حاملین نامه میرزا ، علیه شرکت نمایندگان کودتا به مثابه نمایندگان انقلاب ایران ، ملی نامه‌های اعتراض آمیزی به کنگره ملل شرق شکایت بردند . واز جمله در ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۰ مترضانه نوشتند :

هیأت اعزامی فوق‌العاده دولت انقلابی ایران ، ضمن نامه مورخ ۱۸ ماه جاری ، تحت شماره ۷۳ به آن هیأت مدیره رسماً اعلام کرد که هیأت وارد از اتزلی برای شرکت در کنگره ملل شرق به سمت نمایندگی از ایران ، نمایندگان حقیقی دولت انقلابی ایران نبوده و نیستند^۱ .

و در ضمن نامه مزبور خصوصاً توجه کنگره را به حالت استثنائی ایران جلب کردند . و تالیخ تأسف‌باری را که از حضور نمایندگان غیر واقعی انقلاب ایران در کنگره پیش‌خواهد آمد ، یاد آور شدند . و پس از این پیشنهاد که « کمیسیونی برای شور و مطالعه^۲ » در این بابت تشکیل شود ، خصوصاً تقاضا کردند که « ایران را پیش از سایر کشورها در نظر بگیرند^۳ » . و سرانجام هم نوشتند :

هیأت اعزامی فوق‌العاده پیشنهاد می‌کند مسأله ایران از مسائل دیگر

جدا ، و دقت مخصوصی در این موضوع به عمل آید^۴

البته به هیچ‌یک از تقاضاها و پیشنهادات مزبور بدل توجهی نمی‌شود . همه تلاش‌های سیاسی جنگلی‌ها نیز بی نتیجه می‌ماند .

در مقابل همه این تاکتیک‌ها ، کودتاجیان برنامه فشار هر چه بیشتر نظامی را بر قوای انقلابی در دستور روز می‌گذارند و به جنگلی‌ها حمله می‌کنند . با این همه میرزا دائماً به تمام نقرات خود فرمان می‌دهد که از مقابله با قوای کودتاجی خودداری نکنند . میرزا عقب‌نشینی را به جای مبارزه و هاجمه مقابل ، تاکتیک انقلاب تعیین می‌سازد ، تا بلکه بازم بتواند از راه‌های مسالمت‌جویانه دشمنی‌ها را بر طرف نماید . و لسی مایه تضاد روز به روز بیشتر قوام می‌آید و تلاش‌های میرزا در عدم برخورد نظامی بی نتیجه می‌ماند .

۱ - سردار جنگل ص ۲۸۹

۲ - ص ۲۹۰

۳ - ص ۲۹۰

۴ - ص ۲۹۰

www.iran-archive.com

ولا تطع كل حلاف مهين.
وامعات مكن هر سو گند خورده دروغ را.
سوره التلم - قرآن

www.iran-archive.com

گرداب

پیکار قلمی جنگل و شوروی

سه سند
جناب «مدیوانی» که به همراه «میکویان» وارد گیلان شده بود، همان کسی است که بافتخار ورودش کودتای ۹ مرداد ۱۲۹۹ (برابر با ۱۳ ذیحده ۱۳۳۸) در رشت علیه میرزا کوچک و همهٔ انقلابیون مستقل و آزادی خواه ایران به وقوع پیوست.

از این شخص و میرزا جمعا سه نامه در کتاب بسیار مفید «سردار جنگل» آورده شده است (صفحات ۲۹۰ تا ۳۰۲) که دوتای از آنها، یعنی اولی و آخری مربوط به میرزا و یکی وسط از آن جناب مدیوانی است.

با بررسی این اسناد و اسناد دیگری که بعداً پیش کشیده خواهد شد، ولو هر قدر هم مختصر، به هر حال بی پیرایه تری توان اسالت میرزا و نهضت جنگل را که در برابر هر گونه تجاوزی به آزادی و استقلال و شرافت ملی ایران قهرمانانه استقامت می کردند، و همچنین وجدان و خصلت فساد انگیز و مدعش دولت شوروی را که برای چند گونی کشش، ملت ها را در بازار مکاره سیاست جهانی امپریالیسم مورد معامله قرار می دهد (از اکنون صحبت نمی کنیم، زیرا امروزه مدعیان انقلابی بسیاری علیه سیاست نفرت انگیز شوروی، از آمریکای لاتین گرفته، تا آسیا و آفریقا و اروپا و بالاخره سراسر جهان برخاسته اند که برای رسواگری سیاست پلیدانه میهن قلابی پرولتاریای جهان، واقعیات رعبه انگیزی را افشاء می کنند. آیا جد بدین دلیل است که از اکنون صحبت نمی کنیم؟! مشاهده کرد.

نور افکن های قوی واقعیات، حقایق را بر ملایم سازند.
وما اکنون به شیوه خویش، همراه نامه های سه گانه مزبور پیش می رویم.

توضیحی شاید
اضافی!

نامه اول میرزا که تاریخ ۱۵ ذیحجه ۱۳۳۸ (۱۰ مرداد ۱۲۹۹)
یعنی يك روز پس از کودتای ضد انقلابی ارتش سرخ در رشت (را
بر بالای خود دارد ، این طور آغاز می شود:

رفیق مدیوانی ، چون مایل نیستم رفقای خود را در مجامع
عالم بدنام ببینم ، از این جهت لازم دانستم به تشریح اقدامات تحریر آورتان
مبادرت ، ضمناً شما را متذکر سازم که این گونه اقدامات در مقابل دشمنان
ما و شما چه انعکاسی دارد.

این گونه شروع کردن نامه ، نمایان گر روحیه و عواطف میرزا نسبت به کلیه کسانی است
که به خاطر آزادی و علیه مظالم دیکتاتوری های ملت فروشانه مبارزه می کنند. میرزا هر چند
به زعم آقایان انقلابیون ناز پرورده ، خرافی فال گیری بیش نبوده است ، مع هذا همین خرافی
فال گیر خیلی بیش از این گونه مائربالیست های گویا علمی دارای شرافت انسانی و خصائص
اخلاقی - انقلابی بود . و از آنجا که هر یک کارگر انقلابی و هر مبارز سمجی را که برای
تحصیل استقلال و حقوق بشری خود می جنگید ، قهرمانانه می ستود ، این است که خود را
«رفیق» و دوستدار نهضت انقلابی شوروی، نهضت ضد تزاری، و نهضت کارگری سراسر روسیه
احساس می کرد. او معتقد بود که همان مظالم و یبادهائی که خود جهت انهدام و نا بودی
آنها اسلحه به دست گرفته است ، با کم و بیش اختلاف ، عامل قیام سرخ نیروهای انقلابی
شوروی شده است و به همین دلیل برادری و پیوندی رفاقت آمیز و جدی نسبت به آنها در خود
احساس می کرد . رفاقت و پیوندهائی که ساده دلانه تصور می کرد که در دیپلماسی جلت شوروی
نیز هست . ولذا به خاطر همین پیوند مادی و معنوی بود که نه تنها به علت منافع خلق خویش ،
بلکه همچنین به علت حفظ اسالت و محبوبیت انقلابی رفیقش ، مایل بود نظریات انتقادی خود
را به سمع شوروی برساند تا شاید خیر خواهی های صادقانه اش باعث هدایت دوستش شود و شرافت
و اسالت انقلابی که لگ برداشته بود ، به مرور زمان نکلند .

میرزا به خاطر این که همچنان میزان عواطف خود را نسبت به مدیوانی و شوروی نشان
دهد ، احتراماً نام برده را به عنوان «رفیق مدیوانی» مورد خطاب قرار می دهد تا بدین وسیله نیز
شاید بتواند رشته پوسیده ارتباطات انقلاب و شوروی را تعویض و استحکام بخشد . ولی در عوض
جناب مدیوانی در پاسخ نامه میرزا ، با اولین کلمه ای که بر می گزیند گسستگی شوروی و
خویشتر را از جنکلی و شخص میرزا بدین ترتیب اعلام می نماید: «جناب میرزا کوچک خان».

۱ - میرزا در نامه ای که برای یکی از دوستانش می نویسد ، در باره کودتاچیان رشت
که خود را انقلابی و جنکلی ها را مامشات گر و غیر قاطع می نامیدند ، سؤال زیر را مطرح می سازد ،
« آیا انقلابی ها همین موجودات نازنین و در دانه هستند ؟ » به ص ۳۱۰ کتاب سردار جنکلی
مراجعه شود.

ممکن است عده‌ای تصور کنند که ما یهوده مته به‌خشخاش می‌گذاریم و آنچه را که در واقع خود طرفین برایش حساب و کتابی جزئی نیز باز نکرده‌اند، ما دفاتر و کتاب‌های تقویری دامی‌گشاییم. درحالی‌که به‌هیچ‌وجه این‌طور نباشد. زیرا خصوصاً در سیاست هر کلمه و هر حرف اجباراً برای بیان مقصد و هدفی سیاسی به‌کار گرفته می‌شوند و تازه آن هم با ظرافت و دقت بسیار. تصادفی نیست که میرزا در پاسخ نامهٔ مدیوانی این بار کلمهٔ «رفیق» را از جلوی اسم او برمی‌دارد و کلمهٔ «آقا» را جانشین آن می‌کند: «آقای مدیوانی».

البته مقصود ما از طرح این قضیه بیشتر این است که نشان از شخصیت و استقلال میرزا به‌دست دهیم. شخصیتی که در مقابل هر نزاکت و عدم نزاکتی، متقابلاً پاسخی مناسب ارائه می‌دهد. میرزا چون یگانه تکیه‌گاه اصلی خود را ملت ایران میداند و نیز خود را به‌حق نمایندهٔ تاریخی مردم ایران می‌بیند، لذا هر گونه توهین، بی‌ادبی، و یا تحقیری را به‌خود، مستقیماً توهین، بی‌ادبی، و یا تحقیری نسبت به ملت و نهضت خویش می‌گیرد و با جسارت تمام در مقابل آن ایستادگی می‌کند.

ضمناً امید است طرح این گونه مطالب، هر قدر در حاشیه، به‌رحال دارای این مزیت باشد که کسانی را که می‌خواهند در فعالیت‌های سیاسی میهن‌میرزاها و ستارها شرافتمندان و هوشیارانه دخالت کنند، توجه‌دهنده با دقت و ظرافت بیشتری به اسناد و مدارک سیاسی که گاه در کالبد یک سخنرانی و گاه در کالبد یک مکتوبه و گاهی نیز در سیمای یک اعلامیه و غیره خود نمائی می‌کنند، بپردازند و آنچه را که گاهی برایشان بسیار عادی و پیش‌پا افتاده بنظر می‌رسد بازیرکی و فراست بیشتری مورد تحلیل قرار دهند.

لازم به یادآوری جدی است که ما هرگز مدعی نیستیم که جنگلی‌ها پیوسته در مکاتبات خود با دقت بسیار کلمات را به‌استخدام گرفته‌اند و در نتیجه مکاتبات و اسناد باقی‌مانده از آن‌ها از لحاظ سیاسی و احیاناً فلسفی، مکاتباتی بی‌خدشه و دقیقند. خیر! چه‌فراوان است جماعتی که انتخاب کلمات و حتی ترکیب جملات فاقد ظرافت لازم می‌باشند و از زیرکی دیپلماتیک نام‌ها به‌دست می‌گاهد. با این‌همه در بسیاری موارد و خصوصاً در بسیاری از اصول، جنگلی‌ها با فراست و لطافت ارزنده‌ای نامه‌های خود را تنظیم کرده‌اند که هنوز هم ارزش آموزشی آن‌ها محفوظ است.

میرزا در نامهٔ اول خود، برای نشان دادن اسالت داخلی مبارزات انقلابی مردم ایران، یادی از پیکارهای پانزده سالهٔ خود و سایر یارانش می‌کند و می‌نویسد:

توقع مساعدت

پانزده سال است هر يك از ما.. در انقلاب ايران زحمت كشيده ايم .
با هجوم سر يازان نيكادو قشون انگليس وقواء دولت ايران مقاومتها نموده، مساف
داده ايم و مصائب بي شماری را تحمل نموده كه كسب حریت كنيم . و
تمام استظهار ما به اين بود كه احرار دنيا به ما كمك خواهند نمود . به
اين جهت ورود شما را به ايران توجه غيبي فرستاديم و با آغوش باز شما را
پذيرفتيم و نجات خود را از جنگال انگليس و مستبدين ايران به مساعدت
شما تصور كرديم .

مع الاسف تصور آتمان به عكس نتيجه داد .

البته چنان كه مي دانيم ، در واقع ميرزا با ورود ارتش سرخ به ايران هرگز موافقتي
نكرد ، از تدارك حمله ناوگان روسي بحر خزر به اتزلي اطلاعي نداشت ، وحتى اقداماتي نيز
جهت جلو گيري از تواجهم آنها به ايران كرد . معذالك پس از پياده شدن ارتش سرخ در اتزلي ،
جهت مشخص كردن خط مشي انقلاب با اين بهيمانان ناخوانده ، با آنها تماس برقرار كرد ،
كه پس از باره اي، مذاكرات ، به خاطر توافق هائي كه شوروي نسبت به نظريات جنگلي ها از خود
نشان داد ، عهد و پيمانني در ميانشان به امضاء رسيد كه فوراً از طرف شوروي ها مورد تجاوز واقع شد .
لذا در حقيقت بكار بردن « آغوش باز » جهت استقبال از ارتش سرخ ، از بسياري جهات جيزي
جز تمار في ضرورت آمين نمي باشد .

ولي آنچه در اين حاديق و جالب تراز همه به نظر مي رسد در حقيقت جان كلام و تأميد شده
تاريخ و عمل نيز هست ، اين است كه مي نويسد: در واقع نهضت انقلابي جنگل در مبارزه اي كه
عليه انگليس و مستبدين ايران انجام مي داد ، از شما (شوروي) حداكثر فقط توقع مساعدت و
همكاري را داشت . همكاري و مساعدتي كه ضمن موادي چند حيله آن تعيين شدو به امضاء طرفين

۱- اين كلمه « تمام » در زمره همان كلمه ات است كه مي توان به عنوان عدم دقت در نامه -
هاي سياسي جنگل ، آن توجه كرد . زيرا چنان كه عمل نشان داده شده است « تمام استظهار » و
پشت گري انقلاب به « كمك » هاي خارجي نبود ، بلكه در درجه اول به حمايت و پشتيباني ملت و
نيروهاي داخلي توجه داشت .

۲- به نظر مي رسد ، به كه بردن اين گونه كلمه ات توسط ميرزا از جمله عوامل بوده است
كه به دست دشمنان نهضت جهت نفی شخصيت سياسي - انقلابي وي مورد استفاده اهر يمانه اي قرار
مي گيرد . است همان طور كه بيان پا . ما ي كلمه ات توسط « ستاره » كه از لحاظ دستوري صحيح نبود ،
باعت مر شد كه بقول شهيد ، كودي ، سيد دلاني چون جناب نقر زاده آنهارا علم كنند و به تمسخر
سر در مشروطيت بپردازند . در حاليكه هر يك از آنها ، چه ستاره چه ميرزا ، هر دو در عمل انقلابي
واساات آزادي خواهي و شرافت ملي و مسحت عمل و مردانگي ، بي رقيب و ممتاز بودند .

نیز رسید. موادی که قبل از هر چیز شامل عدم دخالت شوروی در امور داخلی ایران و همچنین مبتنی بر تساوی حقوق ملل استوار بود؛ موادی که هر گونه حمایت و یا مساعدت شوروی، با پرداخت اجر و بهای آنها از طرف انقلاب همراه بود؛ موادی که هر گونه همکاری و کمک شوروی، به تقاضا و بهقراردادهای مشخص شده فی مابین بستگی داشت؛ و بالاخره موادی که لااقل عدم حمایت شوروی از مستبدین و انگلیس‌ها، از آنجا که دیگر ضرورتی برای تنظیمشان به نظر نمی‌رسید، در خلال آن‌ها گنجانیده نشده بود.... این‌ها بودند «مساعدت» هائی که شوروی می‌توانست به بهت انقلابی و ملی ایران و مآلا به پروتازهای ایران بکند که «مع‌الاسف» هیچ کدام از آنها را که نکرد، هیچ، درست «به‌عکس» به دشمنان خلق ایران، به انگلیس و به مستبدین، «مساعدت» های لازم را رساند تا بهتر بتوانند ریشه‌های درخت انقلاب را از جنگل و در نتیجه ایران بیرون بکشند و بهتر بتوانند جنگل‌های سرو را به جنگل‌های بید مجنون مبدل کنند.

شوروی با استعمار - ارتجاع پیوند یافت. شوروی متفق ارتجاع - استعمار شد.

بهای توقع
 نهضت ملی و انقلابی ایران از شوروی حتی تقاضای مساعدت یک جانبه‌ای را که در بسیاری موارد بر مبنای اترانسپولیسیم ادعائی شوروی استوار بود، نداشت، بلکه در همه جا همکاری‌ها و کمک‌های شوروی را در چارچوب معاملاتی پایاب‌های و متقابل قرار می‌داد. بدین معنی که در مقابل اسلحه، پول آن را متعهد می‌شد؛ در مقابل مستشار، حقوق آن‌ها را می‌پرداخت؛ در مقابل به‌جای ماندن نفرات ارتش سرخ در گیلان، کل حقوق و احتیاجاتشان را به عهده می‌گرفت؛ و در مقابل دوستی شوروی نیز رفاقت خود را عرضه می‌داشت. با این همه شوروی از ساده‌ترین نوامیس انقلابی عدول کرد و با خیانت و مخافتی افسانه‌ای، در کالاهای خویش زنجیر اسارت نهضت انقلابی ایران را گذاشت. زنجیر شوروی پای انقلاب را بست، و سلاح انگلیس سر آن را برید.

علت العمل همه حوادث ناپاب
 مدیوانی جهت پاسخ دادن به میرزا و بیان کردن این امر که در حقیقت شوروی «مساعدت» های خود را به انقلاب ایران کرده است، ولی فقط و فقط این شخص میرزا کوچک بوده است که باعث سنده کمک‌های مزبور عاقل و باطل‌ویی نتیجه بماند، می‌توسید؛
 قبل از پیش آمده‌های اخیر که علت بزرگ آن خودتان

بودید و شهر را بی سرپرست گذاشتید (و) به جنگل رفتید ،
 میرزا اسماعیل همشیره زاده شامراجت سیمندر فدائی روس و پانصد نفر
 مجاهد ایرانی که با وسائل و افزار جنگی به اتزلی آورده بودم تأیید
 می نمود . در این خصوص به شما نامه نوشتم . متأسفانه جواب نرسید .
 ناچار به ملاقات میرزا اسمعیل شدم . مشارالیه دو روز مرا برای جواب نامه و
 ملاقاتمان معطل کرد که بی نهایت اسباب تحجیر و تعجیب بود .
 آیا برای پیشرفت انقلاب و خارج نمودن دشمن ، قوا و لوازم
 جنگی لازم نیست ؟

از این رفتار تعجب آوردان معلوم می شود سر کار در پیشرفت انقلاب
 و اخراج دشمن قائل به مسامحه هستید .

جناب مدبوانی یا آغاز نامه خویش همان طور که سیاست شوروی اقتضاء می کرد
 تمام کاسه کوزه ها را به سرشخص میرزا می شکنند و علت بزرگ تمام پیش آمد های اخیر را
 خود ، میرزا اعلام می کند . بچه مفهوم ؟ به مفهوم آن که این خود میرزا بود که علیه
 قرار دادی که بین انقلاب و شوروی بسته شد ، اقدام کرد ؛ این خود میرزا بود که به
 شوروی رفت و علاوه بر دو هزار نفر نیرو که مطابق قرار داد می بایستی از ارتش سرخ
 در گیلان باقی بماند ، نیروهای جدیدی را به ایران کشید ؛ این خود میرزا بود که علیرغم
 تمایلات خودش دست به تبلیغات ایدئولوژیکی ضد مشعبی زد و بدین ترتیب باز هم علیه
 عهد و پیمان های خویش با شوروی عمل کرد ؛ این خود میرزا بود که کالا های تجار
 ایرانی را در شوروی که طبق قرار داد می بایستی به نهضت انقلابی جنگل سپرده شود ، نهمرد و در
 دست شوروی ها نگاه داشت ؛ این خود میرزا بود که دستور داده در رفیق کازائف ، «رفیق راسکولینکف»
 و «رفیق ارز نیکنده» و غیره را که از خودش و از نظریاتش و از جناح اسیل انقلاب ایران
 پشتیبانی می کردند ، طبق فرامین مستقیم مقامات شوروی از ایران احضار و در عوض همین
 جناب مدبوانی ، جناب ایوکف ، و غیره را طبق دستورات مستقیم دیگری به ایران اعزام
 داشت ، تا با خودش ، با نظریاتش ، و با جناح اسیل انقلاب مخالفت کنند و علیه مصالح همه
 آنها دست به اقدام بزنند . آری همه این کارها و ده ها و ده ها عمل دیگر از این قبیل را
 قبل از هر کسی خود میرزا علیه خودش ، علیه خط مشی و معتقداتش ، علیه جنگل و دولت
 جمهوری سرخ گیلان به راه انداخته و سرانجام هم علیه خویشتن دست به کودتا زد ، یاران
 وفادار خود را اسیر ساخت و در به در به دنبال دستگیری یا کشتن خویش نیرو گسیل کرد ؛
 ایوالله ! پس در واقع میرزا علاوه بر فالگیر و خرافی بودن ، مایخولیائی و دیوانه هم

منطقی شکمنده! جناب مدیوانی ضمن این که به سورتی جداً ابلهانه به یک باره «علت بزرگ» تمام اشکالات را شخص میرزا معرفی می کنند ، حماقت را به آنجا می کشانند که جهت تکمیل گناهان «سردار جنگل» مفهومی را ارائه می دهند که به یک باره تمام اتهامات مزبور را بی اساس می سازد و درخت پرورنده سازی جنابان را قاطعانه از ریشه می اندازد .

جناب مدیوانی برای برشمردن کبیره ترین گناهان میرزا ، به رفتن وی به جنگل اشاره می کنند و این عمل را «بی سرپرست گذاشتن شهر» فتوی می دهند . از این سخن چه نتیجه ای حاصل می شود ؟ این نتیجه که لاقلاً تا قبل از عزیمت میرزا به فومن ، مسئولیت سرپرستی شهر به عهده وی بوده است . و اگر این جور است ، پس به ناچار بایستی در تنظیم و ترتیب کلیه امور شهر ، قبل از هر کس و پیش از هر کس به نظریات نامبرده که از مسئولیتش سرچشمه می گیرد ، توجه کرد ، و حال آن که ارتش سرخ - جناح اپودتونیست جنگل ، و رقصانندگان سیاسی در هیچ موردی به مسئولیت وی احترام نگذاشتند و هر کار که مورد سلیقه و علاقه خودشان بود ، انجام دادند .

به اضافه ، اگر صحیح است که میرزا «سرپرست شهر» بود ؛ و اگر صحیح است که بنا به تصمیم کمیته ای مرکب از خود آقایان روس های غیر سفید ، یعنی روس ها سرخ و همچنین انقلابیون ایرانی ، دو مقام عمده «انقلاب و دولت انقلابی» یعنی سر کمیسری و کمیسری جنگ ؛ محتماً به میرزا واگذار شده است ؛ و اگر صحیح است که متمرکز کردن مقامات مزبور در دست یک نفر خود به خود به خاطر لیاقت وی از یک طرف ، فقدان چهره های لایق تر از طرف دیگر ، و توجه به شرایط اجتماعی - انقلابی از جانب سوم بوده است ، پس چه شد که با خروج نامبرده از شهر ، فوراً او را که در این سطح از مسئولیت و لیاقت قرار داشت ، رها کردند و به دم دیگران چسبیدید ؟ پس چه شد که فوراً علیه وی و بارانش دست به توطئه زدید ؟

۱ - اگر این مطلب را با خود شوروی مورد مقایسه قرار دهیم ، به این نتیجه خواهیم رسید که در واقع میرزا هم مسئولیت لندن (سر کمیسری) و هم مسئولیت ترو تسکی (کمیسری جنگ) را جمعاً در ایران عهده دار بوده است . و بدیهی است دادن این مسئولیت های خطیر و اساسی به وی مؤید این بوده است که هیچ کس صلاحیت دارتر از میرزا برای اشغال مقامات مزبور یافت نمی شد . آیا قابل قبول است که فقط چند روز پس از کسب این مقامات ، کشف شود که همین شخص ، مردی مهمل ، ضد انقلابی ، دزد و نالایق می باشد ؟

تا آنجا که هنوز بیست روز^۱ از غیبت نام برده نگذشته بود که کودتایی روی دستش گذاشتید؛ اگر کمترین سمیتمی در همین حرفه که میرزا را به عنوان سرپرست شهر خوانده‌اید، داشتید، نمی‌آمدید علیه‌ش روز و کلک کودتا سوار کنید. و اگر هم کسی دست به چنین دسیسهای می‌زد، لاقط فوراً او را به رسمیت نمی‌شناختید. ولی شما بی‌شرمی را به آنجا رسانیدید که نه تنها لمحهای ازمکاری با دولت کودتاجی خودداری نکردید، بلکه اصولاً خودتان همین کودتا را برپا کردید؛ بلکه قوا و تجهیزات کافی در اختیار کودتا گذاشتید؛ بلکه اصولاً قوا و نیروهای شما بودند که کودتای مزبور را کردند. و سرانجام نیز علیه نیروهای جنگل دست به تعرض زدید. و هر چه نیروهای انقلابی بنابه دستور میرزا که پیوسته آنها را از جنگ با شما منع می‌کرد، از مقابل شما عقب نشستند، باز هم شما از رو نرفتید. به آنها حمله کردید، توپخانه‌های سنگین به کمک گرفتید. و بالاخره تا بابتك دفاع و حمله متقابل پوزه گفتار سفت‌تان به خاک مالیده نشد، از نفس نیفتادند!

نام جناب مدیوانی چنان که بعداً تکه‌تکه خواهم آورد، پر است از اتهامات پلیدانه و جسورانه دزدی، ضدانقلابی بودن، بدتر از دشمن بودن، از انقلاب طرد شدن و غیره درباره میرزا. و بدیهی است که همه این صفات و کیفیات را میرزا فقط در خلال آن بیست‌روزی که رشت را ترك کرد و به جنگل پناهنده شد، تحصیل نکرد، بلکه از قبل نیز داشت، و معیناً تا قبل از آن، بنابه نظر جناب ایشان، میرزا هم چنان به حق سرپرست شهر بود، به طوری که ترك این مسئولیت باعث پیش آمدن حوادث اخیر شد. و گویا به همین دلیل هم هست که علت بزرگ تمام پیش آمدهای اخیر، خود میرزا معرفی شده است. خوب اگر میرزا از قبل به چنان چهره‌امی مبدل شده بود، پس چرا شما بجز از قبل وضع او را افشا نکردید؛ اگر بگوئید کردیم. ما هم خواهیم گفت پس چرا از این که چنین سارق ضدانقلابی خطرناکی شهر را ترك کرده است، ناراحت شده‌اید و این عمل او را علت بزرگ پیش آمدهای دیگری معرفی کرده‌اید که جبراً می‌بایستی پستیده نباشند؟ و حال آن که نه تنها می‌بایستی ناراحت نشوید، بلکه حسن استقبال نیز بکنید. اما اگر بگوئید نه، بعد از ترك شهر بود که میرزا چنین و چنان شد، گذشته از این که بایستی خود ترك شهر علت و انگیزه‌ای داشته باشد، آن وقت این سؤال پیش می‌آید که پس چرا از اول علیه نظریات وی و قرارداد فی‌مابین توطئه کردید؟ آیا این که همه فضاپاراه ببدك خروج میرزا از شهر بسته‌اید، جز به این دلیل است که هیچ گونه دلیل و برهانی برای موجه جلوه دادن حرکات خود نداشتید؟ آیا جز این است که در ردیای پرونده‌سازی‌های رویلانه امپریالیستی گام گذاشته‌اید؟ آیا جز این است که علنی نداشتید که

۱ - میرزا در ۱۸ تیر ۱۲۹۹ به قومن می‌رود و کودتای رشت در ۹ مرداد ۱۲۹۹ صورت می‌گیرد.

بترانید ؟ آیا جزاین است که دلناتان از این که میرزا با همین حرکت خود اصل توطئه‌هایتان
را عقیم گذاشت ، کباب شد ؟

درواقع ناراحتی جناب مدیوانی از رفتن میرزا به جنگل مطلقاً
از این بابت است که چرا وی در جای خود نماند تا یا کشته شود
یا به اسارت کودتا درآید و قاتله بخوابد .

دلش از کباب
می‌سوزد ؟

هوشیاری میرزا در پناه بردن به جنگل ، خود باعث شد که در تشنه‌های شوروی - انگلیس -
ارتجاع ، در خشم ، و با به قول مسیو روتشتین در «تصفیه نهضت جنگل» گرفتاری‌های جدیدی
پیدا شود . زیرا آنچه برای شوروی و انگلیس - ارتجاع ، برای همه خطرناک بود ، استقلال
رای میرزا بود . چه استقلال رای ؟ استقلال رایسی که فقط از کف زندگی و آزادی ملت
ایران رمق می‌گرفت . میرزا در مرحله‌ای که قراردادش خصوصاً به منافع استقلال و آزادی
مردم کشورش می‌انداختید . و لذا به هیچ وجه حاضر نبود که ملقبه دست این یا آن سیاست
قراردگیرد ، ولو این که آن سیاست خود را به قول میرزا با «کلمات قالب‌زده» سوسپالیم و
انترناسیونالیسم و برادری ملل و غیره آذین بسته باشد .

مسلماً خود این کیفیت باعث می‌شد که هر گونه مذاکره جهانی شوروی و انگلیس که منابر
منافع ملی ما باشد ، توسط میرزا غیر قابل قبول قلمداد شود و در مقابل آن ایستادگی به عمل
آید . در حالی که حزب عدالتیون ، خالو قربان‌ها ، احسان‌الله خان‌ها ، و غیره به هیچ وجه
در این مرحله از اسالت و پیوند ملی نبودند . این است اگر میرزا و چهره‌هایی مانند او از بین
می‌رفتند ، دیگر انقلاب ایران چون موهی در دست شوروی قرار می‌گرفت تا بسته به نقش‌های
سیاسی خود ، هر طور که دلش می‌خواهد آن را فرم دهد و خطوط دستکش و یا چکمه‌اش را
بر روی آن بیندازد . زیرا آن‌ها در واقع وظیفه پادو ، آن هم پادو هائی توسری خور و گدا سفت
را انجام می‌دادند . در صورتی که میرزا به هیچ عنوان نمی‌توانست پادوی دیگران شود .

می‌گمان در مذاکرات کلی انگلیس و شوروی ، و هم چنین در
مذاکرات دولت ارتجاعی - وابسته ایران و شوروی ، آن وقت
دست شوروی پرتر بود که قیاله یازتون انقلاب ایران مطلقاً در
جیبش باشد . و گرنه اگر انقلاب ایران در زمره چپ‌های شوروی
به حساب نمی‌آمد و استقلال و خودسری مشخصی داشت ، آن گاه شوروی نمی‌توانست در قمار

شوری پادو
می‌خواست
(و می‌خواهد)

خویش ، به اعتبار آن چک بکشد ، چکی که به سادگی در بازار امپریالیسم - ارتجاع قابل خرید کردن باشد . این است که توجه اصلی شوروی بر روی ازمین بردن میرزا و متلاشی کردن هسته اصیل انقلاب متمرکز شده بود . بقیه فاسدگهائی بودند که با فوت این با آن کودک نیز به هر طرف رانده می شدند .

این است جان دلخوری جناب مدیوانی و شوروی از رفتن میرزا به جنگل .

میرزا خود علل رفتن خویش را به جنگل در نامه دومی که در پاسخ همین نامه جناب مدیوانی می نویسد ، این طور بیان

حقایق

می دارد :

نماینندگان سویت روسیه به ایران وارد شدند به این عنوان که با ما کمک کنند تا اتملیس ها را که دشمن مشترکمان می باشند ، از ایران بیرون کنیم و دست خائنین و مستبدین را کوتاه نمائیم . و این مساعدت را چنانچه می دانید مطابق موافقت نامه به دوجیز منحصر نمودیم : یکی آن که از روسیه به ما اسلحه داده شود و در عوض قیمت بگیرند ، دوم : نفقات به قدری که ما تعیین کنیم و بخواهیم ، دادن اسلحه را قبول ، ولی گرفتن قیمت را قبول نکردند .^۱ چند روزی از امضاء قرارداد نگذشت که

۱ - از جمله وظائف انقلابی رژیمها و قدرت های انقلابی جهان ، که خصوصاً خود را از نوع طراز نوین و انترناسیونالیست می خوانند ، این است که پیوسته بسته به وضع خود به نهضت ها و رژیم های انقلابی دیگر ، از کلیه طرق ممکن و با کلیه امکانات خود کمک برسانند . از جمله این کمک ها عبارت است از رسانیدن اسلحه و مهمات به انقلابات و جنبش هایی که در برابر امپریالیسم ، ارتجاع و غیره ، صف آرائی کرده اند و در پی کارهای مرگ و زندگی درگیرند . ولی از آنجا که بنا به مفاهیم مارکسیسم ، فروش هر گونه اسلحه ، به هر عنوان ، در واقع « سوداگری مرگ » محسوب می شود و در زمره خصائص رژیمها و انقلابات استعماری و سرمایه داری به حساب می آید ، این است که کشورهای متکی به فلسفه مارکس ، هرگز اسلحه را همچون کالاهای دیگر در نظر نمی گیرند و معاملات بازرگانی را بر روی آن مجاز نمی دانند . لذا هرگاه که پای رسانیدن اسلحه به نهضت های انقلابی در میان می آید ، تجهیزات مزبور را نه به عنوان کالایی تجارتمندی برای فروش ، بلکه به صورت هدیه و کمکی بلاعوض و دوستانه در نظر می گیرند . این است که شوروی نیز در مورد رسانیدن اسلحه به جنگل ، هر چند که به طرق دیگری بهای آن ها را برداشت کرد ، معهذاً هرگز علناً حاضر به دریافت قیمت آن نشد .

البته در سال های اخیر ، شوروی حتی به صورت ظاهرنیز به این اصل مارکسیستی - لنینیستی

زمزمه‌های دیگری شروع شد. یعنی به نام جمعیت عدالت می‌باشند با عدم سابقه و اطلاع از روحیه ایرانی، زمام انقلاب را به دست بگیرند. معایب این کار را گنتم. به تصدیق همه، از اقداماتشان جلوگیری شد. دوسه روزی گذشت، همان عده به نام جوانان کمونیست با دستور و حمایت ابوکف که اکثر این اختلافات از وجود وی ناشی می‌شود، درشت و انزلی مشغول اقدام شدند. در سورنی که به دلایل عقلی وحشی ثابت کرده بودم که امر و زدر ایران هیچ گونه مرام افراطلی دارای اثر نیست و سیاست سویت روسیه را از بین می‌برد. به دشمن قوت می‌دهد و مردم را (علیه انقلاب) می‌شوراند. چنان که شورانیده است. باید صبر کرد و به تدریج آمال حقه را رسوخ داد. با این حال حرس و خودسری و ریاست طلبی ابوکف، عده‌ای را محرک شد که همه این حقایق و نصایح را فراموش کنند. در آغاز کار به همه ادارات دخالت کردند. به دایره جمهوری دست گذاشتند. به شورای انقلاب دستور غیر قانونی دادند. به اموال مردم تعرض نمودند. قدم‌های ضدانقلاب را با این حرکات ناشیانه ست کردند. در حالی که ذرمنجیل و طارم و دیلمان اشتغال به جنگ داشتیم، آن‌ها درشت و انزلی به تهیه مفسده پرداختند. بدون اطلاع حکومت افرادی را به نام «کمک میدان جنگ» وارد نموده و با همان عده به ما تاختند. من دیدم اگر درشت به نام بایستی با آن‌ها بجنگم. زیرا طمع ریاست و غارت آن‌ها مانع درک حقیقت است. و چون معایب جنگ داخلی را می‌دانستم، بالضروره از شهر خارج شدم. حکومت نیز به همین نظر شیر را تخلیه کرد. رفتای شما به این اندازه قانع نشده به تعاقب ما آمدند و در سپیخان به عده‌ای از مجاهدین بی‌خبر حمله کردند، چنان که در انزلی نیز همین عمل را انجام داده، چند نفر را کشتند و چند نفر را اسیر کردند. قوای را که درمنجیل سرگرم جنگ با دشمن بود و به پشت جبهه دشمن فشار می‌آورد، متفرق، افرادی را که در ارزاق کار می‌کردند، اسیر و در شهر گردش داده، به چپاول ارزاق دست زدند. به قومن و سومه‌سرا هجوم، تا بلکه اعضاء حکومت و شخصی مرا دستگیر و با دستگیری

— خود را مقید نمی‌سازد و سوداگری مرگ را نه تنها احیاناً با رژیم‌ها و نهضت‌های انقلابی، بلکه حتی با رژیم‌های ضدملی و نیروهای ضدانقلابی نیز سرفرازانه دنبال می‌کند.

این جمعیت هرگونه اعتراض را خفه‌کنند..... من که می‌دانستم
توسل به این اقدامات از آن جهت است که بیستمان جنگتک درگیر
شود و به این دستاویز و عملیاتشان سورت سحت بدهند، جاخالی نموده
و عقب‌نشینی تا جنگی روی نداده و وسیلهٔ تهمنی به دستشان نیفتد که آرزوهای
جاهلانیشان را انجام دهند.....

بدلی ماهرانه به طوری که ملاحظه می‌شود، در این نامه میرزا شجاعانه و
شرافتمندانه تنش عهد و پیمانهای شوروی و همچنین عمهٔ اکرهٔ راست و دروغش، مانند
عدالتیون را افشاء می‌کند و خصوصاً دقیقاً توجه می‌دهد که انجام این شمارهای انحرافی و
حرکات ضد انقلابی از طرف شوروی و هم‌پالکی‌های مطمئن و نامطمئنش بدین دلیل انجام
می‌شد که احیاناً میرزا و سایر انقلابیون اسیر ایران، به حساب نجات نهضت و درهم‌کوبیدن
دهان پادشاهان و هوجی‌های انقلابی - قلابی، پیش‌قدم شوند و علیه آن‌ها دست به عملیات
نظامی بزنند و آنوقت هیاهو کنندگان و جنجال‌چیان مزبور، بلندگو به دست در همه‌جا
جار بزنند که میرزا کوچک و جنگلی‌ها در حالی که انقلاب در مرحلهٔ مبارزه‌ای خونین و
مسلحانه با بریتانیا و رژیم وابستهٔ ایران بود، از داخل به وحدت و یک‌پارچگی نهضت خنجر
زدند و پیوندها و ارتباطات تعیین‌کنندهٔ آن را گسستند و در نتیجه شکست انقلاب را که از این
بابت از خیانت مستقیم شوروی در هم‌کاری و هم‌طرحی با استعمار - ارتجاع آب می‌خورد،
به حساب میرزا و جنگلی‌ها واریز کنند.

ولی از آنجا که سردار جنگل، با مهارت و دقت هوشمندانه‌ای توانسته بود دست
حریف حقه‌باز و فسادانگیز را بخواند، این است که جهت خنثی کردن نقشه‌های ریاکارانه و
توطئه‌های شوروی و پادشاهی بی‌حیثیت و نوکرسفتش، به تخلیهٔ شهر و سنگرگیری در جنگل
می‌پردازد و با این شیوهٔ پنهان جنگ داخلی را از گردن جنگلی‌ها برمی‌دارد و مستقیماً به
کردن دسیسه‌بازان می‌اندازد.

شوروی سماجت
می‌کند
اما عقیم ماندن اصل مزورانهٔ حرکات شوروی باعث نمی‌شود که
توطئه‌گران از راه خود عدول کنند و با ادامهٔ آن را به تعویق
اندازند. زیرا وجود میرزا در جنگل به عنوان محوری جهت
تجمع انقلابیون اسیر از یک طرف و حرکات بی‌رویه‌ای که جزو ذاتی برنامه‌های شوروی

بود ، از طرف دیگر ، باعث می‌شد که دوام این وضع هرچه بیشتر به نفع میرزا و جنگل تمام شود و اقرا د ساده ایرانی وارد در توطئه ، و راتر اقدامات ناپسند و حرکات نابود کننده شوروی و رهبران اپورتونیست‌شان ، کم کم منوف آن‌ها را ترك گویند و به لشکر جنگل ملحق شوند . و از طرفی دیگر ، از آنجا که استقرار نقطه‌های اصلی و معتدرا انقلاب در جنگل باعث می‌شد که عملیات خلاف و ضد انقلابی شوروی و سینه‌زنان بومی سیاست ضد تر ناسیونالیستی‌اش توسط آنان آفتابی شود و سرانجام پس از بی‌آبرو کردن آن‌ها در میان خلق ایران و احیاناً در سراسر جهان ، میرزا و نهضت جنگل به خاطر دفاع از شرافت و میراث انقلاب و به خاطر دفاع از حقوق و آزادی ملت ایران و خود انقلاب ، درست زمانی اسلحه خود را به سوی شوروی‌ها و پادوهای اپورتونیست و ماجراجویان قراول بوند که دیگر هر گونه لئو سرخ به سر نیزه‌ها کردن و یا هر گونه خطابه تر ناسیونالیستی را قرائت کردن ، نتوانند مؤثر واقع شوند ، این است که با توجه به کناره‌گیری میرزا ، با توجه به پناه بردن وی به جنگل ، با توجه به نیمه‌کاره ماندن و یا عقیم‌ماندن توطئه و با توجه به این که ظاهراً کودتاچیان مستقر شده بودند ، دیگر ضد انقلابیون روسی - ایرانی راهی جز حمله به جنگل در مقابل خویش نمی‌دیدند . راهی که همه تلاش کودتا بر آن قرار گرفته بود که میرزا از آن بگذرد . میرزا راه خود را برگزید . شوروی عراده‌های خیانت را در همان جا به حرکت درآورد .

میرزا و جنگل به خاطر انتخاب راهی مستقل ، در چاهی نیفتادند که شوروی و نوکران راست و دروغی در جلوی مسیرشان کنده بودند و در عوض خود شوروی و رکابدارانش ، به خیال اینکه نهضت از همان مسیری که آن‌ها پیش‌بینی کرده‌اند ، رفته است ، به امید این که بر بالای جاه بایستند و انقلاب را در اعماق آن سنگسار کنند ، چارنفل در آن تاختند و در نتیجه خود در جاه افتادند .

شوروی می‌کوشد
تا خود تاریخ را
بنویسد!

چنان که مشاهده شد ، میرزا در این نامه خود که به توضیح علل پناهنده‌گیش به جنگل می‌پردازد ، علناً بیان می‌دارد که تلاش عمده کودتاچیان به رهبری شوروی - انگلیس - ارتجاع - اپورتونیسم برای دستگیری خود وی و یاران و قوادارش بوده است که جمعاً دوستانه‌اران و شیفتگان بی‌غل و غش آزادی ملت ایران می‌باشند . و دلیل یکنه بر نامه‌ای نیز آن بوده است که شاید بدین وسیله بتوانند عناصری را که به خاطر استقلال رأی و علاقه‌شان به نجات خلق ، از سازش‌های شوروی - ارتجاع - اپورتونیسم - انگلیس و در نتیجه از خیانت‌های شوروی - حزب عدالت پرده بر می‌داشتند ، از ارتباط با ملت بازدارند ،

تا بلکه با خفه کردن معترضین ، خود اعتراض را خفه کنند و نتیجتاً تاریخ را هر طور که خود مایلند بنویسند . زیرا بدین ترتیب به خیال خود می توانستند کسانی را که امکان افشاء حقیقت را داشته اند ، قبلاً ازسراوه خود بردارند .

می گویند وقتی که جناب نرون دیکتاتور درخیم وزبون دم می خواست شهر دم را با همه ساکنین مسیحی و مفلوکش آتش بزند ، یکی از نزدیکانش به وی گفت : «نرون ! تو با این عمل خود را در تاریخ بدنام خواهی کرد .» و نرون بدون معطلی پاسخ داد : « تو چقدر ساده‌ای ! مگر تاریخ را چه کسی می نویسد ؟ من ! من پول می دهم و فشار می آورم تا تاریخ را هم همان طور که خودم دلم می خواهد بنویسند . و خیال می کنی خود را چگونه جلوه خواهی داد ؟ اوه ! بسیار خوب و مهربان و عادل ! و بدین ترتیب به آیندگان هم خود را به عنوان زعیمی پاك باز و اسیل معرفی خواهی کرد . و آنها هم که جز این سندی ندارند ، پس طبعاً آن را خواهند پذیرفت . زیرا چنان که می بینی ، پیش مردمی که می توانند علیه من شهادت دهند ، توسط سر بازان من در آتش خواهند سوخت .»

بدیهی است جناب نرون نیز مانند همه هم قطاران و هم سیاست هایش ، مفهوم تاریخ را هم با همان مغز غلیظ جیلادانه اش می فهمید . خیال می کرد تاریخ در واقع همان است که وی می تواند با پول و زور ، آن را بنویسد تا در آن خود را انسانی مهربان ، بی همتا ، غلبم ، و بشردوست جا بزند . اما تاریخ ، یعنی همان تاریخی که اوتصور می کرد قادر است با پول و زور آن را بنویسد و خود را در آن به شفقت و مردانگی و عشق به بیوتایان قالب بزند ، او را به همان سورت حقیقی و پلیدش ، و به همان قیافه بی عاطفه ، خونخوار ، سلاخ ، ظالم ، ترسو ، بزول ، و نامردانه اش ترسیم کرد .

شوروی نیز می پنداشت که با برداشتن سیماهای اسیل و ملی ایران از مقابل خویش ، و توسط این یا آن آتش سوزی ضد انقلابی و توطئه خیانت بار کریمه ، خواهد توانست با بزگی که خود از خویشترن می کند ، همچنان دندان های خون چکان خود را بیوشاند و همچنان مهربان و «سوسیالیست» و «اتر ناسیونالیست» و «مارکسیست» و غیره تجلی کند . شوروی نیز چون جناب نرون دچار این وهم و گمان شده بود که تاریخ را خودش ، بادسیه هایش ، با تبلیغات جهنمی اش ، با زست ها و پیرایه هایش ، و با انتشارات وسیع و بی همتایش خواهد نوشت . ولی اکنون به خوبی با چشمانی زل زده و حاج و واج می بیند که چگونه تاریخ شوروی را می نویسد . و نه به عنوان يك «سوسیالیست» ، يك «اتر ناسیونالیست» و يك «مارکسیست» (آن طور که مایل است و مهر تقلبی اش را بر گوشه پرچم و بالای کلاه خویش زده است) . بلکه به سورت يك

۱ - اگر اشتباه نکنم چنین مقاله ای از فیلمی که به نام «موس های امپراطور» در تهران به نمایش گذاشته شد ، گرفته شده است و خود در تاریخی نتوانده ام .

خائن به حقوق ملت ایران ، به صورت يك دشمن خطرناك و بی‌همتای نهضت انقلابی جنگل ، به صورت يك شريك امپریالیسم در تقسیم امتیازات ایران ، به صورت يك سیاست‌یاز د آتی‌آتر - ناسیونالیسم ، و به صورت يك سیاست‌یاز گدا و بی‌شرم که حاضر است گوهر پربهای نهضت‌های انقلابی را به بیبهای ناچیز بازرگانی بر روی چند جعبه لوله لامپا ، چند سبد خرما ، چند متر جیت ، چند گونی کتکش و چند متر مکعب گاز ، به مسلخ استعمار و استثمار بکشاند .

آری ؛ غیر غم همه تلاش‌ها و توهمات شوروی در نوشتن تاریخ ، تأریخ شوروی را نوشت .

نرونها همیشه کور می‌خوانند .

در سطوری که فوقاً از نامه دوم میرزا به مدیوایی آورده شد ، پاره‌های نکات به چشم می‌خورد که توجه مجدد هم به آن‌ها می‌باید به نظر نمی‌رسد :

پاره‌های نکات

میرزا در این نامه ، حدود هم‌کاری و وحدت انقلاب ایران را با شوروی بر مبنای موافقتنامه‌ای که طرفین امضاء کرده بودند ، مجدداً یاد آور می‌شود و جان آن را بر دو اصل مشخص می‌سازد ؛ یکی رسانیدن اسلحه مورد نیاز نهضت توسط شوروی و دیگری فرستادن داوطلب و نیرو به حمایت از نهضت . منتها هر دوی این‌ها را ممدارها مشروط است به این که قبلاً از طرف انقلاب تقاضائی در این موارد از شوروی بشود . وگرنه به هیچ وجه نمی‌بایستی متجاوز از دوهزار نفر قوای موجود ، قوای از طرف شوروی به ایران وارد شود . و آن‌گاه میرزا بدون معطلی تقاضای مرزبورا توسط شوروی حتی فقط دوسه روز پس از تنظیم موافقت نامه مذکور افتاه می‌سازد و عهدشکنی و خیانت شوروی را رسوا می‌کند . و بدین ترتیب ضمناً از فساد اندیشه و بر نامه‌ای که بر مبنای آن جناب مدیوایی اعلام داشته بود که «سیدم نفر فدائی روس و پانصد نفر مجاهد ایرانی با وسائل و افزار جنگی به انزلی آورده بودم ، پرده بر می‌دارد که اصولاً چه کسی از تو خواست که چنین تحفه‌ای را همراه خود بیاوری ؟ که اصولاً تو غلط کردی که آن‌ها را بدون درخواست جمهوری موقتی انقلاب ، ردیف کردی و به انزلی آوردی . مگر قرار نبود که هرگونه ارسال قوای زائد بر دو هزار نفر موجود مطلقاً بنایه تسمیم و تقاضای انقلاب سورت پذیرد ؟ مگر قرار نبود که میزان و نوع اسلحه ها بنا به درخواست انقلاب تعیین شود ؟ پس این عمل که خود معترف به آن هستی ، سند دیگری است بر خود سری‌ها و دخالت‌های شما در امور داخلی انقلاب و دولت انقلابی .

بی‌شبهه بدک کشیدن نیروهای مرزبورا توسط جناب مدیوایی در واقع نه به خاطر کمک به انقلاب ،

بلکه برای تکمیل کردن قوای کودتا بوده است. تصادفی نیست :

که با آمدن مدیوانی نماینده بازرگانی خوشناریا و میکویان کمیسر تجارت شوروی بهرشت ، کودتائی در ۱۴ ذیقعده ۱۳۳۸ مطابق نهم مرداد ۱۳۹۹ رخ داد .

وشکفت نیست سیاستی که برنامه کودتا را طرح ریزی می کند، نسبت به عهد و موافقت نامه های احترامی قائل نشود.

به هر حال میرزا علی الخصوص به شدت بر روی دخالت های ناروا و غیر مجاز شوروی در امور داخلی نهضت و دولت اشلاپی که نتیجه ای جز زیان ملت ایران و سود استعمار ارتجاع بیار نخواهد آورد ، انگشت می گذارد . و نشان می دهد که چگونه اقدامات افراطی و غیر منطقی کسانی که مور تأیید شوروی را دارند و دوش به دوش شوروی رزه می روند و احیاناً بسیاری از آن ها تازه از شوروی مهاجرت کرده اند و به ایران آمده اند و در نتیجه به علت عدم آمیزش زندگی انقلابی - علمی با مردم ایران ، از شناخت شرایط تاریخی و روحیات و خصائص آن عاجزند ، باعث جدا کردن نهضت از تکیه گاه اصلیش ، توده شده اند .

فقط
رهبری
و نهضت
داخلی

بیگانه ای که کنار جان من نشسته است ، نمی تواند دید

اشکالی را که من می بینم ، نمی تواند شنید آواهایی را که من می شنوم ،^۲

هنری لانگفلو

و آن گاه است که میرزا با دل سوزی نسبت به شرافت اکتبر که متأسفانه از همان اوان پایان خویش به دست سیاست بازان شوروی در بازارهای جهانی به مزایده گذاشته شد ، می نویسد :

امروز در ایران هیچ گونه مرام افراطی دارای اثر نیست و سیاست سویت

روسیه را از بین می برد.

ولی بدبختانه دیگر شوروی توجهی به سیاست سویتی ، نداشت. آنچه شوروی می خواست ارتباط متقابل بازرگانی ، ولو به وقیحانه ترین صور سود آور بود. شوروی دیگر نه به دنبال

۱- سردار جنگل ص ۲۶۹

۲- بهترین اشعار هنری لانگفلو . نشر به دوزبانی . انتشارات سخن . تهران ۱۳۳۷

ایده آل‌های انسانی و آرمان‌های بشری، بلکه به دنبال ازدیاد روغن و پیه بر روی دیزی می‌دوید. و حاضر بود که عملاً خود «اترناسیونالیسم» را هم برای چرب کردن آب‌گوشت خود بفروشد. و فروخت.

مبارزه فرهنگی

آن‌گاه میرزا سطری پس از جملات فوق، جمله‌ای می‌نویسد که نه تنها نموداری از شعور اجتماعی وی را ترسیم می‌کند، بلکه ضمناً بیان‌کننده جهت‌گیری شرافتمندانه او به سوی سوسیالیسم

حقیقی نیز هست:

باید سیر کرد و به تدریج آمال حقه را رسوخ داد.

منظور از «آمال حقه» چیست؟ سوسیالیسم و ایده‌آل‌های بزرگ انسانی که برای تحقق بخشیدن آن‌ها، به همان میزان که آتش انقلابی لازم است، تاکتیک‌های فرهنگی و هئانت‌های فلسفی نیز ضرورت دارد.

مبارزه فرهنگی و ایده‌ئولوژیکی، طولانی‌ترین و کندترین مبارزات تاریخ بشری است. هیچ انقلابی قادر نیست به همان سرعت که مواضع سیاسی و اقتصادی شدا انقلاب را اشغال می‌کند، مواضع فرهنگی و اخلاقی آن را نیز تصاحب کند. در اینجا جنگ و پیکارهای طولانی، مداوم، و هوشیارانه‌ای لازم است که چه بسا صدها سال به طول انجامد. انقلاب یابستی دارای آن چنان فراستی باشد که بتواند در تماس یا خلق، نه با عنوان کردن مطالبی که وحدت نهضت را با توده‌ها قطع می‌کند، بلکه با طرح کردن مسائلی که پیوند آن را با ملت استحکام می‌بخشد، قدم به قدم مردم را ابتدا برای شنیدن، سپس برای فکر کردن، بعد از آن برای باور داشتن و بالاخره برای ایمان آوردن، همراه آرمان و ایده‌ئولوژی خود بکشاند. انبار کردن خروارها، حتی جواهر، بر اطراف و سرانسان، باعث انهدام، مرگ، و معدقون شدن وی می‌شود. باید پیوسته آن قدر بار ملت کرد که قدرت حمل آن را داشته باشد. این است هنر رهبری. و این هنر رهبری.

بین حزب انقلابی و توده فرق است. آنچه را که حزب می‌تواند سریباً برای خویش مطرح سازد و به بحث وجدل و کتک‌ه و تصویب‌نامه‌های داخلی بکشاند، حتماً ضرورت ندارد که سریباً به میان خلق نیز برساند. حزب باید بداند که چگونه با مردم تماس بگیرد. برای تماس با مردم، حزب نمی‌تواند شوق راه رود و از آسمان‌های خود با مردم مرتبط شود، بلکه موظف است آن قدر به طبیقه نزدیک شود که بتواند دست آن را بگیرد و آن‌ها را پله پله تا سطح خویش ارتقاء دهد. اگر حزب بخواهد هر دستی را که به سوش‌داز می‌شود،

به بهانه این که زگیل دارد ، چرك است ، میگری است ، و زمخت است ، از اتفاق خود
براند ، دچار منزه طلبی مخوفی شده است . این وسواس مطهر خواهی ، دره جدائی حزب
وملت است . این دره گورستان حزب خواهد بود .

حزب قبل از هر چیزی با شعارهای روز ، تاکتیکهای روز ، و برنامههای روز است که
ملت را به همراه خویش می کشاند . واغلب ، شعارهای روز ، تاکتیکهای روز ، و برنامههای
روز ، نمی توانند غایت ایده آلها و افکار حزب را در خود متبلور کنند .

چرا حزب بین شعار نهائی و شعار روز ، خصوصاً شعار روز را به توده تقدیم می کند؟
زیرا می داند هرگز قادر نیست که تنها با قوای حزبی بردشمن فائق آید و لذا می خواهد
قوای توده را نیز به خود منضم سازد . و ضمناً با تماس با طبقه و توده جهت به میدان کشیدن و بالا بردن
شور خلق ، توده و طبقه را تا سطح خویش بالا آورد و به خود - جانی تاریخی بپخش .

مبارزه ایده نولوژیکی و مبارزه فرهنگی ، ظریف ترین ، طولانی ترین ، دقیق ترین ،
و شاقه ترین مبارزات تاریخی يك حزب انقلابی را تشکیل می دهد . نمی توان تنها با سوزاندن
کتبی که به نظر توده مقدس می آید ، به عنوان نخستین عمل فرهنگی ، توده را از گذشته و
رسوبات فرهنگی قرونش خلاص کرد و به آرمان جدید و علمی پیوند داد . نمی توان تنها با
آوردن چند گنجه شیر برای مادران ، مادی بودن روابط مادری - فرزندی و مادی بودن شبهای
بی خوابی و شیردادن های دوران کودکی را به مادران اثبات کرد و آن را به راههای خویش
کشاند . نمی توان تنها با کثافت کاری در مکان هایی که توده مقدس می پندارد و بسا توهین
بی محابا به همه معنویات و ایده نولوژی های خلق ، ولو پوسیده ، ارتجاعی ، مخوف ، و در نهایت
ضد انقلابی ، مردم را به صفوف انقلاب کشانید . برای مبارزه با هر پدیده و هر مکتبی ، راه و
روش حساب شده و دقیق لازم است . و علی الخصوص در شرایطی که انقلاب متکی به این یا آن
حزب نمی باشد ، بلکه با تکیه بر جبهه های از کلیه نیروها و احزایی که برای هدفی مشترک
می جنگند ، تشکیل شده است ، دیگر نمی توان از مردم و جمعیت های مختلف پرسید : کدام
ایده نولوژی ، کدام حزب ، کدام آرمان ، و کدام فرهنگی را قائلند ؟ فقط باید دید که
آیا با استعمار مبارزه می کنند ، یا خیر . اگر پاسخ مثبت بود ، می بایستی از آنها استقبال
کرد ، ولو این که «خرافی» ، «فال گیر» و «موهوم پرست» ، هم چون میرزا کوچک جنگلی
بوده باشند !!

بی شبهه چنین وحدتی هرگز به معنی این نیست که این یا آن حزب
از تلاش و کوشش بی گیر خویش در به دست گرفتن رهبری انقلاب
و رهبری جبهه انقلابی خودداری کنند . هرگز ! اما چگونه

چگونه باید
پیش قراول شد ؟

می‌توان به رهبری نهضت ارتقاء یافت؟ یا کودتا؟؛ درحالی که نهضت حتی نتوانسته است درمقابل دشمن وضع تهاجمی قاطعی بگیرد و ازشرایط تدافعی خود خارج شود؟ با توجه به عهده‌نامه‌ها و اصولی که وحدت، خود برپایه آنها استوار است؟؛ درحالی که هرگونه تجزیه و پراکندگی قوای انقلابی، در واقع نه به يك دست کردن مثبت انقلاب، بلکه به تحلیل بردن خطرناك قوای انقلاب منجر می‌شود؟ با عنوان کردن شعارها و دست زدن به حرکاتی که نهضت را ازتکیه‌گاه اصلی خود، همچون مأمی ازدربایا، بیرون می‌اندازد و بر روی‌شن‌های ساحل ضدانقلاب آن‌قدر می‌کوبد تا جان دهد و برای سرخ شدن در تابهٔ ارتجاع - استعمار آماده شود؟ یا چه چیز؟ آری باچه چیز و ازچه طریقی می‌توان در کوران يك مبارزهٔ شجاعانه و يك انقلاب آزادی‌بخش، رهبری نهضت را به دست آورد؟ از طریق مبارزهٔ شجاعانه و فداکاری‌های بی‌دریغ در راه توده. از راه ارائه شعارهای عملی روز. از راه تنظیم برنامه‌هایی که بتوانند خواست‌های مبارزه و مردم را در خود مجسم کنند. از راه سمبیت و علاقهٔ جدی و علمی به انقلاب. از راه انتخاب و ارائه تاکتیک‌های صحیح و محاسبه شده انقلابی. از راه نزدیکی فروتنانه به مردم و بهمهٔ انقلابیون در راه نمائی‌های اصولی آنها. از راه نشان دادن شخصیت خود و حزب، به‌مثابه یگانه شخصیت قابل برای رهبری نهضت. از راه افشاها انقلابی، سمبانه، و عینی این یا آن تاکتیک کشنده و خطرناك این یا آن متفق. از راه هوشیاری در گرفتن مج این یا آن گروه متفق که کم کم با بالادقتن شعلهٔ انقلاب، راه خود را از آن جدا می‌بیند و به صفوف ضدانقلاب می‌پیوندد. و از راه.....

و وقتی که میرزا می‌دید که مدعیان و آمال حقه، برای پیاده کردن و پروژ کردن آرمان‌های خود در اجتماع، بذری می‌باشند که محصولی جز خار و خاشاک درو نخواهند کرد، جگرش می‌موخت. تاکتیک‌های قلطشان را برایشان تشریح می‌کرد. و راه‌های اساسی پروزی را نشان می‌داد. آخر این خارها قلب انقلاب را نیز می‌شکافتند.

انعطاف بسیار آموزنده است که انسانی مذهبی و مؤمن به اصول اسلام، از سوسیالیسم و... تحت عنوان و آمال حقه، یاد کند. در واقع میرزا به خاطر عمقی که در شرافت و دل‌سوزیش نسبت به مردم و اجتماع وجود داشت، پیوسته جویای حقیقت نیز بود. زیرا اعتقاد داشت که اتکاء به حقیقت بهتر از هر اصل و مرام خشکی می‌تواند يك بنیان انسانی، انقلابی، و نجات‌بخش بوده باشد. و چه بسا که اگر روزی عملاً می‌دید بین‌مذعیش با ملتش تضادی تخیلف‌ناپذیر وجود دارد، نه مذهب، بلکه ملت را برمی‌گزید. آیا درست است که بگوئیم: میرزا کاستروئی بود که گوارا بازندگیش پیوند نیافت. جنابان مدیوانی،

روشنی ، میکویان ، پیشوری ، ابوکف ، وحتى سیمای محبوبی چون حیدر عموغلی ، هیچ کدام نمی توانستند وظیفه ای را که گوارا در تربیت کاسترو انجام داد ، در پرورش میرزا انجام دهند . طول زندگی با ارز نیکیدرام ، داسکولینکف و کازانف نیز بسیار کوتاه بود .
با این همه ، میرزا از آن ها آموزشی بسیار دید .

به حال میرزا در این جا به خوبی روشن می کند که نمی توان به بهانه داشتن و آمال حقه به یک باره بر آن خلعت پیروزی پوشاند و به یک باره آن را با مردمی که در تحت شرایط و مناسباتی دیگر رشد یافته اند و هنوز ریشه های فرهنگ گذشته در اعماق زندگی شان با همه استحکام و صلابت خود چنگ انداخته است ، رسوخ داد . برای گسترش دادن یک ایده تئولوژی نیز چون هر هدف دیگری ، می بایستی متانت و روشن بینی کافی به خرج داد . حرکات و اعمال عجولانه ، مؤید انقلابی بودن نیست . عوشاری ، پشت کار ، استقامت ، شناخت اجتماع ، شناخت دوست . شناخت دشمن ، انتخاب تاکتیک های عملی بسته به استمدادات و شرایط روز این ها هستند آنچه به انقلاب دوام و بقاء پیروزی آفرینی می بخشند . طرح شعارهای افراطی و دست زدن به عملیاتی عسیمی ، ممکن است انسان را در تاریخ وارد کند ، ولی هرگز تاریخ را نمی سازد . شراقت ، صداقت ، و وظیفه یک فرد و بیا یک نهضت انقلابی در این نیست که به هر کلکی که شده خود را در تاریخ بچکاند ، بلکه در این است که راهی را برود که تاریخ را می سازد ؛ بلکه در این است که تاریخ را بسازد . سازندگان تاریخ ، قهرآ در قلب تاریخ نیز جای خواهند گرفت .

هر عمل خارق العاده و پرهیاهوی ، ولو مخالف و مغایر تاریخ ، بالاخره انسان را در تاریخ فرو خواهد کرد . همان طور که آن حقیر با شاییدن در زلال ترین چشمه عربستان ، وارد در تاریخ شد . ولی تاریخ با ظرافت و دقت هنرمندانه ای ساخته می شود . انقلاب هنر نیز هست . سهم هوش ، نقشه ، ذهن ، شعار ، و تاکتیک در انقلاب ، بارها و بارها بالاتر ، مهم تر ، و اساسی تر از خشونت بازی و قلنبه گویی است . درست تر گفته شود : خشونت بازی و قلنبه پراکنی ، نه مبارزه انقلابی ، بلکه بازی انقلابی است .

انقلابی را از در که گردنش نباید شناخت ، از هوشیاری سیاسی ، از سمیتم آرمان - خواهانه اش ، از پیوند جاودانی با مردمش ، و از زیر کیش در غافل گیری حریف و سر به زدن در مواضع سر به خور دشمن باید شناخت .

نهضتی که هوشیارانه در راه حاکمیت مناسباتی مترقی تر و عالی تر ، ضد وازگون کردن نظام منحط موجود مبارزه می کند ، انقلابی است . انقلاب با استیلا بر اعصاب ، با شناخت شرایط روز ، با دانستگی به علم مبارزه ، با پیوند عملی با مردم ، با شناسایی شیوه های مبارزه حریف ، و با طرح شعارها ویرانه هائی که عملاً باعث هر چه بیشتر مجرد شدن خصم از اجتماع ،

و وحدت هر چه بیشتر انقلاب با اجتماع می شود ، قابلیت دوام و امکان پیروزی دارد. اجتماعی از گز گرفته ها ، ماجراجویان ، اپورتونیست ها ، آن ها که خود را مافوق توده ها می دانند ، ناآشنایان به خلیقات و عواطف خلق ، بیگانگان از میراث انقلابی توده ، ناآگاهان از شرایط انقلابی روز ، بی خبران از حامیان عملی انقلاب در این یا آن زمان مبارزه ، حامی شناسان کتاب خانهای ، حرفان بی برنسیب ، والکوبرداران خود پسند ، آری اجتماعی از یک چنین سنگ و نقال ها ، هر قدر هم که جسور و قهرمان ، هر قدر هم که خشن و بی رحم ، هر قدر هم که برای قتل های خمس دچار رعشه بوده باشند ، به هر حال ، نه یک نهضت انقلابی کامل و نه یک انقلاب ساز حقیقی ، هیچ کدام نخواهند بود .

بازهم تصور انتقادی که به نظر میرزا وارد است ، همچنان همان تصویری است که از سیاست شوروی داشت و قبلاً یاد آور شدیم . در این جا نیز میرزا علت عمده کودتا و مخالفت هائی را که با وی صورت می گرفت ، در دلمع ریاست ، طلبی مجسم می کند . و حال آن که قضیه دارای اصلی سیاسی و اساسی بود . و پاره ای کیفیت ها و خصائص روحی بعضی افراد ، به جای این که تعیین کننده آن باشند ، در واقع امری برای انجام آن بوده اند . چنان قضیه در سازش بین شوروی - انگلیس - ارتجاع ایران نهفته است .

شاید مقصود میرزا از حریسان مقام ریاست ، پیش تر اشاره به جاه طلبی های احسان الله خان ها و خالو قربان هاست . بی شبهه آن ها گرفتار چنین بحرانی نیز بودند . ولی به هر حال روحیات طمع کارانه آن ها نیز محور اصلی کودتا و تندروی های ضد انقلابی نبود . این چرخ ها به قدرت موتوری از روی گرده انقلاب می گذشتند ، که دسیسه بازی و خیانت شوروی نام دارد . (چنان که بازهم خواهیم دید .)

دور بز نیم بهتر است مجدداً برگردیم به ادامه نامه اول میرزا به «دیوانی»
«هنوز اطراف گیلان را قشون شاه پرست و عناصر مستبد احاطه دارند و هنوز قشون انگلیس از حدود گیلان (هم) خارج نشده و مسائل حیاتی بین ما و شما حل نگردیده است ، با این حال شما در رشت و اتزلی به اختلاف و حتی به منازعه شروع نموده اید ، که هیچ انتظارش را حتی از دشمن نداشتیم ، چه رسد به شماها که دوست هستیم ،»

ظرفت مبارزه هیچ طبقه‌ای در دنیا نمی‌تواند به یک باره کلیه دشمنان تاریخی خود را گور کند. هیچ سیاسی نیز با این شرط که بتوان کلمه سیاست را برایش به کار برد، به یک باره به تمام دشمنان هشتی اعلام جهاد نمی‌کند. بشر هرگز بایک خیز به پایان نمی‌رسد. هر نهضت و هر سیاسی برای این که بتواند منظور و هدف نهایی خود را عملی سازد، جبراً به یک سری اقدامات و عملیاتی دست می‌زند که به عنوان اقدامات و عملیات تاکتیکی مشخص شده‌اند. خلصت این تاکتیک‌های بایستی پیوسته آن باشد که در میدان استراتژی و در جهت هدف کلی قرار داشته باشند. هیچ ملت، هیچ حزب، هیچ طبقه، و هیچ نهضتی تاکنون نتوانسته است بدون برنامه‌ها، حرکات، شعارها و حتی هدف‌های تاکتیکی به یک باره استراتژی خود را متبلور سازد. به قول نیچه:

در میان کوهساران، نزدیک‌ترین راه، از یک قله به قله دیگر است.

ولی برای پیمودن چنین راهی، پاهای چابک لازم است.^۱

و هرگز بشر دارای چنین پاهایی نبوده است که بتواند فاصله بین دو قله را با یک گام بپیماید. این فاصله نزدیک را می‌بایستی از راه‌های دور، طولانی، ناآشنا، آموخته، سخت و پرپیچ و خم پیمود. در این مسیر باید از جنگل‌ها، صخره‌ها، رودخانه‌ها و کوره‌راه‌های بسیار، روزان و شبان بسیار عبور کرد و با جانوران و حیوانات مختلفی مصادف داد، در همان حال که با جانوران و حیوانات مختلف دیگری عقد اتفاق بسته‌ایم و با می‌بندیم.

به این مناسبت است که در هر مبارزه تاریخی - اجتماعی، این یا آن طبقه، این یا آن حزب، و این یا آن نیرو، پیوسته در طرح کلی استراتژی خویش و در مراحل مختلف مبارزه و در تحت شرایط گوناگون زمانی - مکانی، دوستان و دشمنانی برای خود مشخص می‌کند که در آن اوضاع خاص، با کس متقابل وحدت یا آن دوستان، دشمنان خود را که جبراً دشمنان دوستانشان نیز می‌باشند، درهم می‌کوبد و خط خود را از یک موقعیت به موقعیت جدیدی منتقل می‌کند. موقعیت جدیدی که چه بسا از دوستان گذشته، به دشمنان امروز تبدیل شوند و چه بسا نیروهای جدید که برای اتفاق باوی به پشت میز موافقت‌نامه‌های مبارزاتی حاضر گردند. این وحدت و کثرت و این جدایی و پیوند تا بدانجا ادامه خواهد یافت که در میدانی ناب و یک پارچه، آخرین دشمنان تاریخ، آخرین جنگ مرگ و زنده‌گی خود را انجام دهند و حاکمیت مطلق نیروهای انقلابی قاطعانه تثبیت شود.

این تعیین‌بندی دوستان و دشمنان، بر مبنای درجه و نزدیکی دشمنی و دوستی آن‌ها را، بشریت در سراسر مبارزات خویش، چه از روی علم و شعور و بر بنیاد تحلیلی علمی و تاریخی

۱ - چنین گفت زرتشت، نوشته، فردریک ویلهلم نیچه، ترجمه، نیروری، جلد اول

وجه به صورتی ابتدائی وجه به شکلی خودبه خودی ، به هر حال در عمل روی هم رفته انجام داده است و انجام نیز خواهد داد .

اصولی از اتفاق بدیهی است در شرایطی که مثلاً دو حزب ، جهت مبارزه با دشمن مشترك خویش به وحدت رسیده اند ، مادام که هنوز خصم خود را از پای در نیاورده اند ، ضمن حفظ همه ماهیت خویش و ضمن حفظ تمام دوگانگی های نهائی خود ، معوضاً هم چنان بایکدیگر وحدت دارند و هر چند پاره ای عملیات اشتداد آمیزی که عملاً نمی تواند به وحدت آنها سدمه ای وارد سازد ، علیه یکدیگر نیز انجام دهند ، با این همه هرگز شمشری را که علیه دشمن مشترك خویش بلند کرده اند برفرق یکدیگر نمی گویند . هر گونه خنجر زنی در گردن متفق که هنوز دوران اتفاقش به سر نرسیده است و هر گونه تسویه حساب های نهائی ، در حالی که هنوز نهضت در محاصره دشمن درجه اول و چهار خویش قشرده می شود ، اگر روشن گر بلاهت و حماقت پر مخافت این یا آن متفق نباشد ، مؤید آن است که در واقع متفق ، يك متفق تادیهی نیست ، بلکه به عکس ، متفق تاریخی دشمن است که حیلہ گرانه برای اخلاص و درهم کوبیدن نهضت ، خود را به صورت دوست بزرگ کرده است ، تا ضمن نفوذ در درون نهضت ، آن را از داخل منجر سازد . این گونه متفقین در حقیقت دینامیت خصم در زیر کتف انقلاب می باشند . مهم ترین ، قوری ترین ، و قاطعانه ترین وظیفه نهضتی که از هوشیاری های علمی و عملی بالائی برخوردار است ، تصمیم گرفتن انقلابی درباره این شقاق و لوس های خطرناک داخلی است . رفتن به طرف پل برای پیکار بادشمنی که آن سوی ساحل اردو زده است ، در حالی که دشمن بسب ساعت شمار مخوفی را در کوله بارمان کار گذاشته است و هر لحظه زمان انفجار آن نزدیک تر می شود ، لااقل مؤید غفلت و بی خیرگی است . پیش از آن که بمب مزبور را از خرچین خود بیرون نیندازیم و پیش از آن که خود را از لحاظ داخلی ، و با هوشیاری سالم نکنیم ، توقع این که بر خصم خویش پیروز شویم ، توقمی سازه لوحانه و حتی ابلهانه است .

شوروی و اتفاق آیا نقش اتفاق و همراهی شوروی با نهضت جنگل حماقت و وظیفه بسب ساعتی مزبور نبود ، بانگهای به روابط عمومی نهضت انقلابی جنگل و دولت شوروی پاسخ این سؤال را بدون پروا و رودربایستی می بایم . پاسخ چیست ؟ چرا !
وقتی که میرزا رسماً اقدامات شوروی را از آن گونه حرکاتی اعلام می کند که هیچ انتظارش را حتی از دشمن ، نیز نداشته است ، در واقع پاسخ مثبتی است بر این که شوروی

وظیفهٔ انفعالات داخلی انقلاب ایران را عهده‌دار شده است .

وظیفهٔ حزب عدالت برای شوروی چه بود ؟ اگر شبهه را به نفع حزب عدالت اقتدار دهیم ، تازه همان وظیفه‌ای بود که ارتش دولتی ایران برای انگلیس داشت . هردو سپاه‌ی بومی سیاستهای خارجی بودند . خارجی‌هایی که مستقیماً علیه انقلاب ایران و علیه منافع و مصالح خلق ما توطئه می‌کردند .

بناباه اصولی که شوروی قبولی آن‌ها را به‌عنوان اصول فلسفی و ایده‌ئولوژیکی خویش تبلیغ می‌کرد و همچنین بنا به همان اصولی که حزب عدالت نیز مدعی الهام گرفتن از آن‌ها بود و همچنین به‌طور کلی بنا بر آن اصل عینی و عملی که دوستی دو گروه در امروز و به علت وجود دشمنی مشترک ، طبیعاً به خصومت ریشه‌ای آن‌ها در فردائی که دشمن مشترک نمی‌شود خواهد انجامید ، تعجب آور نبود که بین جنگلی‌ها و حزب عدالت (اگر به فرض محال حزب عدالت را حزب طبقهٔ کارگر ایران کنیم) و یابین میلیون‌ها ایرانی و شوروی پس از خلع پادشاهی پارتانیا و نابودی سازمان‌ها و قوای استبدادی - استبدادی - ارتجاعی ، تضادی خونین ، جدی ، و نهائی آغاز شود . ولی شرط چنین وضعی شکست قطعی دشمن - مشترک بود ، نه‌ضت این که دشمن به شکلی تدارک دیده‌تر ، دقیق‌تر ، و اصولی‌تر ، در تدارک نهضت را در محاسرهٔ خود گرفته است و هر لحظه دوسر حلقهٔ طناب را پیش‌تر میکشد و خفت آن را آن قدر تنگ می‌کند که هر نفس انقلابی را خفه می‌سازد ، متفقین داخلی به جای هر چه پیش‌تر گره زدن دوستانهٔ خویش به یک دیگر و به جای هر چه پیش‌تر هم‌کاری و سمبیت در راه تحقق بخشیدن به خواسته‌های مشترک یک دیگر ، تازه مشعل آتش وجه خصمانهٔ تضاد را بر زیر گره‌های طناب وحدت بگیرند و آن‌ها را بسوزانند . مشعل دار یا بله ، و یا خائن است . این دوست نیست ، دشمن است . دشمنی بود ، خائن نبود ، دوست نبود ، دشمن بود .

در حالی که نهضت از همه‌سو مورد تهاجم دشمنانش واقع شده است ؛ در حالی که اعزام هر فرد ، به هر عنوان که باشد ، فقط در صورتی که با خصم ، خصم باشد و علیه آن در مبارزه شرکت کند ، می‌باید از گرمی آغوش نهضت استفاده برد ؛ در حالی که داشتن هر گونه ایده‌ئولوژی ، وابستگی به هر حزب ، پیوند با هر گروه ، قراردادن در هر طبقه ، و اشتغال به هر شغل ، مقام ، عنوان و مرتبه‌ای تنها در صورتی که همگی سمبانهٔ صفوف نهضت را برای صف‌آرایی سازمانی در برابر خصم مشترک بپرکنند ، نیایستی به‌مثابهٔ عاملی مخمل‌ارزایی شوند ، آقایان «کمونیست‌ها» ، آقایان «سوسیالیست‌ها» ، آقایان «اترنا سوسیالیست‌های کارگری» ، آقایان «انقلابیون» ، و آقایانی که «سوسیالیسم را در قریب یک پنجم از کرهٔ زمین پیروزمندان پیاده کرده‌اند» ، آقایانی که «سلاح به مکتب علمی مارکسیسم بوده‌اند» ، نزدیک‌ترین منتقد انقلابی و شرافتمند نهضت را به بیانهٔ پاره‌ای اختلافات ایده‌ئولوژیکی و به بیانهٔ این که منتقد مزبور از قدرتش که از مسئولیتش ناشی می‌شده ، استفاده کرده است ، قربانی می‌کنند .

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

بازهم تصور متأسفانه میرزا ضمن پیش کشیدن سؤالات فوق ، مهذا بین این قضاوت که پس کلك بزركه تری در جریان است و ریشه درخت این محصولات و تحیر آور، از مخازن زیرزمینی و مخفی عمیقی آب می خورد و قضاوت دیگری که همه اینها را ناشی از «ریاست طلبی، و مقام پرستی عده ای و بی اطلاعی و غفلت رهبری شوروی اعلام می کرده است، بیشتر به سوی قضاوت دوم می گراید . میرزائی توانست با قاطعیت باور کند که شوروی انقلابی، آنهم در این سن و سال و ضمن آن همه ادعا و جار و جنجال و در همان حال که طرح حمله به هندوستان را برای جنگل می ریخته است ، در راه سازش کاری یا بریتانیا و وحدت با ضد انقلاب جهانی گام برمی دارد . و حال آن که هنگام پیاده شدن ارتش سرخ به آنزلی، بنا به همان یادداشت های احسان الله خان که در شوروی انتشار یافت :

در جلسه ای که تشکیل دادیم ، کوچک خان گفت: به عقیده من بیلشویکها به ایران آمده اند تا قوای دنیکین را تعقیب نموده ، ضمناً با دولت ایران

روابط دوستانه ای ایجاد کنند .

یعنی بنابه خاطرات احسان الله خان ، میرزا از همان ابتدا خیلی ساده ، ولی در عین حال درست و صحیح دست شوروی ها را می خواند . مهذا هرگز اتکائی قاطع و یرا بر روی قضاوت های خود نمی کند و دائماً مابین دو قطب صمیمیت و عدم صمیمیت شوروی، در نوسان است. چه می توان کرد؟ روحیه خرده بورژوائی به علت همین نوساناتش روحیه ای خرده بورژوائی است.

پاسخ زورکی جالب است! در برابر سخنان میرزا که روش شوروی وهم بالکی های بومیش را نسبت به انقلاب جنگل ، آنچنان روشی بیان می دارد که هیچ انتظارش را از دشمن ، هم نداشته است ، آقای مدیوانی نیز که با کمک و مساعدت های احسان الله خان نامه خود را تنظیم می کنند ، می گویند تا به اصطلاح عین مفهوم فوق را ولو این که اصولاً هیچ واقعیتی را دربر نداشته باشد ، در نامه جوابیه خویش بکنجائند . ولذا می نویسند :

آن چه مهمات از جانب رفقای روسیه فرستاده شد ، به جنگل حمل و علیه رفقای انقلابی به کار برده اید که در نتیجه پنج فقر از دوستانمان مقتول و پانزده فقر مجروح گشته و این لطمه بزرگی بود که از جانب شما به انقلاب وارد شد، که به هیچ وجه انتظار دیدنش را نداشتیم. درباره مهمات ادعائی جناب مدیوانی ، ابراهیم فخرائی ، در همان کتاب و سردار ۱ - جلد اول سیاست دولت شوروی در ایران . نوشته ، منشور کرگانی . تهران بهمن

جنگل، در زیر نویس مربوط به همین موضوع، توضیح داده است:

یک قسمت از مهمات در باغ مدیسه رشت، (که طبقاً به دست کودتاجیان می‌افتد)، چند توپ در پیخان و مقداری فشنگ را حسن آلیانی برای توزیع بین طالبانی‌های اهل آلیان، به «زیده» برده بود.

و بدین ترتیب چیزی بدان مفهوم که مورد ادعای جناب مدیوانی است، به جنگل حمل نشده بود. و تازه اگر هم حمل می‌شد، ایرادی نداشت. زیرا این که اسلحه‌ها می‌بایستی به چه مواضعی منتقل شوند، به عهده رهبری دولت انقلاب و خصوصاً به عهده کمیتری جنگ و سرکمیتری انقلاب بود که مسئولیت هر دو این مقامات به عهده شخص میرزا کوچک بوده است.

مسخرگی اما مسخرگی این جاست که خود جناب مدیوانی، در همین نامه یکی دو صفحه‌ای خویش (که با کمک و معاضدت بی‌دریغ آقای احسان‌الله خان تهیه شده بود)، چنان که قبلاً اشاره شد، تازه یکی از انتقادات وارد بر میرزا را که در سر لوحه نامه خویش آورده‌اند، این موضوع قرار داده‌اند که چرا میرزا و اسلحه جنگی، ای که برای نهضت از طرف شوروی فرستاده شده بود، تحویل نگرفته است. جناب مزبور از این عمل میرزا آن‌چنان حیرت زده شده‌اند که خود را ملزم دیده‌اند سؤال کلی زیر را در مقابل وی بکشاند: «آیا برای پیش رفت انقلاب و خارج نمودن دشمن، قوا و لوازم جنگی لازم نیست؟» و آن وقت چند سطر بعد، از سر نوشت اسلحه‌ها (که البته مقصود همین‌ها نیست) بدین سورت اظهار ناراحتی می‌کنند که آن‌ها را به مکان‌های غیرموجهی استقرار داده‌اند.

خوب! این‌جا این سؤال پیش می‌آید که شوروی ضمن این که متوجه بوده است که میرزا سلاح‌های تحویلی را در راه انقلاب مصرف نمی‌کند (در جنگل یا به وحوش می‌فروشد و یا جزو جهیزیه زنی در می‌آورد!) و با حمل آن‌ها به جنگل، عنداللزوم آن‌ها را علیه انقلاب و علیه رفقای انقلابی، مورد استفاده قرار می‌دهد، پس چه شده است که با زهم برای این موجود خبیث ضدانقلابی، حتی بدون تفاسی خود، اسلحه و مهمات می‌فرستد و تازه دل‌خور هم می‌شود که چرا وی آن‌ها را تحویل نمی‌گیرد تا مجدداً به جنگل نقل مکان دهد و علیه رفقای انقلابی به کاربرد؟

به اضافه، اسلحه به شوروی چه که کمک‌ها و اسلحه‌هایش را انقلاب چگونه مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، به کجا حمل می‌کند، و به دست چه کسانی می‌سپارد. همین قدر که شوروی سلاحیت نهضت

**کمک، و دخالت
در مصرف**

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

توده‌نی

اما میرزا در پاسخ مربوط به سرنوشت اسلحه‌ها ، چنان جواب دندان شکن ، نفرت آلود ، و استقلال خواهانه‌ای می‌دهد ، که هنوز هم پس از گذشت قریب پنجاه سال ، ماکه آن را می‌خوانیم در خویشتن احساس غرور و سرافرازی می‌کنیم . میرزا در این قسمت از پاسخ خویش و در پاره‌ای قسمت‌های دیگر چنان پرچم استقلال و آزادی خود را به عنوان نماینده خلق ضد استعمار ایران برافراشته نگاه می‌دارد و چنان کردن مردانگی و ثبات در برابر یاده سرائی‌ها و اقتدا امات استقلال شکن بیگانگان و توکران بومیش می‌گیرد که انسان نمی‌تواند بی‌اختیار نسبت به زبونی و پستی منزجر کننده ای که عده‌ای در مقابل این یا آن اجنبی و این یا آن خونه شاگرد پلید استعمار از خود نشان می‌دهند ، احساس کینه و نفرنی پایان ناپذیر نکند . میرزا پرچم آزادی خود را به مثابه پرچم آزادی و استقلال ملی به اهتزاز درمی‌آورد و اجازه نمی‌دهد کسی در اموری که فقط و فقط خلق ایران حق مداخله در آن را دارد ، دخالت کند .

میرزا در نامه دوم خود به جناب مدیوانی ، با تکیه بر یگانگی تکیه گاه مطمئن و همیشگی اش ملت ایران ، دخالت جناب مدیوانی را به عنوان نماینده شوروی (کشوری به حال بیگانگی که ضرورتاً نمی‌بایستی در امور داخلی مردم ایران مداخله‌ای بکند) در اوضاع و سرنوشت مهمات مورد بحث قرار می‌دهد و این‌طور می‌نویسد:

اما اسلحه سویت شوروی که به موجب قرارداد به ما تسلیم شد: هر وقت محل صرف اسلحه را ازمین خواستند ، توضیح می‌دهم . چنین پرسشی عجاناً از صلاحیت رفقای مغرض شما خارج است . زیرا حکومت جمهوری به رسمیت باقی است و برای افساد چندتن خودسر و خودخواه ساقط نشده و به کسی حق داده نمی‌شود به دل خواه خویش نظام امور حکومت را به دست گیرد و کشور را تاراج نماید و با ایرادات افسانه آمیز دل خوش دارند .

نکته نظامی

همین‌جا روشن کنیم یکی از عللی که کودتاچیان خصوصاً پای محل و موقع اسلحه‌ها را به میان می‌کشند ، این بوده است که بتوانند از قرارگاه‌های مزبور اطلاع حاصل کنند و در نتیجه بتوانند نقشه‌های نظامی کودتا

را طوری طرح ریزی کنند که جنگل از ذخائر اسلحه‌ای خود محروم گردد . و طبیعتاً یکی از عللی هم که میرزا را خصوصاً در عدم بیان چگونگی توزیع و محل استقرار سلاح‌ها مسمی کرد ، جنبهٔ نظامی قضیه بود . زیرا اعلام این که چه مقدار اسلحه در کدام قسمت و چه مقدار دیگر در کدام موضع دیگر قرار دارد ، خود به خود باعث می‌شد که حریف از کم و کیف تدارکات جنگل آگاهی یابد و با اطلاعات بیشتر ، دقیق‌تر ، و مناسب‌تری علیه آن تقه‌های کشندهٔ خود را طرح کند و دست به انجامشان بزند .

میرزا با پاسخ هوشیارانهٔ خود ، مقاسد موزبانهٔ کودتا را عقیم گذاشت .

اما نکتهٔ جدیدی که در این جواب میرزا به چشم می‌خورد ، نویدی ضمیمی
ضمنی آینده‌ای می‌باشد مبنی بر این که متقابلاً و با هوشیاری و دقت کافی در برابر کودتاچیان و هدایت کنندگان آنان استقامت خواهد کرد . زیرا قدری سر بسته و در عین حال قاطعانه می‌نویسد :

به کسی حق داده نمی‌شود به دل‌خواه خویش زمام امور حکومت را به دست گیرد و کشور را تاراج نماید .

این جمله نویدبخش فردائی است که جنگل می‌خواست با منانت و زیرکی کافی ، ضمن جمع آوری و تدارک تعیین کنندهٔ قوا از یک طرف ، و ضمن این که عملاً حزب عدالت و حاکمیتشان را به دست خود آن‌ها و از طریق اعمالشان از مردم و نیروهایشان کاملاً مجرد می‌سازد ، سر نوشت کودتا و کودتاچیان را مشخص کند . که بدبختانه این تعیین سر نوشت به جای این که به دست میرزا ، این سمبل نیروهای ملی - انقلابی ایران تعیین شود ، چنان‌که بپسدها خواهیم دید ، بنا به دلائلی و از جمله به علت دسیسه بازی‌ها و خیانت‌های گوناگون دیگری که از طرف شوروی صورت گرفت ، به دست رژیم منحط وابسته‌ای مین می‌شود که خود میرزا و نهضت جنگل را نیز در فرجام دردناک و آشک آوری فرو می‌برد . فرجام دردناک و آشک آوری که به دنبال آن میهن ما دیگر توانسته است به وضع قبلی خود بازگشت کند .

چنان که بیان شد ، با این که میرزا هیچ گونه استقامتی را در مقابل کودتا صلاح نمی‌دانست و لذا از هر گونه برخوردی با آن مفره می‌رفت ، منذلك کودتاچیان از تعقیب وی لحظه‌ای دست برنداشتند و دمی راحتش نگذاشتند ، تا آنجا که با سلاح‌های آتشین سنگین و توپخانه به وی حمله‌ور شدند . این مهاجمات

و جدت تهاجمات
ارتش سرخ به جنگل ،
با مهاجمات ارتش
انگلیس - ارتجاع
به انقلاب

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

اجازه نمی‌داد که در کارهایشان شرکت کند . این است که راه را گوشه‌گیری و تقاروت از دور تشخیص داد .

پانزهم تصور
میرزا درباره حمایت‌های ارتش سرخ و توطئه چینی‌های نمایندگان شوروی نیز ، بیش‌تر قضیه را از زاویه‌ای به‌جز زاویه سیاست عمومی شوروی می‌دید . بدین معنی که این‌گونه اعمال راه ناشی از ناآگاهی‌ها و احیاناً بدخواهی‌های انفرادی عناصری هم چون ابوکف و مدیوانی و غیره برآورد می‌کرد . و خیال می‌کرد که با درمیان گذاشتن حقایق باذعمای شوروی و با روشن کردن آن‌ها ، خواهد توانست درد را از ریشه درمان کند و این میکروب‌های آلوده و مضر را دفع نماید . این است که حتی متجاوز از یک ماه پس از کودتا و ردوبدل شدن نامه‌هایش با جناب مدیوانی ، معهدادرهمان نامه‌ای که برای دوستش «یوسف ضیاءبیگ» می‌فرستد ، می‌نویسد :

چون یقین دارم زمام‌داران سویت روسیه به این‌گونه حرکات رضایت نمی‌دهند و تسایح مزبور مولود عملیات چند تن افراد خوددسو و بی‌مایه است و بالأخره با اقدامات سویت روسیه این خراب کاری‌ها چیران می‌شوند ، این است که ساکت و بی‌طرف مانده‌ام تا همه بفهمند که دست دوستی به‌احدی دراز نکرده‌ام و نخواهم کرد . و منتظرم ببینم سویت روسیه در برابر این نابه‌سامانی‌ها چه اقدام خواهد نمود

در حالی که چنان‌که ما بیان داشتیم و بدنها نیز خواهیم دید ، ریشه تمام این اعمال از خود دیپلماسی عمومی شوروی آب می‌خورد . سیاستی که مقاصد بازرگانی و بتأیج مترتب بر آن را ، گویا از طریق سازش با بریتانیا بهتر می‌توانست برای خویش تأمین کند ، تا از طریق حمایت از انقلاب ایران !
و برای طعام ضیافت این سازش ، گوشتی لذیذتر از گوشت انقلاب ایسران وجود نداشت .

جاسوسان انگلیس
ولی خود میرزا در تحلیل علل این‌گونه اقدامات «تحمیر آور» در همان نامه اولی دلیلی ارائه می‌دهد که شاکستن آن بی‌فایده نیست .
استدلال میرزا چنین است :

۱ - سردار جنکلی ص ۱۲-۳۱۱

من نمی توانم هیچ دلیلی برای این گونه اقدامات تصور کنم ،
جز آن که بگویم جاسوسان انگلیس در میان شما رخته نموده و این گونه
حوادث را به وجود آورده اند .

این برهان هر چند ممکن است به نظر عامیانه جلوه کند و احياناً دشمنان نوبت جنگل
و دشمنان میرزا ، خود این گونه برداشتها و استدلالات را مؤید تشخیص و شناسایی آخوندی
و ساده لوحانه میرزا تبلیغ کنند ، ولی می بایستی سرریحاً اذعان داشت که به عکس ، خود این -
گونه هیاهوها نشانه تکفیر سازی های آخوند ما پانه می باشند . زیرا در واقع میرزا بر مبنای
پاره ای از واقعیات و منجمله مشکوک بودن عده ای از سرمداران حزب عدالت و عده ای از
تندروان و فراطیون ، این طور بر آورد کرده است که جاسوسان انگلیسی در میان رقابش
نفوذ کرده اند و آنها را به چنین اقدامات تحجیر آوری ترفیب نموده اند .

۱ - در این جا بد نیست به او صورت حاشیه به هر حال به قسمتی از یادداشت های بعضی دولت
آزادی اشاره کنیم . هر چند این حاشیه ، حاشیه ای طولانی شود و هر چند همین مطلب را با ابراهیم
فخرائی ، نیز مورد استناد قرار داده باشند ،

... پس از بر هم خوردن نقشه و توقیف الدوله ، انگلستان حوزه ملی را که
طرفدار قرارداد شناخته شده اند و بعضی از آنها استفاده مادی هم نموده اند ...
زیربال خود نگاه می دارند . واسطه و حرف ربط این حوزه با سفارت انگلیس
سیدضیاءالدین طباطبائی .. است ...

سیدضیاء در خانه بیولانی خود که نزدیک سفارت (بیولانی) انگلیس ،
اما در زنگنه است ، کمیته ای تشکیل داده مرکب از جمعی از ایرانیان و از
ارامنه دوست و هم فکر و خیالی خود . در سیاست داخلی و خارجی این کمیته مخفی
است ...

... بالجمله کمیته زرگنده مرکز سیاست انگلیس است در تهران ،
در قسمتی که باید به دست ایرانیان انجام بگیرد ...

یک جمع از معروفین به وطن خواهی که بیشتر آن از مهاجرین محترم
یکهزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴ هـ) هستند ، به دست یاری آقای میرزا محمد
صادق طباطبائی ، اعتدالی سابق و دوستان او ، حوزه ای تشکیل داده . به خسرومت
شخصی با مدیر کمیته زرگنده ، به این جمعیت مربوط و در کارها تا یک اندازه با
آنها شرکت می نمایند . این جمع از مسلک پیش خود دست برداشته ، خود را
اکنون سوسیالیست می خوانند ، تا بدین عنوان بتوانند بشوئیکها را قریب
بدهند ، در صورتی که عنوان سوسیالیستی به بعضی از آنها به هیچ وجه مناسبت
ندارد . خلاصه چیزی که در این وقت خاطر انگلیسیان را در ایران مشوش و سه

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

مل و بدون ملاک‌های اولیه علمی - سیاسی - فلسفی - اجتماعی آموخته بود، لذا نمی‌توانست به درستی از وحدت‌ها و کثرت‌ها، شرایط انفجار و همزیستی شدید، و نیز سیاست عمومی و بین‌المللی به خوبی پرده بردارد. او به‌خاطر صاف و بی‌پیرانه بودن ایده‌آلیستی خودش، دوستانش را نیز به همین اوصاف باور داشت و مکر و دورویی ویی‌شرمی را خصوصاً از آن‌استعمار - ارتجاع می‌دانست. استعماری که دیگر برایش عملاً استعمار انگلیس و ارتجاعی که مستقیماً برایش دستگاه ایران بود. و از آن‌جا هم که در جریان نهضت مشروطیت انحراف انقلاب را به‌دلیل نفوذ جاسوسان بومی انگلیس و مترجمین لباس عوض کرده دیده بود، لذا دچار این توهم ذهنی مبتنی بر قرینه‌سازی شده بود که هر گونه انحرافی در ملت خواهی کسانی که مدعی دوستی خلق می‌باشند، به‌خاطر نفوذ جاسوسان بریتانیا یا عوامل ارتجاع است. و این است که به‌شکلی ساده می‌خواهد همه علل اقدامات ضد انقلابی شوروی و هم‌ملک‌گراش را نیز در نفوذ جاسوسان انگلیس در میان آن‌ها جستجو کند.

اما با توجه به تمام نکات فوق، ضمناً نیایستی این احتمال را به‌کلی غیرممکن دانست که چه‌بسا این‌گونه استدلال میرزا، خود مؤید مهارتی در بیان غیرمستقیم مقصود دیگری بوده است. بدین معنی که ضمن یک چنین جملاتی می‌خواسته است به وحدت عمل شوروی و انگلیس گوشه‌ای زده باشد!

... متجاسرین کیلانی و قفقازی بلشویک‌نما، در مقابل این اردوی قوی دولتی با جنگ و گریز و گاهی بی‌سدا تا رشت، بلکه تا انزلی عقب می‌نشوند.

اردوی دولتی به رشت می‌رسد و مردم رشت که از تهدید زنده به‌گور رفتن هنوز بدفشان می‌لرزد، رسیدن این اردوی مکمل را به‌رشت نعمت آسمانی تصور کرده، از هر گونه پذیرائی نسبت به آن‌ها دریغ نمی‌دارند و به‌حدی مهربانی حتی به‌نقرات آن‌ها می‌کنند که شنیده می‌شود بعضی از قزاقان از کرده‌های شفاقت‌آمیز خود نسبت به مردم این شهر، در موقعی که برای سرکوبی جنگلیان آمده بودند، اظهار پشیمانی می‌کنند.

(جلد چهارم تاریخ عصر حاضر یا حیات یحیی. نوشته، یحیی دولت‌آبادی.

تهران. اردیبهشت ۱۳۳۱ ص ۵۵-۱۵۰)

توضیح، تصحیح تفاوت‌ها و برداشت‌های آخوندی مطالب فوق به‌هدهد خود خوانندگان گرامی است.

جنگل دندان

نشان میدهد

میرزا پس از این که عدم محاربه خود را با شوروی و حتی جلوگیری از غلبان احساسات جوانان جنگل را قول می دهد ، معهذا برای این که ذهن شوروی را از این توهم که پس هر کاری انجام دهد ، مخالفین فریادی نخواهند کرد و پرده ها پیوسته پائین افتاده خواهند بود ، پاک کند ، فوراً می نویسد ، ولی :

اگر این اقدامات شما دوام پیدا کند ، ناچاریم به هر وسیله باشد به تمام احرار و سوسیالیست های دنیا حالی کنیم که وعده های شما همش پوچ و عاری از صحت و صداقتند . به نام سوسیالیزم اعمالی را مرتکب شده اید که لایق قشون مستبد نیکلا و قشون مستبد سرمایه داری انگلیس است . با یک فرقه آزادی طلب و یک جمعیت انقلابی که مشقت های متوالی چندین ساله دیده و هنوز هم محصور در دشمنان است ، آیا این نوع معامله می کنند ؟ (پاسخ به عهده شوروی است . با دداشت ما .)

و بدین ترتیب مصمانه و سریع اعلام می دارد که اگر ما فعلاً راه مقابله مسلحانه باشما را انتخاب نمی کنیم ، این ضمناً به مفهوم آن نیست که راه افشاگری و راه رسوائی شما را نیز هرگز بر نخواهیم گزید . ما طشتها را خواهیم گوید . کدام طشتها ؟ طشت های رسوائی آنهایی که «سوسیالیزم» را سیر اعمال خائنانه ضد سوسیالیستی خویش قرار می دهند . کدام طشتها ؟ همان طشتهایی که اذ آنها فریاد عدم صداقت شوروی به سوسیالیسم و عدم شرافت اترناسیونالیستی شوروی به پا خواهد خاست . کدام طشتها ؟ آن طشتهایی که افتادش و کوبیدش باعث بیدار شدن صاحب خانه خواهد شد و مبهمانی را که ابتدای شب در خانه پذیرائی کرده بود و اکنون در نیمه شب مشغول جمع و جور کردن و جاپاول انا نیم منزل می باشد ، رسوا خواهد کرد و نشان خواهد داد درویشی که با کسکول وردا و حالتی ملکوتی ، فارغ از هر گونه پلیدی و زشتی جلوه می کرد ، چه ابلیس سیدل و بی عاطفه ای است که حتی ضمن غارت منزل ، دشته خویش را نیز برای بریدن سر اهل خانه بران کشیده است

خلاصه بدین وسیله میرزا می خواهد هشدار دهد با این که افشاگری و فتنه گمان ، هر دو را یریشانی و دولت وابسته به آن به کار می بریم ، ولی برای شما لائق به زودی رسوائی خویش را بسته بندی خواهیم کرد . لاناری اترناسیونالیسم نوع شوروی را باز خواهیم کرد و به همه دنیا نشان خواهیم داد که در دل آن چه نوشته شده است : پوچ !

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

گرچه بعضی از کوفه نظران یا عناصر مفسد مملکت چنین جلوه دهند که برای عملیات غیرمنتظره شما و فشارهایی که وارد می‌کنید، به انگلیس و دولت ایران که دشمنان ما و شما هستند روی آورده، به ضد شما داخل مذاکره خواهیم شد، اما هرگز چنین امری به وقوع نخواهد پیوست. و به شما سریعاً می‌گوئیم هر قدر از شما خلاف انتظار و فساد دیده شود و به ما خصمانه هجوم کنید، حتی اگر برای شدت ترضیقات، ما را مجبور به دفاع هم یکنید، با همه این مراتب محال است به دشمنان توجه کنیم و از آنها کمک بخواهیم. تیرهای شما را از مهربانی‌های دشمن خریدارتریم. ولی در عالم برادری از شما تقاضا داریم ما را در گوشه جنگل به حال خودمان واگذارید و مجبورمان نکنید که باشما در حال گدورت باشیم و عملیات بیروبه‌تان را به دنیا اعلام کنیم.

جداً مقایسه این دو نوع برداشت و این دو نوع خط مشی، بسرای آن‌ها که شرافت انسان‌شان آب نکشیده است و برای آن‌ها که نسبت به سرنوشته سرداران و نهضت‌های امیلو پالکاز میهن خویش وجدانی دارند و برای آن‌ها که از فلاکتها، استثمار زندگی‌ها، بی‌خانمانی‌ها، دردها، زخم‌ها، و مذلت‌های مردم رنج می‌برند، درس‌های گران بهائی را خواهد آموخت. در همین مقایسه، چه بسیار مامیت‌ها که آفتابی نمی‌شوند؛ چه بسیار حیاهو ها که مملوم نمی‌گردند؛ چه بسیار مهربانی‌ها، عشق‌ها، و شیفنگی‌ها نسبت به مردم اسیر و رنج کشیده ایران و خون‌های اکثیری که مشخص نمی‌شوند؛ چه بسیار خیانت‌ها و نامردی‌های کسانی که خود را فرشته نجات بشریت جازده بودند، برملا نمی‌گردند؛ و چه بسیار روشن بینی‌ها که انسان به‌دست نمی‌آورد تا باری دیگر فریفته این یا آن حرف و این یا آن جنجال را دیوئی و روزنامه‌های در مقابل حقایق و واقعیاتی که فاقد ماشین‌های تبلیغاتی می‌باشند، نشود.

میرزا می‌گوید با تمام این مشقات و فشارهایی که بهما وارد می‌کنید، باز هم زجرها و شکنجه‌های شما را از دهر بانی‌های دشمن خریدارتریم، و در عوض شوروی و همپالکی - های راست و دروغش می‌نویسند، به‌عکس، با همه این مشقات و فشارهایی که به شما وارد می‌کنیم برای ما اقدامات شما (که همانا گوشه جنگل نشستن است) تا گوارتر از تیرهای دشمنان انقلاب است، و لذا فوری‌ترین و غلبه خود را نه مبارزه با دشمنان انقلاب، بلکه پیکار ناپودکننده باشما می‌دانیم.

چرا این‌طور است؟ زیرا میرزا و نهضت جنگل از روی سادگی و بدون تحلیل علمی و هوشیارانه سیاست پنهانی شوروی که همانا سازش با بریتانیا و رژیم ضدملی ایران بوده است،

روی هم رفته در این رؤیای اثیری غوطه می خورده اند که وانگلیس و دولت ایران... دشمنان ما و شما (یعنی نهضت جنگل و ملت ایران از یک طرف و شوروی و عمله آکره اش از طرف دیگر) هستند. « در صورتی که دیگر بریتانیا و دولت ایران برای شوروی به آن مفهوم قیافه دشمن را نداشتند و به عکس این دیگر نهضت جنگل و اسالت مهن پرستانه انقلابیون ایران بوده است که دشمنان روز شوروی و ضمناً هم میزهای او را تشکیل می دادند. این بار ملت ایران در سیمپی دشمنان روز دولت شوروی عرض و اندام می کرد.

بیهوده نیست که شوروی رسماً دشمنان انقلاب را که همان انگلیس و رژیم ضدملی ایران می باشند، بر انقلاب ترجیح می دهد. آخر شوروی خود نیز هم پیمان انگلیس و رژیم ضد ملی ایران است. آخر این بدین دلیل است که آن ها به دوستان و هم پیمان های امروز یک دیگر در آمده اند و در عوض خلق ایران و قوای انقلابییش بدشمنان و خصم های دولت شوروی و منتقینش مبدل شده اند. چرا؟ زیرا بریتانیا و رژیم وابسته ایران بهتر از نهضت انقلابی خلق ایران می توانند منافع آبی و فوری شوروی و اترانسوئالیسم نوع سبیری را تأمین کنند. متأسفانه میرزا و نهضت جنگل به جان وحدت ها و کثرت ها به خوبی آگاهی نیافته بودند و هنوز برای تحلیل وابستگی رژیم شوروی به جاپول، تجربه کافی حاصل نکرده بودند. آن ها خیال می کردند همان اندازه صداقت و سمیمیت که خودشان نسبت به افکار و ایده آل های شان دارند، شوروی نیز نسبت به آن چه که می گوید داراست. غافل از این که ایده بولوزی در شوروی خیلی زود به سپری برای پنهان شدن در پشت آن جهت اغفال بشریت مبدل گردید. غافل از این که ایده بولوزی در شوروی خیلی زود به عاملی برای استتار خیانت مبدل شد، تا به راهنمایی قاطع برای جهت گیری نسبت به این یا آن سیاست، تا عاملی تعیین کننده برای تنظیم و عمل این خط مشی یا آن خط مشی.

عالم برادری!
به طوری که ملاحظه شد، میرزا پس از هر چیز، سرانجام فقط یک «تقاضا» از شوروی و کودتاچیان می کند. چه تقاضایی؟ این که قطع در عالم برادری، آن ها را در گوشه جنگل به حال خودشان واگذارند.
اما این عالم برادری، برای این که قاطعانه «تقاضای» آن ها را بر آورده کند، با توپ و سلاح های سنگین بر آنان یورش می برد تا اجساد کشته و بی جان شان برای ابد در گوشه ای که تقاضای ماندن در آن را داشته اند، بر جای بماند.
ای یوسف مهربان! کدام برادری!؟

www.iran-archival.com

www.iran-archival.com

بشکلی جمعی و اجتماعی می‌اندیشید. میرزا سربلندی و شرافت خود داد سربلندی و شرافت یارانش، همراهانش، و کلیه کسانی که علیه امپریالیزم به مبارزه برخاسته بودند، جستجو می‌کرد و می‌خواست. او شاخص بودن را فقط در بالا قرار گرفتن نمی‌دانست، و چه بسا پایه بودن را نسبت به بالا بودن ترجیح می‌داد. پایه ای که وجود سقف بدان پیوسته است.

میرزا هم چون برجی دریائی، پیوسته چراغ خویش را در بجهت همه توفان‌ها روشن نگاه می‌داشت. این بود فضیلت او. و از این رو بود که با دل‌سوزی بسیار نسبت به از دست رفتن حیثیت شوروی که خود را سوسیالیست و اتسناسیونالیست اعلام کرده بود و میرزا نیز به سوسیالیسم به مثابه «آمال حقه» گرایش پیدا کرده بود، اظهار نظر می‌کرد. او نمی‌خواست آن جانی که با واژگونی حاکمیت تزاری محبوبیتی در قلب خلق‌های همه کشورهای اسیر استعمار و سرمایه بدست آورده بود، آلوده گردد. او نمی‌خواست خون‌هایی که برای سلامت و سعادت انسان، این مقدس‌ترین همه پدیده‌های هستی و این مقدس‌ترین همه مقدسات، ریخته شده است، به هدر رود. او نمی‌خواست بر روی اجساد کارگران، سرایان، دهقانان و روشنفکران انقلابی و از جان گذشته اکثیر، پایه‌های سیاست تنگین و قیاست باری گذاشته شود که علیرغم همه قربانی‌ها و فداکاری‌های آنها، نه رژیم بر بنیاد حق حاکمیت ملل، نه رژیم بر پایه رحمت ملت‌ها بر دولت‌ها، و نه رژیم بر ریشه حمایت از انقلابات ضد استعماری، ترقی خواهانه، و کارگری، بلکه رژیم بر بنیاد خیانت به انقلاب و سازش با ضد انقلاب استوار گردد. میرزا جداً مایل بود که شرافت اکثیر به همان صورت که گفته شده بود، حفظ شود و می‌کوشید تا بنابه وسع خود، نسبت به انحرافات که در این جریان دل‌پذیر، در درون ایران مشاهده می‌کرد، هشدار دهد.

از این گونه هشدارها در مکاتبات و اعمال میرزا نسبت به سیاست شوروی بسیار دیده شده است که پارامی از آنها را قبلاً آوردیم و اینک نمونه دیگری را تقدیم می‌داریم. میرزا در نامه نخستین خود به جناب مدیوایی، پس از این که نسبت به حرکات ناهنجار و ضد انقلابی شوروی و توله‌های مشکوک و راستش اشاره‌ای می‌کند، سرانجام می‌نویسد:

در عالم برادری به شما تسبیح می‌کنم که این اقدامات بی‌رویه، شما را در میان دوست و دشمن لگدمال خواهد نمود. در ایران مورد تنفر واقع می‌شوید.

که البته جناب مدیوایی به هیچ وجه نسبت به نکات بالا و پارامی نکات دیگر که در زمینه‌های گوناگونی از طرف میرزا عنوان می‌شود، اظهار نظری نمی‌کنند و سکوت می‌نمایند. ولی در عوض برای این که بگویند که همه این حرف‌های بی‌ربط ترا فهمیدم، جمله زیر را ارائه می‌دهند:

نصیحت شما را درباره اقدامات رفقای ما و راهنمایی‌هایی را که
نموده‌اید ، به دقت خواندم .

و دیگر هیچ !

اتهاماتی پلیدانه و بدیهی است چون پاسخ مستقیم و مشخصی برای آنها نداشته
است و ضمناً نمی‌خواسته که تلافی حرف‌های «نصیحت» بار میرزا
را نیز درنیآورد ، لذا به يك مشت اتهامات پلیدانه و فاقد شرافت انقلابی متوسل می‌شود و به
سردار جنگل ، این درخشان‌ترین سیمای انقلاب جنگل ، سنت‌ها و خصائصی را نسبت
می‌دهد که لایق سرتاپای سیاست‌شان بوده است. اتهامات پلیدانه‌ای که حتی نوکران و مأمورین
علنی انگلیس - ارتجاع نیز از وارد ساختن چنین تهمت‌هایی به میرزا شرم داشته‌اند .

نماینده شوروی ، به فرزند خلف انقلاب ایران ، به دریسدهٔ این وجهی چنین تهمت

می‌زند :

.... به علاوه وجوهی که از مردم گرفته شده ، معلوم نیست به کجا

سرف شده ...

و بدین ترتیب با قی کردن هر گونه عاطفه و انسانیتی ، اتهام سرقت و تصاحب دزدانهٔ
اموال انقلاب را به شریف‌ترین ، پاک‌ترین ، و حتی عارف‌ترین چهرهٔ نهضت انقلابی ایران
نسبت می‌دهد .

چه بسا که پستی و ذلالت در سیاست شوروی بسیار ، و بسیار سهمگین‌تر از حتی امپریالیسم

مشاهده می‌شود .

مقصود جناب مدیوایی کدام وجوه است ؟

به‌عنوان اعانه ، وجوهی از مردم رشت و سایر نقاط گیلان

دریافت شده (بود) که قسمتی از آن صرف هزینهٔ تشون و قسمتی دیگر برای

تأسیس بانک ملی اختصاص یافته بود .^۱

ابتدا بد نیست که در این مورد به قسمتی از نامهٔ میرزا به دوستش

شکوائیه

و یوسف ضیاءبیکه اشاره کنیم . میرزا در این نامهٔ خود پس از

۱ - زیرنویس شمارهٔ ۱ کتاب سردار جنگل ص ۲۹۳

توضیح : زیرنویس توسط نویسندهٔ کتاب ، ابراهیم فخرایی نوشته شده است

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

جان بسیار، هیچ مال و ثروتی از خود به جای نخواهد گذاشت، تا کمترین حاجتی برای سحت اتهامات پلیدانه شوروی - کودتا شود. زیرا پس از مرگ دردناک میرزا :

در کاوشی که از جیب و بغل میرزا از طرف سالار شجاع به عمل آمد، تنها يك سكه نقره يك ريالى يافت شد، به ضميمه يك مهر سجع كوچك، و ديگر هيچ .^{۱۰}

اين بود ثروتى كه ميرزا ، يعنى كسى كه مى توانست با قدرى تزلزل انقلابى ، شاه شود ، به همراه خود حمل مى كرد . همان ثروتى كه جناب مديوانى مدعى سرقت آن توسط ميرزا شده بود.

اما ميراثى كه براى زنى گذاشت چه بود؟ بهتر است به آخرين صحبت هاى وي با همسرش استناد كنيم :

شايد اين هم جزء مشيت الهى باشد كه اميد و آرزوى چندين ساله ام زير تلى از حوادث و آلام زندگى مدفون شوند. ولى اين آخرين كلام را بايد بدانى كه چون همسرت دزد نبود ، لاجرم از مال دنيا نيز چيزى نيندوخت. خيلى چيزها در حقيقت گفته اند ، اما تو كه از همسرت حتى براى روزگار نامعلوم و ايتام آيينده ات ، كوچك ترين ذخيره هاى در اختيار ندارى، بهتر از هر كس ديگر مى توانى درباره ام قضاوت كنى .

اين است سارق مسلحى كه جناب مديوانى مجسم مى سازند .

اين است مردى كه جواهرات و اموال انقلاب را به سرقت برده است .

باز هم اتهاماتى
پليدانه

چنان كه قبلا بيان داشتيم ، پاسخ جناب مديوانى به ميرزا به جاى اين كه در واقع پاسخى به نامه وي باشد ، فحش نامه و اتهام نامه - اى پليدانه و بي شرمانه بود كه نمونه اى از آن را ارائه داديم . اما اضافه بر آن تهمنى است كه در واقع جناب مزبور خواسته اند بابه ميان كشائيدن آن ميرزا رايه ويكتاتورى و مقام پرستى متهم سازند . ديكتاتورى و مقام پرستى اى كه كاملا از تحريك انقلاب مى كاست :

ذمام امور را تنها در دست شخص خود گرفته و با هيچ يك از رفقاى

۱- سردار جنگل ص ۳۹۰

۱- سردار جنگل ص ۳۸۵

قدیم خود (احسان‌الله خان وخالو قربان) که در کلیه زحمات با سرکار شریک
 تصویقات بوده‌اند ، مشورت نکرده و آنان را بالاخره از روش و رفتارشان
 متنفر ساخته‌اید ، که اجباراً از شما دوری جسته‌اند . و شما اظرف‌افیان
 خود را از عناصر خود پرست و ضد انقلاب جمع نموده ؛ نتیجاً با
 وجود همیا بودن همه نوع وسایل برای حمله به دشمن ، دو ماه در دست نشسته ،
 حرکتی ننموده‌اید

اولا درباره مقام پرستی میرزا و در عوض وادستگی اشخاصی چون
اولا
 احسان‌الله خان وخالو قربان ، و ضمناً شخصیت‌های آنها ، بهتر
 است همین‌جا از پاره‌ای حرکات و سرگذشت و عاقبت هر سه ، یاد بکنیم :
 البته چون درباره میرزا بحث جداگانه‌ای را آغاز کردن فعلاً ضرورتی ندارد (زیرا
 تاکنون قدری او را شناخته‌ایم و بعداً نیز خواهیم شناخت .) لذا از ترسیم سیمای وی
 می‌گذریم . اما :

اما درباره احسان‌الله خان .
طرحی از
احسان‌الله خان
 این مرد نیز چون بسیاری از زمتدگان آزادی‌خواه ایران ، پیش از
 هر چیز از شور و انقلابی پر بود و در عوض از شور سیاسی بی بهره ، یا
 کم بهره بود . او نیز مانند کلیه هم‌تیبان خود ، زندگی آتشین و نا آرام ماجراجویانه‌ای
 داشته است . و هر قدر هم که آلت دست این یا آن سیاست قرار گرفته باشد و یا هر قدر هم که
 خلاف مصالح ملت ایران و انقلاب خلق اقدامات بی‌رویه‌ای صورت داده باشد ، معذالک هم چون
 که حیدر عموغلی ، نمی‌توان او را نیز خائن ، به معنی جیره‌خوارا جنبی به حساب آورد . پاره‌ای
 اعمال این مرد نیز به سان پاره‌ای اعمال حیدر ، قبل از این که به علت سرپرستی و وظائفی
 خائنانه صورت گرفته باشد ، به علت ضعف دانش سیاسی و غرور و خودپسندی ناپسندش ، عملی
 شده است .

احسان‌الله خان پس از لو رفتن کمیته تروریستی مجازات که به رهبری او وعده‌ای دیگر
 از شوریدگان گسسته تشکیل شده بود ، از دست دولت مرکزی به‌جنگل پناهنده شد و در :
 نزد میرزا کوچک خان متحصن شده و او (میرزا) با همه اسرار
 و ثوق‌الدوله ، به تسلیم (تسلیم احسان‌الله خان به وثوق‌الدوله) رضایت

www.iran-archive.com

www.iran-archival.com

شامت‌های تنگینی را ببیند .

این است سیمای ساده‌ی یکی از شخصیت‌هایی که جناب مدیوایی سرکوفت آن را به میرزا می‌زند و درمقابل وی علم می‌کند .

جادار دارد برای این که نمونه‌ای نیز از چگونگی اظهارنظرها و برداشت‌های سیاسی و انقلابی احسان‌الله‌خان را به دست داشته باشیم به خاطرات وی مراجعه کنیم .

احسان‌الله‌خان در خاطرات خود که درمجله «نوی‌وستک» چاپ شوروی منتشر می‌کند، پس از این که از موضوع نخستین جلسات مذاکره جنگل و شوروی سخن به میان می‌آورد، سرانجام می‌نویسد :

اساس مذاکرات میرزا کوچک با بلشویک‌ها روی این اصل بود

که بلشویک‌ها قول دادند که در کارهای داخلی جنگل مداخله ننمایند . در

جلسه‌ای که تشکیل دادیم ، کوچک‌خان گفت به عقیده من بلشویک‌ها به ایران

آمده‌اند تا قوای دیکین را تعقیب نموده ، ضمناً با دولت ایران روابط دوستانه‌ای

ایجاد کنند . من در جواب گفتم این عمل بلشویک‌ها کاملاً طبیعی

است ، زیرا آن‌ها در جنگ‌های داخلی فاتح شده و دولت کارگری

تشکیل داده‌اند ، حالا هم باید روابط و مناسبات خود را با سایر

دول معلوم سازند . و به این ترتیب هم بر جنگ‌های فرضی و

واجب است که تمام قوای خود را برای گرفتن تهران صرف کنند .

زیرا اگر بلشویک‌ها بنا باشد که با دولت ایران روابط حسنه ایجاد کنند ،

مناسب‌تر خواهند دانست که این روابط را با دولت انقلابی مستحکم سازند .

کوچک‌خان که اظهارات مرا شنید گفت خواهش می‌کنم سطحی

و سرسری تصمیمی اتخاذ نکنی . آن‌طوری که لازم است عمیقانه در این موضوع

فکر کرده و آن وقت تصمیم بگیریم^۱ .

به طوری که ملاحظه می‌شود چنین بوده است چگونگی درفشان‌های خردمندان

احسان‌الله‌خان درباره رابطه یک سیاست اترناسیونالیستی نسبت به یک انقلاب سداستعماری و

حکومت ارتجاعی - وابسته مرکزی . چه مهماتی !

بنا به چنین برهان قاطعی ، اولاً پس از استحکام دولت شوروی ، دیگر هیچ انقلابی در جهان

نمی‌بایستی از شوروی به حساب اترناسیونالیسم ادعایش تقاضای کمک ، هم‌کاری ، و شناسایی

داشته باشد . زیرا شوروی فقط موظف است که حکومت‌های مرکزی را به رسمیت بشناسد .

و تا نیا اکنون که شوروی ضرورتاً بین شناسائی جبهه آزادی بخش و پشیمان دولت ارتجاعی - آمریکائی سایگون، نه دولت مزبور، بلکه جبهه انقلابی را به رسمیت شناخته، از اتر ناسیونالیسم عدول کرده است. و تالیماً جبهه آزادی بخش و پشیمان نیز مادام که پایتخت را به تصرف در نیاورد، است، نمی بایستی بنابه اصول اتر ناسیونالیسم کارگری که شوروی مدعی آن است، توقع هیچ گونه شناسائی و کمکی را از شوروی داشته باشد.

ای مغزهای پولک!

اما خالوقربان!

طرحی از خالوقربان

خالوقربان، یا هالوقربان مردی به غایت ساده و احیاناً کودن بود. این شخص سر دستمعه ای کرد بود که در کومه ای خلخال گیلان مشغول به کار تیغ زدن گونها و جمع آوری کنبرا بودند^۱. پس قیام میرزا، وی نیز به جنگل پیوست و در تحت رهبری میرزا مبارزات ارزنده و قهرمانانه ای انجام داد. ارتش سرخ همان سان که احسان الله خان را به خاطر شور و خود نمائی ماجراجویانه اش به آلت دست سیاست ضد انقلابی شوروی مبدل کرد، از هالوقمی و خودخواهی ساده لوحانه خالوقربان نیز بهره جست و رابطه دوستانه او را با میرزا بهم زد، تا سرانجام با کودتای رشت، وی نیز با نیروهای تحت فرماندهی رسماً در برابر میرزا صف بست. بعدها که قدرت جنگل رو به تحلیل می رفت و زهر خیانت های شوروی یکی پس از دیگری اعضاء و واحدهای انقلاب را از کار می انداخت، خالوقربان با قود تضمین از طرف سردار سپه، با عنقه نفرت هم رای خود تسلیم ارتش دولتی شد.

شکل قضیه بدین صورت بود که پس از توافق و سازش شوروی با انگلیس و دولت ارتجاعی - وابسته ایران (به يك حساب) فقط در راه در جلوی پای انقلاب گذاشته شد: با تسلیم به قوای دولتی و با رفتن به باکو و شوروی. در این میان:

به کلیه رؤساء انقلاب از کرد و غیر کرد (از طرف شوروی ها) تاکید می شد که هر چه زودتر به طرف باکو حرکت کنند و یا به قواء دولت تسلیم شوند. و بهانه ظاهر آراسته ای که در این اسرار و تاکید دخالت داشت این بود که دولت شوروی با دولت ایران قرارداد بسته و راه تجارت شوروی با ایران که گیلان است، باید از هر گونه اغتشاش و نا امنی مسون و پاک باشد^۲. حتی برای عزیمت به باکو ضرب العجل نیز تعیین می کردند. و عمل شدن نظریاتشان را جداً از رؤساء دستجات انقلاب خواستار بودند^۳.

۱ - سردار جنگل ص ۲۰۴

۲ - این داستان مربوط به قرارداد خانثانه ۱۹۲۱ می باشد که مدأ بررسی خواهد شد

۳ - سردار جنگل ص ۳۹۰

در مقابل چنین اوضاعی، تنها کسی که بین احسان‌الله‌خان و میرزا و خالوقربان نه‌حاضر به‌ترک ایران و نه حاضر به تسلیم به‌قوای دولتی، نه‌حاضر به ترک انقلاب و نه‌حاضر به‌رفتن به باکو شد، شخص میرزا بود که همراه سایر انقلابیون پاکباز، تسلیم‌ناپذیر، وفادار جنگل، که در همه‌جا و در همه حال با ملاک‌های ملی و آمال ضد استعماری مبارزه می‌کردند، مبارزه را ادامه داد. و در عوض احسان‌الله‌خان فرار به شوروی و خالوقربان تسلیم به قوای دولتی را برگزید. خالو قربان که پس از تشریفاتى که ضمن آن به تسلیم ارتش دولتی درمی‌آید، فوراً هفت تیر خود را درمی‌آورد و به سردار سپه تسلیم می‌کند. ولی سردار سپه اسلحه او را به خودش پس می‌دهد و ضمناً و به لقب سالار نظیر مفتخرش^۱ می‌سازد و همچنین با درجه سرهنگی، ضمن این که سرپرستی نیروهایش را همچنان به خودش واگذار می‌کند، او را برای جنگه با داسمعیل‌خان سمیتقو^۲ به آذربایجان می‌فرستد.

کریم‌خان کرد که روزگاری در رشت حکومت فعال مایشتای داشت، از عمل خالوقربان در تسلیم شدن به قوای دولتی ناراضی بود. حتی در بحبوحه حرایات تسلیم، یکی دو بار تصمیم به مخالفت گرفت و از این که او را به بازی نگرفته‌اند، قصد داشت از تسلیم به دولت سر باز زند و از خالوقربان جدا شود. لیکن با امانت رفقایش مواجه گردید که او را از این عمل بی‌خلاف عقل بر حذر داشتند.

نام برده (کریم‌خان) در یکی از روزهای نبرد با سمیتقو که خاطرات شیرین دوران حکم فرمایش را در رشت به یاد آورد و باذلت و نکیت این ایام مقایسه کرد، سخت به هیجان افتاد و از فرط عصبانیت خالوقربان را مورد حمله قرارداد و بعد از جمله دشنام کردی، موزرش را کشید و وی را به قتل رسانید^۳. خالوقربان مردی جنگی، پر جرات، جسور، و بی‌پاک بود. این مرد کسی بود که در یکی از مشقت‌بارترین شرایط و روزهای انقلاب که نیروهای جنگل به شدت تحلیل رفته بود و از همه طرف در محاصره ضد انقلاب قرار داشت، حاضر شد که داوطلبانه خط محاصره دشمن را بشکند و نیروهای انقلاب را از خفت خفقان نجات دهد. و همین کار را هم کرد.

خالوقربان و احسان‌الله‌خان، مادام که پای شوروی در میان نیامده بود، هر دو از یاران وفادار جنگل و میرزا بودند و مشقات فراوانی را کشیدند که با پای مردی دلیرانه همه آنها تحمل کردند و هرگز نیز از میرزا جدا نشدند. به طوری که ضمن پی‌گردهای ضد انقلاب و ضمن همه درهم‌پاشیدگی‌های انقلاب که گناه عمده آن به عهده تانکیک‌های روحانیان^۴ میرزا بود، معیناً هر سه (به اضافه میرزا) به انقلاب وفادار ماندند. و بایان که به خاطر تفرقه قوای

۱ - سردار جنگل ص ۲۰۵

۲ - سردار جنگل ص ۳۹۷

دشمن ، هر سه از هم جدا شدند و هریک از مسیری جداگانه رفتند ، ممالک بازم پس از دوره ای فراقت موقتی و پس از تحمل شدائد بسیار ، باری دیگر در جنگل های فومنات به گرد هم جمع شدند و دست های یکدیگر را دوستانه فشردند و راه های مبارزه را مجدداً به اتفاق هم پیبوندند . ولی وارد شدن شوروی به محفل آنها باعث کدورت و جدائی و سرانجام نیز باعث دشمنی آنها شد . تا آن جا که خالوقربان به موجودی استحاله یافت که سر بریده میرزا ، این محبوب انقلاب جنگل را به مثابه هدیه ای خود نمایانه ، برای سردار سپه برد .

مجدداً یاد آور شویم که بی گمان احسان الله خان و خالوقربان هر دو مردان شجاع و متهوری بودند ، ولی این شجاعت ها طوری بود که روی هم رفته می شد جمله زیرین را درباره آنها سادق دانست :

من شجاعان را دوست می دارم ، ولی شمشیرزن بودن تنها کافی نیست .

شخص باید بداند که شمشیر خود را علیه چه کسی باید به کار برد !

فردریک ویلم نیچه

ویدیختانه آنها به درستی نمی دانستند و شمشیر خود را علیه چه کسی به کار برتند . آنان شمشیر به دست به دور خود می چرخیدند ، بی آن که توجه داشته باشند که گردن دوست یا پای دشمن ، کدام یک را می اندازند . و همین ضعف شعور و دانستگی باعث شد که سرانجام شمشیرشان برای قزو رفتن به قلب انقلاب دور نتیجه همراهی و حمایت از ضد انقلاب نیز به کار گرفته شود .

این دردی است که سراپای نهضت خلق ایران را پیوسته گرفته است . دردی قلیج کنده . دردی قلیج آفرین . چه بسا شجاعت های اشخاص شریفی که چون از دانش و شعور کافی برخوردار نبوده اند (و نیستند) ، به جای این که سنگی از جلوی پای نهضت بردارند ، به وبال کردن انقلاب نیز تبدیل شده است .

بدون دانستگی ، شجاعت چیست ؟ ؛ سنگ عظیم بی ریشه ای است بر بالای کوه که هر کسی آن را زودتر هل دهد ، رقیب خود را در زیر آن له خواهد کرد . وجه بسا که ضد انقلاب زودتر بتواند این توده های یقور سنگ و ساروج را نکند بزند و بر روی انقلاب بفلطاند .

ای مردان شجاع بدانید که شمشیر خود را علیه چه کسی به کار می برید . این است استغاثه و التماس تاریخ و انقلاب از شما .

به هر حال ! این دوتنر با این حرکات نهائی و خصائص عمومی شان ، همان هائی هستند که جناب مدیووانی و سیاست شوروی در مقابل میرزا و انقلاب جنگل قرار می دهند و عظمت و بزرگی آنها را به رخ میرزا می کشانند . و ضمناً همین ها از جمله افزارهای ساده دست

شوروی برای تکمیل توطئه کودتای رشت بودند. جناب مدیوانی به حمایت از رفتار و کیفیات این‌هاست که به میرزا اتهام دیکتاتوری و خودپسندی می‌زند و از «تفره» این‌ها نسبت به میرزا است که جانب‌داری می‌کند. و با صحیح‌تر گفته شود: تخم خودخواهی‌های آن‌ها را به موقع می‌شکند و تفره را از ازمیان آن بیرون می‌آورد و به جان انقلاب می‌اندازد. تا انقلاب را در آستانه تحولات و برنامه‌های وسیع آینده‌اش به خاک سیاه بینداند.

این «اول» خیلی طولانی شد. اما ثانیاً :

ثانیاً

ثانیاً فرضاً که میرزا بسیار جاه‌طلب بود و کلیه مقامات را برای خویش منظور کرده بود و آقایان احسان‌الله‌خان و خالو قربان را به آلائی والوفی نرسانیده بود. خوب! آن‌ها که به‌زعم جناب مدیوانی، «ارسته از حب جاه و مرتبت بودند چرا از این حرکت میرزا «متنفر» شدند و برای به‌دست آوردن مقام و موضع وی دست به کودتا زدند و با خائنین به‌منافع خلق ایران به وحدت ابلهانه‌ای رسیدند و در نتیجه باعث تجزیه انقلاب شدند، که سرانجام قهری آن چیزی جز شکست نهیت نمی‌توانست باشد؟

کبابه‌دار تجزیه

جای آن دارد مجدداً به یاد آوریم که چندین سال مبارزه گرم و سرد انقلابی و چندین سال پیروزی‌ها و شکست‌های توان‌فرسا، هیچ‌کدام باعث نشدند که احسان‌الله‌خان و خالو قربان در برابر میرزا بایستند و ضد او دست به حرکات و اقداماتی توطئه‌آمیز بزنند. اما هنوز سه‌ماه از ورود ارتش سرخ به گیلان نگذشته بود و هنوز بوی جنگل ازمشامشان خارج نشده بود که هر دو علیه میرزا وارد دسیسه‌ای تنگین و انقلاب شکن شدند. این‌ها خود نشان می‌دهند که ابتکار عمل به‌هیچ وجه در دست آنان نبود و فقط مجسمه‌های آن‌ها به‌عنوان این‌که «مهر ایرانی به کودتا زده شود در جلوی سقف خیانت‌های شوروی قرارداد شده بود.

در جریان مخالفت آن‌ها با میرزا اگر از کیفیات روح آنان بگذریم، نه مسأله‌ای به نام ایده‌تولوژی مطرح بود و نه حتی مسأله‌ای به نام برنامه و تاکتیک. زسرا در این میان خصوصاً خالو قربان اصلاً از این حرف‌ها چیزی سرش نمی‌شد. و به اضافه این‌ها که تازه یک دیگر را نیافته بودند. اگر چنین مطالبی آن‌چنان مطرح بود که کار را به مقابله و کودتا بکشاند، ضرورت داشت ریشه‌هایی از خود را در گذشته به‌خاک کرده باشد، و حال آن‌که

همه این‌ها در همین یکی دو ماهه پس از ورود ارتش سرخ پیش آمده بودند. ولذا معلوم می‌کنند که تمام کلک‌ها زیر سر همین مبهمانان ناخوانده بوده است.

شوروی‌ها دسیسه‌های خود را در زیر لوای اختلافات ایده‌ئولوژیک، تضادهای تاکتیکی و تفاوت‌های برنامه‌ای به جریان انداختند. و گر نه خالو قربان واحسان‌الله‌خان راجه به این که بین مسادده اموال، بی‌حجاب کردن زنان، خلع ید از پول‌داران، و یساً عکس همه این‌ها، ملاک و معیار مینی از خود بیرون بکشند؟

باعث نهایت شگفتی است که طرفداران مسادده، مخالفین با میرزا به خاطر اعتدالی بودنش، و حامیان برنامه‌های سوسیالیستی، هنوز طنین گنده‌گویی هایشان در میدان‌ها موج بود که بیگانگانشان به سازش با سدا انقلاب و داخلی هایشان به فرار از انقلاب و تسلیم به سدا انقلاب اقدام کردند. این‌ها خود مؤید سیاست بازی‌های پلیدانه و مزورانه‌ای است که در کتله همه اوضاع جریان داشت.

ثالثاً مگر نه این که مقامات را در جلسه مشورتی ای که نمایندگان شوروی نیز در آن شرکت داشتند، تقسیم کردند؟ و مگر نه این که خود این جلسه بود که برای میرزا دو مقام سرکمیسی و کمیسی هنگ را معین ساخت؟ پس دیگر عرو تیز کردن بعدی چیست؟ مگر میرزا با کودتا صاحب مقام و عنوانی شده بود که بتوان گفت مقامات را کلیتاً در دست خود گرفته و دیگران را محروم ساخته است؟

رابعاً هر کس هم که به میرزا و در واقع به انقلاب حقیقی خلق وفادار مانده بود که به تازگی از این با آن کشور بیگانه و از این با آن خاندان سلطنتی سر در نیآورده بود. همگی آن‌ها سال‌های سال با او بوده‌اند. و به عکس بسیاری از درفتای شماع که به یک‌باره در میان نهضت جنگل سبز شدند و بدون شرکت در تشییقات انقلاب، به قول شهید کسروی آمدند تا هم چون «میوه چپان» از ثمرات جانبازی دیگران استفاده برند و میراث انقلابی آن‌ها را ریخت و پاش کنند، آن‌ها از چه جهتم‌ها و چه بیخجال‌ها که نگذشتند، گذاخته نشدند، و آب نگرفتند.

باران میرزا که هم‌چون فرشتگان آسمانی به ناگاه از قفقاز نزول فرمودند. آن‌ها با خود این مردم حتی زندگی کردند و برای آن‌ها مبارزات قهرمانانه‌ای را در زمانی انجام

دادند که حتی این موجودات نازنین^۱ که خود را «انقلابی» می‌نامند ، حتی نمی‌دانستند در گیلان برای آزادی ایران نهضتی نیز اسپر مشتات و گرفتاری‌های انقلابی استخوان شکنی است .

و خامساً بهتر است به پاسخ خود میرزا در نامهٔ دومش به جناب
مدیوانی مراجعه کنیم :

در مکتوب خود از دوتن رفقای ما دل‌سوزی کردید و مرا خود
پرست و ضد انقلاب خواندید . زهی بی‌انسانی . من آن دوتن را
فنی گوئیم کیستند و چیستند ، چه وقت و به چه منظور به جنگل
آمده‌اند . افکار عامه هويت و شخصیت هر کس را تمیز و تشخیص می‌دهد . اما
این رفقای همراهم گسائیند که ملت ایران شاهد صحت عمل
چندین سالهٔ آن‌هاست . مسلم بدانید که من و آن‌ها با این صحبت‌ها و تهمت‌ها
بدنام نخواهیم شد .

.....

به‌ها ضد انقلاب گفتید . آن کدام با وجدان منصف است که بدانند
و نگویند که ۱۵ سال من و رفقایم با کسب افتخارات تاریخی تا امروز مراحل
را طی کرده‌ایم که ذکرش برای اغلیبی زهرم‌شکاف است . ما قدم‌های مقدس
انقلابی را با راستی و درستی ، بدون هیچ گونه آلایش برداشته
ایم

به طوری که ملاحظه می‌شود ، میرزا از وضع احسان‌الله‌خان و خالو قربان پرده بر-
نی‌گیرد و بیان نمی‌کند که «آن دوتن» کیستند و چیستند ، چه وقت و به چه منظور به جنگل
آمده‌اند . معین همین عبور کردن بدین شکل از کنار قضیه ، خود از طرفی نشان می‌دهد
که میرزا به آن‌ها اعتماد کافی و خوش‌بینی زیادی نداشته است ، منتها از لحاظ روز و از
لحاظ تاکتیکی می‌خواسته است تا از استمدادات و قوای آن‌ها در راه پیش برد مقاصد انقلاب
و ارتقاء جنبش بهره‌برداری کند .

البته این حرف این نتیجه را نمی‌دهد که میرزا نسبت به ماهیت آن‌ها به مثابه خائن

۱- اشاره‌ای است به این جملهٔ میرزا « برای دوستی یوسف ضیاءبیک نوشت ، آیا
انقلابی‌ها همین موجودات نازنین و در دانه هستند ؟ »

یا جاسوسی از دشمن، مشکول بوده است ، بلکه بیش‌تر میتوان این احتمال را دارد که مقصود میرزا از ضعف اعتماد به آن‌ها ناشی از این بوده است که میرزا خالو قربان‌احسان-الله‌خان را به صورت اشخاصی می‌شناخت که هم‌چون خود وی و بسیاری از یاران و فسادارش ، وارستگی انقلابی کافی نداشته‌اند و نطفه ماجراجویی و توقعات شخصی در زندگیشان قدرت و موضع خنارناکی را اشفال کرده بود، تا آن‌جا که عنداللزوم همکن است که عملاً علیه‌منافع انقلاب خودنمایی کند.

با این همه همان‌طور که گفته شد ، یک‌چنین دانستگی و برداشتی ضمناً مؤید آن نبود که میرزا آنان را از همان روز اول طرد کند . بلکه برعکس ، این آگاهی به وی اجازه می‌داد که تا حدود امکان ، با دقت و هوشیاری از آن‌ها به نفع انقلاب استفاده برد و در مواقع بحرانی نیز خود را محفوظ دارد . وی شبیه اگر پای شوروی به‌عنوان توطئه‌گری فوقانی و معجل به‌میان نیامده بود ، آن‌ها عناصری نبودند که بتوانند این خصائشان را با این همه خطر علیه نهضت به‌کار ببرند .

سنجش

اسولاً بایستی رهبری یک‌نهضت در روابط خویش یا این یا آن طبقه و گروه و نیرو ، قبل از هر چیز به این اصل تسوجه داشته باشد که این طبقات ، گروه‌ها ، و نیروها از لحاظ زمانی و در بعد معینی از تاریخ ، تا چه اندازه می‌توانند زیر بال نهضت را بگیرند و آنرا بلند کنند . به بیانی دیگر ، وحدت یا گسستن وحدت با این یا آن طبقه و قدرت ، قبل از هر چیز می‌بایستی بر مبنای این حساب باشد که نسبت سود و زیان این طبقات و قدرت‌ها در دوران انقلاب و مبارزه روز ، و در شرایط تاریخی معینی که فعلاً نهضت در بسط آن سیر می‌کند ، چگونه است . اگر نسبت سود به زیان‌های احتمالی بجزرید ، طبعاً نهضت موظف است که جانب وحدت را بپسندد . و به عکس ، در صورتی که زیان بر سود رجحان داشته باشد ، گسستن وحدت ، این است راهی که بهتر منافع جریان را تأمین می‌کند . فقط آنچه در این میان برای نهضت حیاتی است ، این است که رهبری قابلیت و شور کافی برای این‌گونه مانورها و حرکات لطیف و دقیق را داشته باشد . بدیهی است که نبود این ورزیدگی و ضعف تشخیص رهبری ، باعث خواهد شد که به‌جای این که نهضت از امکانات مساعد و زعمانی قدرت‌ها بهره بگیرد ، جریان سیری عکس بگیرد و قدرت‌های مزبور (که آن‌ها نیز بر همین مبنا با نهضت پیوند یافته‌اند) از ضعف بینایی رهبری استفاده کنند و نهضت را در راه منافع خویش قربانی نمایند .

لذا پذیرفتن آقایان احسان‌الله‌خان و خالو قربان در نهضت جنگل ، ضمن همه تصوراتی

هم که میرزا درباره آن‌ها داشته است ، به‌رحال از لحاظ اصولی نه‌تنها عملی خلاف نبود ، بلکه عملی حساب شده و اساسی نیز بود. کما این که نهضت نیز در مجموع از خود چنان قابلیت را نشان داد که ملمبیه اشخاصی چون احسان‌الله‌خان و خالوقربان نشود و به‌عکس از امکانات و نیروها و انرژی‌شان نیز بهره‌برداری کند . و چنان که گفته شد اگر پای سیاست ناپاکار جدیدی مانند سیاست شوروی که در مجموع به‌جرم و ختم سیاست‌بازی و توطئه‌گری بیش از نهضت واقف بود ، به‌میان نیامده بود و آقایان احسان‌الله‌خان و خالوقربان راه‌پدیم عملیات ضدانقلابی خویش در ایران مهمل نکرده بود ، آنان به‌هیچ‌وجه قادر نبودند در مقابل ورزیدگی و شور رهبری نهضت و شخص میرزا کوچک ، پیش‌رفتی حاصل کنند و سلامت انقلاب را فلج سازند .

دفاع از هم رزم اما در مقابل این‌گونه نظریات سمنی و جالبی که میرزا درباره عناصر بومی کودتای رشت اظهار می‌داد ، در عوض با قاطعیت و صمیمیت تمام از همراهان خویش ، از اصالت ، مردم‌پرستی ، و شرافت انقلابی آن‌ها ، با تکیه بر زندگی و عملیاتشان دفاع می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه حریک از آن‌ها در عمل و در ضمن مبارزه و جنگ انقلابی ، امتحان وجدان و شجاعت خویش را خصوصاً به ملت ایران پس داده‌اند . البته بعد از آن نیز تاریخ نشان می‌دهد که این امتحان را یاران وفادار میرزا نه‌تنها در گذشته پس داده‌اند ، بلکه بسیار بسیاری از آن‌ها ، به‌عکس احسان‌الله‌خان‌ها و خالوقربان‌ها که به زعم شوروی چهره‌های درخشان و انقلابی ایران در مقابل سیماهای کدر و ضدانقلابی یاران میرزا بوده‌اند ، در آینده نیز از آزمایش سبب شرافت انقلابی موفق گذشتند .

پیش‌بینی‌ای دقیق میرزا قبل از هر کس دیگری در تاریخ حیات شوروی ، به‌نماینندگی از طرف انقلاب ایران ، به نمایندگی از طرف ملت ایران و به نمایندگی از طرف کلیه یاران وفادار نهضت انقلابی جنگل که مورد اتهام ضدانقلابی بودن ، دزد بودن و بدتر از دشمنان انقلاب ، بودن واقع شده‌اند ، در مقابل کسانی که خود را سوسیالیست و اترناسیونالیست جامی‌زنند و در مقابل کسانی که شعار وحدت ملل را عنوان مغازه فروش ملل کرده‌اند و با معامله کردن با استعمار بر روی منافع و نهضت انقلابی ایران ، در واقع به‌معصالح و قاموس انقلاب اکبر نجاست می‌باشند ، اعلام می‌دارد :

من در هر محکمه قانونی و وجدانی ثابت خواهم کرد که نه‌تنها ایران ، بلکه روح انقلاب سوسیالیستی از رفقای شما بیزار است .

به نفاق فلان حق کش و یا به دسیسه و اشتباه کاری امثال ایوکف نباید دل گرم بود. آن‌ها نخواهند توانست ما را ضایع کنند. اگر راست می‌گویند و مردم بی‌غرضی هستند، به اظهارات ما و بیانات خود وقت کنند. این اولین دقیقه نیست که به ما حسد می‌ورزند و خیانت می‌کنند. چند نفر، چندبار به این راه باطل رفتند و سرانجام مغلوب حق شدند. چنان‌که برای رفقای شما نیز چنین عاقبتی دشوار نیست. و آن وقت است که متنبه خواهند گردید.

پیش‌بینی میرزا، این‌مرد انقلابی پاک‌باز درباره مغلوب شدن شوروی و رفقای هر چند به نظر منجمانه می‌آمد، ولی از واقعیت‌های سرچشمه می‌گرفت که رشد همان واقعات نیز سحت آن‌ها را به ثبوت رسانیدند.

رفقای شوروی نه تنها مغلوب گشتند، بلکه ضمناً از انقلاب طرد شدند و سرانجام نیز رسماً و علناً به انقلاب پشت‌پا زدند و صفوف ضدانقلاب را پرت‌و‌فشرده‌تر ساختند. و بدین وسیله خیانت شوروی را به انقلاب ایران، بیشتر تثبیت کردند. به طوری که دیگر هیچ باران و آفتابی نخواهد توانست جلا و درخشندگی کراهِت بار آن را زایل کند.

«بیزاری ملت ایران و روح انقلاب سوسیالیستی» از حرکات و دسیسه‌های شوروی و رفقای قدو نیم‌قدش را در ایران و در سراسر جهان، خصوصاً این روزهاست که به خوبی می‌توان مشاهده کرد. این روزهایی که از خاورمیانه گرفته تا آمریکای لاتین و از خاور دور گرفته تا آفریقا و از اروپا گرفته تا حتی در درون خود شوروی فریاد اعتراض همه انقلابیون و همه مللی که در راه گسستن زنجیر استعمار و استثمار انسان از انسان بیکار می‌کنند و برای تساوی حقوق ملل و انسان‌جان می‌بازند، علیه دیپلماسی و بندوبست‌های پلیدانقلاب شوروی با امپریالیسم برخاسته است.

نقطه‌های «نفرت» که از زوابع‌های زبرجلی و انقلاب‌فروشان شوروی با استعمار برای اولین بار در ایران پیاده شد، اکنون به علت ادامه همان مناسبات در سیاست شوروی، به آنجا کشیده است که مولودهای رشد یافته‌ای از هوانزجاره، نسبت به دیپلماسی شوروی سراسر گیتی را فرا گرفته است. و دیگر ملل انقلابی جهان به خوبی واقف شده‌اند که نباید بر روی سیاست شوروی، علیرغم آن‌چه جنجال می‌کند، به عنوان سیاستی اترناسیونالیستی هیچ‌گونه حسابی باز کرد. بلکه اگر هم ضرورت‌های تاریخی، نزدیکی و تماس با این سیاست را ایجاب کند، می‌بایستی همان توجهی را به خرج داد که در جریان نزدیکی و تماس با این امپریالیسم، در این یا آن شرایط تاریخی معین و برای استفاده از تضادهای دنیای امپریالیسم به خرج می‌دهیم.

هرکس با طناب شوروی به چاه برود ، طعمه مار و عقرب می شود !

جناب مدیوانی در نامه جوابیه خویش به نامه اول میرزا ، علاوه
حق با پیرو است !
بر هنر نمائی هائی که برای ایراد تهمت به رهبر انقلابی و فرزانه
نهضت جنگل نشان می دهند ، ضمناً آن جناب منطق شوروی ایستی خود را نیز به کار می اندازند ،
که انسان بدون مطلق ایو الله میزند !
جناب مدیوانی می نویسد :

از این که رفقا و مجاهدین توانستند در نهایت سهولت ادارات را
قیه کنند ، ثابت شد که اکثرشان مخالف شما بوده و چون زمام امور
را در کف داشته اید چیزی نمی گفتند .

چنان که ملاحظه می شود استدلال خیلی روشن است : میرزا کوچک دارای هیچ گونه
تکیه گاهی در میان مردم و وفادارانی در میان رزمندگان نهضت جنگل نبود و به همین دلیل
حرکت ساده مخالفین (رفقا) علیه میرزا در تصاحب و اشغال مناطق ، ادارات ، پست ها ، در
نهایت سهولت ، و بدون خونریزی و برخورد با هر گونه مانع و کشمکش با موفقیت توأم
گردید .

البته جناب مدیوانی و معاند و مددکار گرامیشان آقای احسان الله خان که با کمک و
هم کاری یکدیگر نامه مزبور را تهیه کرده اند ، تا آن حد از پیروزی کثیف خویش گنج و مست
بوده اند که حتی توجهی به یک دست کردن نامه خویش نیز نداشته اند . لذا جملات فوق را
در حالی درج می کنند که قبلاً نقیض آن را در همین نامه و ضمن جملات نخستین آن بیان
کرده اند .

جناب مدیوانی مفروانه از توجه به این نکته نیز خود را بی نیاز دانسته اند که نامه
خود را بدین سان آغاز کرده اند :

قبل از پیش آمدهای اخیر که علت بزرگ آن خودتان بودید و شهر
را بی سرپرست گذاشته ، به جنگل رفتید

یعنی چه ؟ یعنی این که چون میرزا و شهر را بی سرپرست گذاشته و به جنگل رفته ،
احسان الله خان - خالوقربان - عدالتیون - ارتش سرخی ها - و بالاخره ، رفقا ، توانسته اند
حکومت را به دست بگیرند . و البته گناه عمده آن نیز به گردن شخص میرزا است که در شهر
نمانده و به جنگل پناه برده است . به بیانی دیگر ، اگر میرزا چنان کاری را که همانا ترک
شهر و بی سرپرست کردن آن باشد ، نمی کرد ، لذا رفقا هم دست به چنین کاری نمی زدند ،

يك . واشغال مواضع حكومتی از طرف كودتاجیان نیز عملی نبود ، دو . اگر میرزا در مقابل آنها پایداری می کرد ، آنها نمی توانستند پیش آمدهای اخیر ، را پیاده کنند ، يك . و همچون زمام امور را ، از دكف ، نمی داد ، آنها نیز همچنان « چیزی نمی گفتند » ، دو . و آن وقت در همان حال كه جناب مزبور يك چنین مفهومی را مطلع نامه خود ساخته اند ، از طرفی دیگر می گویند كه اصولاً و رفقاً ، همگی از قبل مخالف میرزا بوده اند و اگر ملاحظه می شود كه آنها « در نهایت سهولت » توانسته اند زمام امور را از كف وی خارج کنند ، خود این پیروزی سهل و ساده ضمناً مؤید فقدان حامی و عدم وجود یاران وفادار به میرزا و نهضت جنگل ، در میان گویا انقلابیون می باشد .

حقوق با کیست ؟
البته ما كه انواع و اقسام كودتا را در عمر خویش ، در سراسر جهان ، از دور و نزدیک مشاهده کرده ایم ، تركشمان بر آری پاسخ گویی به استدلال خارق العاده جناب مدیوانی و شرکاء پر است و به خوبی می توانیم توسط تاریخ شاهد آوریم كه پیروزی برق آسای يك كودتا ، ضرورتاً نعوید فقدان مکتوب و نفوذ اخلاقی نهضت هاست و نه نشان دهنده امالت و قدرت توده ای كودتاجیان . و برای نمونه به خاطر این كه به ابروی یاد بر نخورد ، كافی است كه كودتای « كنگو » ی دردمند را مثال بزنیم : كودتای افسر شرافت و ملت فروخته ای چون « موبوتو » به حمایت و تحریك جهان امپریالیسم ، علیه گوهر تابناك خلق آزادی خواه و رنجور كنگو ، شهید پاتریس لومومبای قهرمان !

سرعت موفقیت موبوتوها چه چیز را به اثبات می رساند ؟ نفی اخلاقی و نفسی اصالت لومومبا را ؟ پاسخ جناب مدیوانی چنین است : آری . ولی پاسخ انقلابی این سؤال را میلیون ها انسانی كه دست هایشان را ساطور استعمار قطع کرده است ، میلیون ها اطفال گرسنه و مریضی كه بر روی سینه های خشك مادران علیل و مغلوب و قحطی زده شان جان می سپارند و میلیون ها زن و مرد عربان و بیسار و زجر کشیده ای می دهند كه در سحاری و جنگل های افریقا و كنگو حماسه مسمومانه لومومبا را با طبل ، نقل و بیان می کنند . پاسخ گوی برای این پرسش ، زندگی شهید تسلیم ناپذیر ، لومومبای گرامی است كه هنوز به هر گوشه از حیات و روابط مردم به زنجیر بسته خویش سر می كشد .

بنابر این استدلال شوروی ایستی حق با کسی است كه فعلاً پیروز است . هر كس كه پیروز شد ، علی الخسوس كه این پیروزی و در نهایت سهولت ، انجام پذیرفت ، نماینده این است كه وی حق داشته و دارای تكيه گاه توده ای وسیع بوده است . و در عوض شكست خورده ها ،

حق نداشته و فاقد هر گونه تکیه گاهی بوده اند . و بدیهی است بر مبنای چنین برهان قاطعی ، دیگر آینده ای هم نیست که باری دیگر قوای مغلوب امروز را مقتدرتر از همیشه تجهیز کند و بر مناسبات حاکم فروردیزد ! اما به قول پسندیده شهید کسروی :

در جنگ همیشه چیره . نتوان بود . و آن گاه روسفیدی تنها با چیرگی

نیست^۱ .

اگر حق با پیروز بود و اگر پیروزی وشکست ، به ترتیب مؤید داشتن ممنویت توده ای و فقدان این نفوذ معنوی بود ، پس بین جناب کراسوس و اسپارتاکوس ، بین سرکار علیه کاترین و پوکاجف ، بین شاهنشاه انوشیروان و مزدک ، بین حضرت تقی زاده و ستار و بین ناصر الدین شاه و امیر کبیر ، نه اسپارتاکوس ها و ستارها ، بلکه ناصر الدین شاه ها و کاترین خانم ها ، مبشر حق و راستی ، و متکی بر خلق و بشریت بوده اند .

پیروزی سهل و ساده تقی زاده - حیدر عموغلی - یفرمخان - سردار اسد - ارتجاع - انگلیس - روس ، بر ستار - انقلاب در پارک اتابک چه چیز را ثابت کرد ؟ حق و ممنویت مهاجمین و توطئه گران راه ، با اسامات و شرافت انقلاب و سردار را ؟ به نظر جناب مدیوانی حق و ممنویت مهاجمین و توطئه گران را .

این پیروزی ، یعنی پیروزی بر اسبیل ترین نطفه انقلاب مشروطیت ، بر تبریز قهرمان ، و بر ستار ، گرد آذادی^۲ نیز در نهایت سهولت انجام گرفت . مردی که مشروطیت را نتجات داده بود ، در آستانه پیروزی فدای دسیسه ای شد که عناصر بومی آن نیز عم چون کودتای رشت ، جعلگی نشان و مدال مبارزات انقلابی داشتند . حیدر عموغلی و یفرم خان در این جریان همان نقشی را بازی کردند که احسان الله خان و خالوقریان در کودتای رشت . هر دوی این عناصر به آلت دست و یکران تبدیل شدند . اولی ها جماعت حضرت تقی زاده و در نتیجه انگلیس ، و دومی ها موزر جناب مدیوانی و در نتیجه شوروی شدند . شوروی ای که نسبت به اکثریت زاویه گرفته بود .

اما جناب مدیوانی با ارائه این استدلال شوروی ایستی دلش از کجایش می سوزد ؟
کجا می سوخت ؟

آیا او به اسامات و سیمیت انقلابی میرزا در مقابل رفقاء واقف نبود ؟
آیا او از امکانات مقابله و استقامت انقلابیون جنگل با کودتاجریان رشت اطلاعی نداشت ؟

۱ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان ص ۶۵۵

۲ - اصطلاح شیوائی است که شهید کسروی با شیفتگی به کار برده است . تاریخ مشروطه ایران . ج ۱ . ص ۵۷۶

آیا او نسبت به نفوذ و معنویت میرزا در میان مردم گیلان و مجاهدین امیل انقلاب
سنداستعماری خلق ایران بی‌خبر بود ؟
و یا آیاهای دیگر ؟

نه ! جناب مدیوانی به همه این واقعات آگاهی داشت و سیاست کلی شوروی نیز به
کلیه این امور واقف بود. پس چرا جناب مدیوانی تجاهل می‌کنند و چنین استدلالی نمایند؟
جان کلام همین‌جاست !

جناب مدیوانی و سیاست شوروی عمده در دستان از همین بود که میرزا به سرعت عقب
نشست ، شورا را رها کرد ، و حتی از مقابله با قوای سدانقلابی کودتاجیان رشت یاران خود را
بر حذر داشت و در نتیجه این شیوه ، برنامه اهریمنانه سیاست شوروی نقش بر زباله شد .
سیاسی که می‌خواست با به جنگ انداختن چینگل و کودتاجیان و تیجنا سف جبهه‌های
جنگ باقوای دولتی و مآلا پیشروی و پیروزی قوای مرکز ، چنین تاریخ‌سازی کند که نزاع‌های
داخلی و سرگرمی برای تسویه حساب‌های اشخاص (که طبعاً بازهم مقصر اصلی میرزا اعلام
می‌شد) با شکست که کلیه کمک‌ها و درسوزی‌های شوروی بی‌نتیجه بماند و قوای مرکز
بتواند انقلاب را درهم بکوبد .

میرزا با عقب‌نشینی خود این سیاست مزورانه سدانقلابی شوروی را در ایران محکوم
به شکست کرد . و لذا هر گونه عدم استقامت و شکست را در مقابل نیروهای مرکز ، به‌بهانه
جنگ داخلی خود انقلابیون ، غیر منطقی و توطئه‌گراانه معرفی نمود . و به‌همین دلیل هم جناب
مدیوانی مکارانه می‌گویند تا با چنین جملات تحریک‌آمیزی میرزا را به استقامت در مقابل
کودتاجیان و ازار کنند ، تا شاید از این طریق بتوانند مجدداً به همان برنامه‌های شیطانی
قبلی برسند .
البته چنان‌که می‌دانیم میرزا گول این فریب‌کاری را نیز نمی‌خورد .

و اما نکته دیگری که بد نیست ره‌ایش نکنیم این است که جناب
مدیوانی علت سکوت «رقاء» را در مقابل میرزا- انهمان ابتداء-
این اصل اعلام می‌دارند که «چون زمام امور در کف» میرزا بود ،
لذا «رقاء» نیز «چیزی نمی‌گفتند» .

بدیهی است اگر هم از سحت و عدم سحت این حرف ، بیخشد ، استدلال‌عالی بگذریم ،
معدالک خود این بیان شاخص نمی‌کننده‌ای برای روحیات همین جنابان «رقاء» می‌باشد .
این کدام روحیه انقلابی و امیل است که به حساب این‌که «زمام امور» یا قدرت در دست

این یا آن شخص می‌باشد ، از بیان حقایق و طرح ریشه‌ای انتقادات اصولی و اعلام نظریات انقلابی جهت پیش برد انقلاب خودداری کند؛ این چنین حساب‌گری‌ها، که طبعاً حساب‌گری‌هایی خداقتلایی می‌باشند، تنها مؤید رشد و حشمتناک روحیه خردمندی بورژوازی مبتدی و بی‌استخوانی است که حلزون‌وار کج و کوله و جمع و یاز می‌شود . و گرنه يك انقلابی شریف و پاک‌باز و يك انقلابی دوست‌دار نهضت و ملت، هرگز از ترس قدرت این یا آن رفیق حاکم و به‌بهانه بودن زمام امور در کف این یا آن هم‌رزم خویش ، حرف خود را در معده خود به زباله تبدیل نمی‌کند . انقلابیونی که با تحمل هزاران مشقت و آسیب، تک‌تک و چندچند، گرسنه و سرمازده، پیاده و زخم‌خورده ، از این ده به آن‌ده ، از این جنگل به آن جنگل ، و از این کوه به آن کوه ره می‌کشند و با قوای استعمار و رژیم‌های دست‌نشانده امپریالیسم که در بادی امر به شدت بر آن‌ها رجحان جنگی و نظامی دارند مضاف می‌دهند و نه تنها از طرح و اقتضای نسبت به حکومت مرکزی، بلکه حتی از خنجر کشی در مقابل به‌تخت نشستنگان ابائی ندارند ، آن وقت چگونه است که در اظهار نظرهای انتقادی یا پیشنهادی با رفقا و هم‌سنگران خود دچار بیم و وحشت می‌شوند و حساب‌گرانه از آن طفره می‌روند ؟ چنین حساب‌گری‌ها و چنین ترس و لرزها ، نشانه‌های قاطعی از بیماری اسفناک يك روحیه اپورتونیستی است ؛ يك چنین روحیه سکوت و مماشات و تأیید و تسلیم و غیره در برابر حاکمیت این حاکم و سپس به دنبال خارج شدن قدرت از دست وی ، فحش و پرونده‌سازی و فضیحت و تشکیل محکمه و غیره علیه او ، در واقع در خود شوروی پیش از همه‌جا ملاحظه شده است . که آگاهی عمومی به آن از يك طرف و نامربوط بودن آن به موضوع مورد بحث ما از طرف دیگر ، به‌ما اجازه می‌دهند که در این‌جا از سر بررسی آن بگذریم .

به اضافه
 و تازه جناب مدیوایی دروغ می‌گویند: پس از ورود ارتش سرخ به ایران «رفقا» به احترام حاکمیت و رهبری میرزا از مخالفت با وی خودداری نمی‌کردند و درست به‌عکس، پیوسته علیه بر نامه‌ها و دستورات او تحریرات و اقدامات به‌عمل می‌آوردند. و اصولاً میرزا به‌همین دلیل بود که «شهر را بی‌سرپرست» گذاشت و به جنگل رفت. البته اگر «رفقا» به‌دلیل رهبری و مسئولیت میرزا از فرامین او، ولو مخالف نظرشان، عملاً پیروی می‌کردند ، می‌شد نام چنین عملی را اطاعت از رهبری نام‌گذاری کرد و موجه و اساسی دانست ؛ و تازه همین اطاعت عملی از دستورات مرکزی ، در عین حال متایر با ابراد انتقاد و بیان طرح‌های انقلابی و اساسی نیست . بلکه ضرورت داشت که «رفقا» در صورتی که دستورات رهبری را با آمال و مقاصد انقلاب از هر جهت منطبق نمی‌دیدند و در آن‌ها خدشه‌هایی

می‌یافتند، ضمن اطاعت و فرمانبرداری از آن دستورات، در عین حال اذیت‌ها و حتی افساگری نسبت به آن‌ها خودداری نورزند! ولی اصل قضیه این‌جاست که «رفقاء» نه به‌چنین شیوه‌ای، بلکه به شیوه موش دواندن در کار انقلاب دست زدند. آن‌ها، نه به احترام مسئولین انقلابی، بلکه به توطئه جهت سرنگون کردن آنان روی آوردند. و رفقاء، از رهبری که اطاعت نکردند، تازه هیچ، به مخالفت با رهبری برخاستند! آن‌هم نه پس از ترک شهر، بلکه قبل از آن. ترک شهر خود به همین دلیل صورت گرفت. و مهم‌تر از همه این‌که «رفقاء» یاده می‌گفتند و حق با رهبری بود. باجرات بگوئیم که اگر حق با «رفقاء» بود و رهبری عوضی می‌رفت، حتی کودتا و ترور رهبری نیز مجاز بود. ولی قضیه درست به عکس بود. «رفقاء» عوضی می‌رفتند. شوروی خیانت می‌کرد. جنگل با دلسوزی راه‌های اساسی مباره را نشان می‌داد. ایستادگی در برابر رهبری و ترور آن، کودتا در برابر رهبری و توطئه علیه آن، هیچ‌وجه پسندیده و قابل قبولی را نداشت. کودتا فقط یک‌جان داشت: خیانت. البته بسیاری از «رفقاء» بدین‌جان واقف نبودند! آن‌که به درستی این‌جان را می‌شناخت، شوروی بود. شوروی خود خالق این‌جان بود: جان خیانت.

حمالان کودتا، و احساسات مردم!

اما میرزا فقط برای این‌که خنجر بیگانه را در دست کودتا نشان دهد و ضمناً نفرت عمومی را در مقابل کودتا جیان بازگو کند، در نامه دوم خود می‌نویسد:

نوشتید رفقا و مجاهدین ادارات را به آسانی تصرف کردند و به شما معلوم شد که مخالف ما هستند، جواباً می‌تویم همان افرادی را که ابوکف و دوستانش بدون اطلاع حکومت وارد کرد، همان‌ها به اتفاق چندتن منرض دیگر به این کار معادرت کردند. آیا احساسات مردم را می‌بینید تا چه حد علیه مداخلات آن‌هاست؟ اگر غارت‌گری‌ها کنار گذارده شود، خواهید دید مردم چه اندازه از اعمالشان متنفرند.

پس از این جملات است که میرزا مجدداً هسته کودتا را از لای پوست و گوشت دریا کارانه آن خارج می‌کند و می‌گوید عدی شما از همه این اقدامات این است که ما را به سوی دشمن هل دهید و آن وقت ما را به سازش کاری و خیانت متهم کنید و نمرات ناشی از هم‌کاری‌های خود را با امپریالیسم به حساب ما واریز نمایید.

دعوتی حیرت انگیز!

جالب این جاست که تازه جناب مدیوانی پس از این همه منیت کاری -
های شاهانه، یعنی پس از این که میرزا را ضد انقلابی اعلام می کنند،
یعنی پس از این که یاران میرزا را عناصری خود پرست و ضد انقلابی
می نامند، یعنی پس از این که تیرهای دشمن را گوارا تر از اقدامات جنگلی ها بیان می دارند،
یعنی پس از این که علت بزرگ همه ناراحتی ها را میرزا معرفی می کنند، یعنی پس از این که
میرزا را موجودی تبدل و وقت گذران می دانند، به طوری که او را به حد دردهنده امکانات و
زمان های مساعد انقلابی و به مسامحه گری و آفتاب گیری بی عار متهم و محکوم می سازند، یعنی
پس از این که مہر اتهام دزدی و بروجدان چون بلور میرزا می زنند، یعنی پس از این که میرزا
را به خارج کردن اسلحه های گویا تقدیمی شوروی از دست انقلاب و مخفی کردن آن ها متهم
می کنند، و یعنی پس از این که بالاخره وعده می دهند که خیانت های میرزا و جنگلی ها را به
انقلاب ایران به همه جهان جاری زنند، مہذا نامه خویش را بدین ترتیب به پایان می رسانند:
فعال انقلاب شمارا از خود دور کرده و محال و مستع است که او ضاع
به شکل سابق برگردد. با این وصف در عالم نوع پرستی به شما نسبت
کرده، می گویم چنانچه مایل باشید مجدداً در این راه خدمتاتی کنید،
حاضرم برای پذیرفتن شما با رفتاری خود مذاکره بنام، شاید شما را
قبول نمایند، به شرطی که در شورای امور با دیگران مساوی باشید
و شخصاً به امور مداخله ای ننمائید.

به طوری که ملاحظه می شود، پس از محکوم کردن میرزا به انواع و اقسام خصائص
زدیلانه، پست، و انفرادی؛ و پس از محکوم کردن وی به هر گونه عملیات ضد انقلابی، تازه
جناب مدیوانی می نویسند «فعال انقلاب شما را از خود دور کرده». آخر پس از این چه انقلابی
است که يك نفر را پس از این همه دون همتی، تنبلی، کاهلی، بی کاری، دزدی، ضد انقلابی گرائی،
بیرون بردن اسلحه از دست مجاهدین، سازش کاری با دشمن و غیره و غیره، هنوز او را برای
همیشه از خود دور نمی راند، سهل است، تازه باز هم به عنوان يك مجاهد و مبارز ساده، بلکه
به عنوان فردی از «شورای» انقلاب حاضر است با وی کنار بیاید، فقط مشروط بر این که
خود را نه بزرگتر از دیگران، بلکه «مساوی» با آن ها بداند؟ پس يك نفر می بایستی چه
بکند تا انقلاب بر روی او ضربت قرمز بکشد؟ دیگر بیش از حرکات و اقداماتی که جناب
مزبور برای «سردار جنگل» و یاران انقلابی سرهم کرده اند، کار شمع و قبیح و پستی هم هست
تا يك نفر انجام دهد، تا باعث گردد که جاودانه از دایره انقلاب بیرون گذاشته شود؟
جمع شدن این همه خصائص و روحیات ضد انقلابی و نفرت بار در يك نفر و یا يك عده،
و بروز کردن تمام این حالات در سحنه عمل، چگونه است که برای جناب مدیوانی که گویا

مجهز به سلاح علمی مارکسیسم-لنینیسم جهت تشخیص روحیات و کیفیات عملی افراد و طبقات در صحنه مبارزه می‌باشند ، هنوز این فرجه صوفیانه را باز گذاشته است که ممکن است با توبه و انابه و استغاثه بتوان از انحرافات گذشته مبری شد و به راهی راست و به صراط مستقیم گام نهاد . تا آنجا که بتوان پیشچنین لمبئی را در شورای انقلاب جای داد و تنها تئیهی که برای وی قائل شد همانا مساوی، کردن وی با سایر اعضای شورای انقلاب بوده باشد؛

اعمال نمود

ماهیتند ، نه

محصول هنر پیشگی

عملیات و انتخاب روش‌های ضدانقلابی چیزی نیست که بیهوده و همین‌جوری توسط این یا آن فرد زاین یا آن گروه پیش کشیده شوند که همین‌جوری هم با توبه کردن در نزد «پدر روحانی» به عملیات و روش‌های انقلابی استعجاله بایند . همان‌طور که انتخاب شیوه‌های صحیح مبارزه و عمل به موقع و انقلابی این یا آن فرد و گروه و طبقه نیز عملی علی‌المبئی نیست که الله بختگی هم به‌شدت خود تبدیل شود . همه این‌ها روی ضرورت‌ها ، شرایط تاریخی و وضع طبقاتی آن‌هاست . پس کسانی که مدعی فهم علمی تاریخی و مبارزات تاریخی طبقات و اقشار اجتماعی هستند ، می‌بایستی لااقل به این نکته نیز توجه می‌کردند که به چه علت میرزا و پادشاه در عمل ، فلان روش ضدانقلابی (به‌زعم شوروی و عمده‌اکثر راست و دروغی) را در مقابل بهمان عمل انقلابی قرار می‌دادند و با از دست زدن به‌این شیوه انقلابی درهراس می‌افتادند و درعوض به آن شیوه ضدانقلابی اقتداء می‌کردند .

اگر مادیوانی خان‌ها ، این مدعیان به‌کاربردن علم در تاریخ و مبارزات اجتماعی ، به درستی به‌چنین تحلیل‌ریزمی‌های مکتبی که خود را وابسته بدان معرفی می‌کردند، دست می‌زدند، دیگر ضرورت نداشت که بودجه‌ای برای به‌استخدام درآوردن «اگر» و «شاید» و «چنانچه» و «مشرط» براین‌که «و انشاءالله» و غیره تأمین کنند . و دیگر ضرورت نداشت که به‌یلتبار به‌ردای مسیح درآیند و دم از «عالم نوع پرستی» و «نسیحت» بزنند . کدام نوع پرستی؟ مقصود از این «نوع» چیست؟ نوع مربوط به علوم طبیعی و پزشکی ، یا نوع مربوط به هرزمان سیاسی و اجتماعی؟ اگر مقصود جناب مادیوانی از «نوع» بدان نوعی است که در فیزیولوژی تعریف می‌شود ، می‌توانستند چنین نام‌هایی را برای لردهای انگلیسی، دویدمان نزاری ، و حکومت ضلعی ایران نیز بنویسند (که البته لااقل برای اولی و آخری نام‌ها ، بلکه عمل را نیز فرستادند.) زیرا در واقع این «نوع» شامل آن‌ها نیز می‌شود . ولی اگر منظور وی از «نوع» عبارت از همان «مردم» و «دوستدار انقلاب» و «مبارزه ضد استعماری» است، که نه تنها تمام این صفات را قبلاً در میرزا نایب‌الله دیده‌اند، بلکه همین‌چنین جان‌نشین شدن

صفاتی عکس آن‌ها را نیز در وی گویا محرز گردانیدند .

اهداف سیاسی کثیف

اما جناب مدیوانی از این مؤخره چه مقصودی داشته‌اند :

۱- مقصود ایشان گول‌زدن میرزا و کشاندن وی به مسلخ

بوده است . جناب مزبور که سیاست شوروی را در انجام کودتا مطرح مربوط به نابودی میرزا و یا درگیر کردن وی را با کودتاچیان کلا شکست خورده می‌دیدند، می‌کوشیدند بدین وسیله مجدداً میرزا را به شهر بکشانند و بر نامه عقیم مانده قبلی را مجدداً حاکم کند، و به خاطر این که میرزا دچار شك نشود ، شرط مربوط به تساوی با دیگران را نیز در آن گنجانیده اند .

۲- مقصود وی باز کردن لای در دیگری بود که شوروی می‌خواست در صورت بی‌نتیجه ماندن نهائی همه نقشه های اولیه ، از آن وارد شود . دری که مجدداً طرح دوستی و هم‌کاری ریاکارانه با میرزا در پشت آن ریخته شود و پادسیسه کاری‌ها و تزویرهایی نوین، این بار انقلاب را از زاویه دیگری بر سرکوی اعدام خدا انقلاب هدایت کند .

۳- و بالاخره مقصود جناب مدیوانی از نشان دادن این روحیه عارفانه و نوع پرستانه کذائی، پس از آن همه اتهامات و توهین‌های قبلی، این بود که بدین وسیله هیزم‌های جدیدی در آتش کشمکش میرزا و احسان‌آش‌خان‌ها بگذارد . یعنی به میرزا چنین وانمود کند که با توجه به تمام حرکات پلیدانه‌ای که تو مرتکب شده‌ای ، معجزاً شوروی با تو میانه بدی ندارد . ما هم چنان حاضریم برای عضویت تو در شورای انقلاب میانجی شویم ، شاید رقتسای بومی ایران قبول فرمایند و شاید هم رد کنند، ولی به هر حال این دیگر مربوط به آن‌هاست نه شوروی . و در نتیجه جناب نام برده می‌خواسته‌اند که با توسل به این حیلۀ تنگین ، دست خون‌چکان شوروی را در کوبیدن دشمنه بر قلب نهضت انقلابی ایران ، بدین شیوه کثیف و نجس شستشو دهند و بالاخره همه کاسه کوزه‌ها را بر سر خود عناصر داخلی بشکنند .

آن حال‌ها را بگو که تازه مشاورین و هم‌کاران جناب مدیوانی در تنظیم و ترتیب چنین

نامه‌ای بودند . احسان‌آش‌خان را می‌گویم .

اقتداء به حق

اما میرزا در نامه جویبه خویش به جناب مدیوانی درباره این

شغل جدید واسطه‌گی و این دعوت از وی برای هم‌کاری با و رقتاء

ضمن قبول شرایط و شروط مذکور ، می‌نویسد :

گمان کردید من مایلم با شما کار کنم که می‌نویسید با رقتایشان

مشورت خواهید نمود ، بلکه مرا بپذیرند ؟ قطع بدانید که کارکردن با شما
غیرممکن است . زیرا عقاید شما و عملیات شما ازهر زهر کشنده ،
کشنده تر است . با این وجدان کشی ها که شده و بهما نسبت خیانت و سازش
با انگلیس و دولت مستبده ایران داده اید ، دیگر مجال است به شما اعتماد و
اطمینان داشت . ما می مانیم و منتظر جریان حوادث می شویم تا حق
و حقیقت آشکار شود .

و با منافقین داخل نخواهم شد .
از جماعت بدکاران نفرت می دارم .
و با طالحین نخواهم نشست .
دست های خود را در صفا می شویم .

داود

همان طور که مشاهده شد ، نامه مدیوانی با دعوت موزیانه میرزا به همکاری باورفتا ،
پایان می یابد . و در عوض پاسخ میرزا به وی با جملات فوق که در واقع توهنی سنگینی به
مکرهای انقلاب شکن وی بود خاتمه می پذیرد و همچنین را به آشکار شدن «حق و حقیقت»
محول می کند .

در نامه دوم میرزا به جناب مدیوانی علاوه بر جملاتی که تازه
نقل شد ، جملات دیگری نیز هست که آوردن آنها و نگاه

آناه

هر قدر هم سطحی بردویشان ، زیان آور به نظر نمی رسد :

شهر را اشغال نموده ، حکومت را به انزوا مجبور ساختید ، پست خانه
و تلگراف خانه را تصرف ، و راهها را تحت نظارت گرفتید ، برای این که مانع
شوید حرف صحیحمان به گوش کسی برسد ، تارقهای شما مقاصد مشومشان را به
موقع اجرا در آورند . نظیر این عملیات را و توفال دولت و انگلیس و دولت تزاری
کرد و بالاخره هیچ کدام طرفی نیستند و همه نابود شدند . معظمین باشیم که
اظهارات دوستان و لو پس از مرگمان هم به گوش دنیا خواهید رسید و از
بیدادگری های آنان اطلاع خواهند یافت . در آن هنگام همان افکار عامه ای که

۱ - نورات ، مزامیر داود . زمور ۲۶

نیکلا را برانداخت و دنیکیین و کلچاک را ازین برد و وثوقالدوله و یارانش را ساقط نمود ، شمارا به کیفر عملتان خواهد رسانید .

رتقای شما گمان دارند بسان يك قوه قاهره ای در برابر همه این مشکلات خواهد ماند . این چنین نیست . فقط احساسات عامه است که این مشکلات را دفع می کند .

رتقا شما اگر غارتگری را مسلک نام گذاشته و این عملیات را به نام کمونیزم مرتکب می شوند ، بنا بر این شاهدون ها که سدسال است مرتکب این اعمال می شوند ، از همه کمونیست ترند . به گمانشان چرن تازه اول کار است ، کلمات «قرارد کاسیده» و «زنجیر» و «تواریش» خشک و خالی خریدارانی دارد . غافل از این که پشت ازبایم افتاده و از انبانه هر چه بوده سرازیر شده است . اگر راه روسیه باز شود و مردم آزاد گردند ، معلوم خواهد شد که برخلاف تمایلات قوم مناظر قجیبی از این قبیل به دست افراطیونی امثال ابیکف در روسیه نیز ایجاد شده است . به نام حمایت از زنجیر ، زنجیران را غارت نمود ، با قحطی و گرسنگی ، معائب طاقت فرسا به بار آورده و کشور پهنواری مانند روسیه را با اعمال جاهلان افراطی خرد ویران ساخته اند . اکنون مسمماند عساکر اعمال در ایران تکرار شود . غافل از این که زمامداران سویت روسیه و هر مرد عاقل سلیم انقسی از این حرکات متنفر است ، و بلاخره آنها را مورد ملامت تاریخی ترا خواهند داد . رتقای شما دوسه تا فادان را به خود ضمیمه و نام این جمع را «کمیت» انتخاب گذاشته اند . و آن بدبختها (۲۰۰۰) را آلت دست قرارداد اند . ولی بدانید که دین و رفقاییم مجال است آلت دست آنها بشویم . من عاری از شرفم می دانم کسی را که حقوق حاکمیت مملکت را فدیه شغل و مقام کند و يك ملت را اسیر آذ چندتن خرد خواه افراطی که از تظاهرات افراطی شان چیزی جز ریاست نمی خواهند قرارداد دهند . من استقلال ایران را خواهانم رفقای اعتبارات کشور را طلبیم ، آسایش ایرانی و همه ابناء بشر را بدون تفاوت دین و مذهب شایسته . من ریاضات لنین و تروتسکی و برادرین و سایر زمامداران مائل را که گفته اند و هر ملتی باید مقدراتش را خود در دست بگیرد قبول داشته و در مقام اجرائش هستم . هر کس که در امور داخلیمان مداخله کند ، ما او را در حکم انگلیس و نیکلا در باربان مرتجع ایران می شناسیم . من آلت دست قوی تر از شما نشده ام چه رسد به شما ها .

ما به شرافت زیست کرده ایم و با شرافت مراحل انتلابی را طی کرده ایم

قال موحد

در آن هنگام كه خيانت و ترك اكثير سراپاي ديپلماسي شوروي و كودتاچيان نوپنش را فرامي گيرد ؛ در آن هنگام كه سربازان شوروي ، به انضمام «افرادي كه ايوكف و دوستانش بدون اطلاع حكومت وارد کرده است ، ستون فقرات كودتا و همچنين قلب و مغز آن را تشكيل مي دهند ، با اشغال مراكز پست و تلگراف و راهها ، ارتباطات افغلي و منطقي جنگل را با همهجا قطع مي كنند ؛ در آن هنگام كه هوجبها و اراقههاي بي مغز ، سر به هوا ، در شيبور ديپلماسي منحرف شوروي فوت مي كنند و به علت بي مهارش بودن سحنه و خفه كردن متقدين ، زمينه را مهياي عروتيز عليه ميرزا و جنگل مي بايند و هر چه مي توانند شيشكي درمي كنند ؛ در آن هنگام كه دل هاي توطئه گران از پيروزي هاي موقتي و ننگين شان غنچ مي زند ؛ و در آن هنگام كه تكيه زدگان گويا بر علم تاريخ و دانش مبارزه انقلابي ، آينده را روشن و همه چيز را بروفق مراد تشخيص مي دهند ، آري در همان هنگام «قال گير» نهضت جنگل به خاطر تمام اين اعمال خيانت آلود شوروي و قال و حشمتاكي را جهت ديپلماسي منحرف آن كشور مي گشايد :

مطمئن باشيد كه اظهارات در ستمان ولو پس از مرگمان هم به گوش دنيا خواهد رسيد و از بيداد گري ها بيتان اطلاع خواهند يافت .
ناقوس مدفون شده اي كه سال هاي سال كسي ندای آن را نشنیده بود ، پس از مدت ها و مدت ها ، گل ها و زنگه هايش زده شد و اکنون طنين خويش را به آسمان ها و به همه زوایای زندگي نهضت هاي شد استعماري و كارگري جاري مي سازد ؛
خائني كه مدت ها خنجر را در آستين خود مخفي کرده بود ، لباس سرخ به تن داشت .
خيانت ، خيانت ، خيانت ، اين بود خدمتي كه شوروي به انقلاب ايران كرد . (ومي كند.)

نخستين معترض انقلابي جهان

ميرزا كسي نبود كه ضمن چند كلمه حرف قلنبيه سلنبيه گفتن و مقداري قيافه و زمست انقلابي گرفتن ، گول بخورد و اسول را فراموش كند . براي او آن چه مطرح بود ، عدل بود ، عمل صحيح و تمرينش ، در هر لباس ، ياهر قيافه و در لوي هر نوع جمله بندي اي كه ممكن باشد . او از آن ها نبود كه به حساب شوق راه رفتن سرخ ها ، شيرين زباني ديپلمات ها ، و يا افتخارات گذشته اين يكي يا آن يكي ، شخصيت خود را از دست بدهد ، خويشتن را گم كند ، و به آساني

به زائده این یا آن سیاست مبدل شود ، تا هر طور که دلشان خواست او را به همراه خویش بکشانه .

شاید میرزا در تاریخ جهان اولین انقلابی و اولین کسی است که رسماً به شوروی‌ها اعلام داشت با «تاورایش» گفتن ، کارگر و انقلاب و سعاد و فقر و یک مشت دیگر از این کلمات مجرد و «خشک و خالی» نمی‌توان واقیبات را در تاریخ پنهان کرد ، تاریخ را فریفت ، و خیانت را به صورت غذای خدمت به خورد ملتها داد . او عمل می‌خواست . عمل صحیح و عملی که بتوان نتایج آن را بیلان داد . بیلانی که سود انقلاب و زیان ضدانقلاب ، این باشد محصولی که از آن حاصل می‌شود . و شاید میرزا اولین انقلابی و اولین کسی است در تاریخ که رسماً هشدار می‌دهد این چنین اعمالی که به نام «کمونیسم» و «سوسیالیسم» انجام می‌شود ، همان اعمالی است که قرن‌هاست «شاهسون‌ها» بدون این که چنین عنوانی نیز برای خود گذاشته باشند ، بدان عمل می‌کنند . و شاید هم میرزا اولین انقلابی و اولین کسی است که گفت این گونه اقدامات آبروی سوسیالیسم و اترناسیونالیسم را هم خواهد برد و لذا دل‌سوزانه از شوروی‌ها تقاضا می‌کند که دست از یک چنین رویه‌های کثیف و پلیدی بردارند .

چقدر این داستان سمدی با اعمال و گفتار شوروی تطبیق می‌کند :

ناخوش : به بانگ بلند قرآن همی خواند . صاحب‌دلی بر او بگنشت ، گفت : ترا مشاخره (ماهیانسه) چندست ؟ گفت : هیچ . گفت: پس زحمت خودچندین چرا همی دهی ؟ گفت: از بهر خدا . گفت: از بهر خدامخوان .

گر تو قرآن برین نمط خوانی

بیری رونق مسلمانی

هر چند شوروی را از پیش گرفتن چنین و چنان روش‌هایی «مشاخره» فراوان بود و هست ، مهبذا از آن‌جا که خود مدعی بود (که البته اکنون دیگر چنین ادعایی را خوشبختانه ندارد . به پیش گفتار ص ۲۷ مراجعه شود.) که کلیه این اعمال را به خاطر پیش‌برده سوسیالیسم و رشد انقلابات اترناسیونالیستی و خلاصه تحقق «کمونیسم» انجام می‌داده است ، لذا جای آن داشت که سوگند همان «صاحب‌دل» سمدی این بار به شوروی داده می‌شد

اگر درخت دزخواست‌های میرزا و نهضت جنگل را غرس کنیم

استقلال طلبی

و یک‌یک شاخه‌های کلفت و نازک آن را بزنیم و بالاخره فقط به بدنه ناب آن برسیم ، ملاحظه می‌کنیم که این ستون اصلی از این جان انقلابی بر خوردار

است : هرگونه مداخلهٔ بیگانه ، از سرزمین ایران ، قطع .

جز این اصل ، هیچیز ، از جزو بحثها و پیکارهای تفرقه انگیز آینده نولوژیکی گرفته ، تا کشمکشهای خونین و جنگهای حزبی ، کلا عواملی بودند که به نظر میرزا و نهضت جنگل ، میبایستی بعد از رسیدن به هدف فوق ، به صورت قاطعی طرح و حل شوند . اد و وظیفهٔ حیاتی و اصلی انقلاب را در این مرحله محور هرگونه تجاوز استعماری و خارجی می دانست و لذا با هرگونه مداخلهٔ ضدانقلابی بیگانگان در امور داخلی ایران مخالف بود ، ولو این که این بیگانگان تریبچه های سادراتی شوروی بوسه باشند .

واجب حمایت این یا آن ملت انقلابی را از این یا آن ملت انقلابی دیگر ، و یا تقاضای کمک و تقویت این یا آن نهضت ملی را توسط این یا آن نهضت ملی دیگر ، در درجهٔ اول در زمرهٔ حقوق آن ملت و آن نهضتی می دانست که نیازمند هم کاری ، حمایت ، و تقویت است ، نه در حیطهٔ سلیقه و سیاست دولت ، ملت ، و یا نهضتی که مایل به رسانیدن کمک می باشد . و حق با او بود .

جنبهٔ اترناسیونالیسم نه از طریق اعمال و دیدنکردن نظر خود ،
ناسیونالیسم و بلکه از طریق در اختیار گذاشتن امکانات و نیازمندی های مورد
اترناسیونالیسم درخواست نهضت های ملی و انقلابی است که می تواند استثمار را
در این یا آن سرزمین شقه کند و به دروازه های تاریخ بیاویزد ، تا در نتیجه قدم به قدم به
پروزی های نهائی خویش نزدیک شود .

مادام که استثمار و امپریالیسم حاکمیت جهانی و منطبقه ای خود را حفظ کرده است ،
ناسیونالیسم این مناطق نیز به خاطر مبارزه با امپریالیسم ، در زمرهٔ متفقین اترناسیونالیسم
قرار دارد .

برای انهدام و محور هرگونه استثمار در سرزمین خویش بکوشیم ، این است خدمتی
که هر کس و هر ملت اسیر و استعمارزده ، سرف نظر از هرگونه طرز تفکر و اندیشه ای ، جبراً
به اترناسیونالیسم خواهد کرد .

و میرزا این را قبول داشت . همین اصل بود که در نظر گنده گوزها که هر چه زودتر
پیش کشیدن آنچه را که مربوط به سالها و سالها بعد و احیاناً ده ها سال بعد است نشان
انقلابی تر بودن تشخیص می دادند ، ناچیز جلوه می کرد . زیرا اصل همیشه برای آنها که
به گنده گوئی و چپدروی آلوده اند ، حقیر و کوچک است .

جان قضیه

بدیهی است این تازه صورت ظاهری قضیه بود . صورت ظاهری قضیه ، زیرایک و به دوعای برنامه‌ای و تئوریک در واقع اصلی نبود که لوچما به حساب اشاعهٔ افکار خویش و سازندگی اذهان مطرح ساخته باشند . بهمیان کشیدن این حرفها اصولاً از آن جهت بود که حرفی زده باشند ، حرفی که ایجاد اختلاف و تفرقه کند و بر مبنای آن برنامه‌های اصلی و اساسی خود را که همانا متلاشی کردن انقلاب باشد ، دنبال کنند .

درکنه همهٔ این جریانات ، فائزل آب سازش خیانت کارانه شوروی با انگلیس و رژیم وابستهٔ ایران جاری بود .

شوروی برای این که خیال هم‌عهدان خود ، یعنی انگلیس و دستگام ضد ملی ایران را از جنبش انقلابی خلق راحت سازد ، با کاشتن تخم شعارهای افراطی و در نتیجه سدا انقلابی ، نهضت را از درون تجزیه و متلاشی کرد . این برنامهٔ حساب شده‌ای بود که حساب شده نیز تعقیب شد .

چا دارد که در خاتمهٔ این قسمت به پاره‌ای توهمات و ضعف شعور

انتقاد

انقلابی - سیاسی میرزا نیز اشاره‌ای بکنیم :

الینت ما قبلاً به این روحیهٔ میرزا که مایل بود انقلاب را با پارسائی بسیار به پیش ببرد ، انتقاد کرده‌ایم . و یاد آور شده‌ایم که به هر حال در هر انقلابی عده‌ای سده ، خواهند دید و از این گریزی نیست . خصوصاً وقتی که خود یاران انقلابی شدیدترین صدمات را تحمل می‌کنند ، بدیهی است دل‌سوزی درویشانه به خراب شدن خانهٔ یک پیرزن مفلوک ، یا از گرسنگی مردن یک مادر آبدن ، همان درویشانه است ، نه انقلابی . و متأسفانه وجود چنین روحیه‌ای در میرزا قوی بود ، هر چند دلائلی در دست است که نشان می‌دهد وی خود در راه تصحیح آن‌ها بوده است .

برای این که خصوصاً و مجدداً به این حالت میرزا بپردازیم بایستی به نامهٔ دوم وی به جناب مدیوایی مراجعه کنیم . میرزا در این مراسلهٔ خویش با تأثر ، به « قحطی و گرسنگی ، وحشتناک شوروی می‌پردازد و از مناظر فجیحی ، سخن به میان می‌آورد که گویا برخلاف تمایلات قوم ، صورت گرفته است . گوئی میرزا چنین تصور می‌کند که انقلاب اصولاً دارای چنین معائب و طاقت‌فرسائی نیست و هرگز به علت یک دورهٔ انقلابی ، ملت و خصوصاً محروم‌ترین عناصر آن دچار « قحطی و گرسنگی ، نخواهند شد و « مناظر فجیحی » و « معائب طاقت‌فرسائی به پیش نخواهد آمد . و حال آن که سدا انقلاب به خاطر درهم کوبیدن انقلاب ،

از همه امکانات خویش و از همه وسائل غیر قابل تصور، استفاده خواهد کرد. «حطی و گرسنگی و مناظر فحیح و مسائب طاعت فرسآء عمومی ترین و جبری ترین آن هاست. و بدیهی است انقلاب نیز نمی تواند بدین علل خود را رها سازد و به التیام مسیحائی دروها و آلام کودکان و بیسویان بپردازد. يك نهضت انقلابی با سازمان سلب سرخ (!) متفاوت است. انقلاب برای نفی همه این آلام و مسائب فقط يك راه را بلد است و فقط می تواند و می باید که از يك راه بگذرد: پیروزی. تفاوت انقلاب با سلب سرخ (در حالت مجرد و ایده آلی آن) در این است که انقلاب به ملت، به بشریت، و به تاریخ به شکلی روبائی، تاریخی، و در جریان آینده می نگرند و حال آن که سلب سرخ به مسائلی می اندیشد که مربوط به زمان حال می باشند.

داستان همین روحیه در میرزا، یکی از دردناک ترین تراژدی های انقلاب جنگل است.

www.iran-archive.com